

madsage
IRan Education
Research
NETwork
(IRERNET)

شبکه آموزشی - پژوهشی مادیج
با هدف بهبود پیشرفت علمی
و دسترسی راحت به اطلاعات
برای جامعه بزرگ علمی ایران
ایجاد شده است



مادیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران

madsg.com
مادیج



بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

مقدمه

فصل اول

- تعریف دانشهای

- تعریف سیاست

- دانشهای سیاسی

- دانشهای علمی سیاست

فصل دوم

- دانشهای فقهی و فقهی و فقهی

- افکار و افکار و افکار

فصل سوم

- شخصیت و سیاست

✓ فصل چهارم

- کاربرد دانشهای سیاسی در کنترل و نظارت

- تبلیغات سیاسی

- عوارض تبلیغات

- کاربرد و کاربرد و کاربرد

- سیستم ارتباطی و سیاست

- نقش ارتباطات در دانشهای سیاسی جدید

- سانسور

- تبعیض در شنیدن

- شنیدن

عنوان

فصل پنجم

- تیره های نفوذ و نفوذ سیاست در سارا

✓ فصل ششم

- نازیسم

- دانشهای نازیسم

✓ فصل هفتم

- دانشهای و کتابت و کتابت

- فهرست منابع و مآخذ

- ۵۸
- ۶۴
- ۸۵
- ۸۷
- ۹۱
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۷

صفحه

۱۰۶

۱۳۶

۱۳۸

۱۵۶

۱۶۳

دانشی (یا به تعبیر دیگر فلسفه انسانی) کیفیت رفتار و عادات را با استفاده از روش علمی و مدرسی و دقیق بررسی می‌کند. مطالعه رفتار و عادات در این علم به روشی است که در فلسفه و روانشناسی به آن "علم روانشناسی" می‌گویند. *Psychology* است و درباره اشتقاق آن همان که در *Psychology* آمده است. *Psyche* (روح) و *logos* (سخن گفتن - خطاب) مشتق شده است. به همین سبب، روانشناسی یا فلسفه عقلی عبارت از مطالعه روح است. اصطلاح روح ابتدا به معنی روحی و معنوی داشت چنانکه امروزه در ادبیات و غیره عبارت از نفس و آتش و غیره می‌گویند. برای بررسی این موضوع در روانشناسی مدرن هم همین اهل حرفی بود. در مذهب اسلامی نیز اصطلاح "علم النفس" و "علم الروح" کاربرد داشته است. البته اگر بگوئیم "علم النفس" (soul) را از جنبه فیزیکی در نظر بگیریم. "علم النفس" (mind) یا خود. (ملاحظه) تعبیر و تفسیر مطالعه و شناخت روح یا ذهن و شناخت خود و خود را که هر دو عبارت از شناخت و بررسی می‌شوند از هم جدا نمی‌شوند. به همین سبب، هر دو از روانشناسان معاصر به جای استعمال "روانشناسی" اصطلاح "رفتارشناسی" را به کار می‌برند. از طرف دیگر، تعریف روانشناسی به "علم عقل یا ذهن" و "علم النفس" و "علم الروح" (science of the mind) به جهت همین روشن شدن علم نفس و معنی و معنی آن است. به همین سبب، هر دو از روانشناسان معاصر به جای استعمال "روانشناسی" اصطلاح "رفتارشناسی" را به کار می‌برند. از طرف دیگر، تعریف روانشناسی به "علم عقل یا ذهن" و "علم النفس" و "علم الروح" (science of the mind) به جهت همین روشن شدن علم نفس و معنی و معنی آن است.

فصل اول

شکل شماره ۱-۶ مناطق توجه نحس

جامعه پذیری	انگیزش	رفتار مذهبی	رفتار سیاسی	رفتار اقتصادی	عضویت	استعداد خودکشی	...
زیست‌شناسی			۵				
روانشناسی			۶				
جامعه‌شناسی			۷				
فرهنگ‌شناسی			۸				

J. Milton Yinger, *Toward a Field Theory of Behavior*, New York, McGraw-Hill, 1965, p. 28

برخی زمینه‌های ضروری

قبل از اینکه به آزمایش ارتباط سیاسی مفاهیم مختلف روانشناختی بپردازیم، اجازه دهید که نگاهی کوتاه به زمینه برخی مفاهیم مشهور، ولی تا حدی مبهم، که به وسیله دانشمندان علوم سیاسی به کار می‌رود، بیفکیم.

به نظر بسیاری از روانشناسان و همچنین تعداد فزاینده‌ای از دانشمندان علوم سیاسی، پروان «جعبه سیاه» پیچیده‌ای است که با موجودیتهایی نظیر نیازهای شخصی، تمایلات، «من» و «من برتر» پر شده است، که برخی از آنها را می‌توان به طور مستقیم مشاهده کرد؛ اما چنین به نظر می‌رسد که همه آنها تأثیر بسزایی بر رفتار انسان دارند.

(۱) هر فردی، از اوان کودکی، یک مفهوم خوبشمن - یک هویتی - را برای خود می‌پروراند؛ یک تصویر ذهنی که چه چیزی و چه کسی است و دقیقاً چگونه در اطراف خود جای گرفته است. [۲] آیا من باهوش هستم، آیا من مورد پسند هستم، آیا من زیبا هستم، آیا من قدرتمندم، آیا من پسر خوبی هستم، آیا من پدر خوبی هستم، آیا من کارگر خوبی هستم؟

افراد مفهوم خوبشمن را با مشاهده واکنشهای افراد دیگر بسط می‌دهند. اگر

این بدین معنا نیست که مغزهای روانی (وجدانی) درگیر شده رفتار سیاسی هستند؛ بلکه بیشتر همان گونه که در فرضیه‌های ج. ملتون ینگر آمده است، کنشهای پیچیده انسان - نظیر رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - توسط زمینه‌ای که در آن نیروهای فرهنگی، محیطی، شخصیتی و بیولوژیکی فرد واکنش نشان می‌دهند، تعیین می‌شود [۱] (به شکل شماره ۱-۶ توجه شود).

برای مثال، به موجب شکل ۱-۶، رأی‌دادن میان سیاهان در مناطق روستایی جنوب آمریکا، ممکن است توسط هر یک از چهار طبقه ستون سمت راست بیان شود، که عبارت است از: زیست‌شناسی، روانشناسی، جامعه‌شناسی و یا فرهنگ‌شناسی. از نظر زیست‌شناسی، ميوه‌نغذیه و شیخ زیاد بیماری، دلایل خوبی برای بی‌علاقگی به سیاست محسوب می‌شود. در انتخابات، از نظر روانی، بخش‌های وسیع جمعیت سیاه‌پوست نسبت به کسب برابری با جامعه سفیدپوست «ناامید بوده»، و نسبت به نظام سیاسی که در آن زندگی می‌کنند، احساس بیگانگی می‌نمایند. از نظر جامعه‌شناسی، نظام طبقاتی موانع جدی بسیاری را در سر راه رأی‌دادن سیاهان به وجود می‌آورد و بدین ترتیب، اثر قوانین متعددی را که برای حسن اجرای انتخابات مطرح می‌شود، خنثی می‌سازد. از نظر فرهنگی، هنجارها و رسوم در بسیاری از جوامع روستایی سیاه‌پوست، اعضای خود را مجبور می‌کنند که «به راه خود ادامه دهند» و با سفیدپوستان «مخلوط» نشوند.

در این فصل مفاهیم گوناگون روانشناختی، که با مطالعه رفتار سیاسی ارتباط ویژه‌ای دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد و کاربرد آنها به وسیله دانشمندان علوم سیاسی نشان داده می‌شود. به بحث روانشناسی و علوم سیاسی باید به صورت بحثی قابل تأکید در ابعاد اساسی متعدد تجزیه و تحلیل سیاسی و نه به صورت بخشی «جدید» یا برداشتی مشخص به علوم سیاسی نگریسته شود. اینکه کلیه پدیده‌های سیاسی می‌توانند به توضیحات روانشناختی کاهش یابد (روانکاوی کردن) همان قدر اشتباه است که از کلیه عوامل روانی صرف نظر کنیم.

J. Milton Yinger

ینگر

بخواهیم قیاس مشهور کولی^۲ را طرح کنیم. سایرین به صورت «آیینۀ تمام قدی» هستند که فرد تصورات اینکه «چه» می‌کند و «چگونه» را، از آن جمع‌آوری می‌کند. [۳] «من» زیرا هست؛ چون مردم می‌گویند من زیبا هستم، «من باهوشم؛ چون در امتحانات امتیاز بالایی آورده‌ام و نمرات خوبی دریافت کرده‌ام»، «من قوی هستم؛ چون مردم خواسته‌های مرا اطاعت می‌کنند و از مقاومت در برابر من می‌هراسند». همان‌گونه که در بحث بعدی توضیح خواهیم داد، مفهوم خویششن فرد می‌تواند اثر عمیقی بر رفتار سیاسی او داشته باشد.

همچنین افراد دارای نیازها و امیال هستند. نیازهای فیزیکی نظیر غذا و حبس مدت زیادی است که شناخته شده است. با این حال، برای دانشجویانی که در زمینه شخصیت تحقیق می‌کنند، انسان از درمسر نیازهای گوناگون اجتماعی و روانی دیگری نیز در زحمت است. برای مثال، به نظر می‌رسد که افراد نیازی همیشگی به امنیت، ثبات و نظم دارند. [۴] ایشان دنیایی را ترجیح می‌دهند که منظم و پایدار باشد، دنیایی که در آن همه چیز مناسب و کلیه قواعد شناخته شده باشد و موارد تعجب کسی در آن موجود باشد.

همچنین افراد به تعلق داشتن نیازمندند؛ به عنوان مثال: خواهان داشته باشند، مورد علاقه، مقبول باشند، محترم شمرده شوند و مورد تحسین قرار گیرند. تجربه در مورد میوه‌ها و سایر پستانداران بیشتر نشان می‌دهد که فرزندانسی که از والدین خود جدا شده، بدون وجود علاقه‌ای بزرگ شده‌اند با هم‌خونان خود که در محیط اجتماعی خود بزرگ شده‌اند، از لحاظ رشد جسمی پرابری نمی‌کنند. [۵]

همان‌گونه که افراد نیاز دارند توسط دیگران مورد احترام قرار گیرند، همچنین به تفکر درباره خود نیز محتاج هستند. چندین تحقیق یادآور شده است که افراد فقط به قیمت رفاه خود می‌توانند خود را دست کم بگیرند. [۶] از این گذشته، افرادی که در مورد خود خوب فکر نکنند، در ارتباطشان با دیگران با مشکل رو به رو می‌شوند. [۷]

بنابراین، نکته قابل تأکید، نیاز به پذیرش خویششن است، که بسیاری از روانشناسان معتقدند که افراد نه تنها مفهوم خویششن را، بلکه یک مفهوم خویششن خیالی را نیز در خود می‌پرورانند. رویایی منطقی، به فرض آنکه بکرات غیرواقعی، از تقواها، قابلیت‌ها و ارزش‌ها. [۸] زمانی که تصویر در آینه شدت از مفهوم خویششن خیالی فاصله

بدا کند. بسیاری از مردم به جای اسامی موارد عدم کفایت خود را می‌پذیرند، به خاطر از دست دادن تماس با حقیقت دست می‌زنند.

همچنین روانشناسان مشاهده کرده‌اند که نیروی قابل ملاحظه‌ای از انسان برای دنبال کردن هدفیابی توسعه‌ای (مثلاً برای تقویت و توسعه فکر و بدن تا حد ممکن) صرف می‌شود. در این مورد گفته می‌شود که افراد علاوه بر نیازهای زیستی و روانی، که توضیح داده شد، به رضایت نفس نیز احتیاج دارند. [۹] اگرچه کوششهای کلی برای موفقیت بیان شده است، اما طرح رضایت غیرقابل وصف است. [۱۰]

زمانی که یک یا تعداد بیشتری از نیازهای فرد به طور کامل برآورده نشود، حالتی از عدم تعادل به وجود می‌آید و «نیروی روانی» یا میلی آزاد می‌شود که نیاز محروم شده را برآورده کند و بدن را به حالت تعادل یا «تعادل حیاتی» بازگرداند. بنابراین، نیازی که شما «گرسنه» هستید، میل به خوردن کانون مستوی فعالیت شما خواهد شد تا اینکه حالت نیاز کاهش یابد. [۱۱] به طور مشابه، افرادی که نیازشان به ثبات، امنیت، مقبولیت و یا موفقیت به اندازه کافی ارضا نشده باشد، در پی گیری یک محیط با ثبات و امن، در جستجویشان برای مقبولیت و تعلق داشتن، و در تلاششان برای دستیابی به آنها دچار «عدم تعادل» می‌شوند.

اغلب پیوند بین حالات نیاز و رفتار سیاسی مستقیم است و به سهولت مشاهده می‌شود. برای افرادی که فاقد اتکای به نفس و اعتماد به نفس‌اند، این امر غیرعادی نیست که با توسل به آن‌گونه جنبشهای استبدادی به حرکت درمی‌آیند که قول دنیایی از نظم و ثبات را می‌دهند که در آن هر فرد برای اینکه زنده بماند، باید از قوانین اطاعت کند. افرادی که احساس می‌کنند معطرد شده‌اند، اغلب به هیستنگی‌های متعصانه جنبشهای افراطی روی می‌آورند تا حس تعلق و مقبولیت، که جامعه آنها را انکار کرده است، به دست آورند. همچنین، اغلب افراد با نیازهای شدید برای شناخته شدن یا موفقیت، پی می‌برند که فعالیت سیاسی، آن شناخته‌شدنی را آرزو دارند برای آنان فراهم می‌کند. با این حال، قبل از اینکه کاربرد سیاسی نیازها و امیال روشن شود، ما باید مفاهیم بسیار تیره «من» و «من برتر» را تعریف کنیم.

«من»، عبارت از «شکله روانی» آبی است که برای سرپرستی و هدایت ارضی نیازهای انسانی در حالتی واقعی تکامل می‌یابد. [۱۲] «من»، موقعیتی شبه ناخداکی یک کشتی را اشغال می‌کند و حالتی آگاهانه به خواسته‌های فرد می‌دهد. «من» همچنین مسئول خشنودی و راضی کردن خواسته‌ها و آرزوها، به شکل هماهنگ با واقعیت و

درمانی حاد است. «من» ارنسای افراد را به حداکثر می‌رساند؛ در حالی که همزمان از انهدام شخص به وسیله دنبال کردن نیازهای بی سرانجام محافظت می‌کند.

«من برتر»، در کلیه مقاصد عملی خود، عبارت از وجدان فردی است. [۱۳] زمانی که «من» هشدار دهد که «مجازات دزدی و امکان دستگیر شدن زیاد بوده، و این کار به خطر آن نمی‌ارزد»، «من برتر» به این هشدار اضافه می‌کند که از نظر اخلاقی نیز دزدی اشتباه است.

با این حال، موقعیت «من»، اغلب مشکوک است. اگر امیال ارضای نیاز مسئولی شوند، چه خواهد شد؟ اگر موانع اجتماعی و اخلاقی یک جامعه آندرس جدی باشند که بیان عادی امیال جنسی و سایر امیال نهی شود، چه خواهد شد؟ در صورتی که واقعیت آن قدر ناگوار باشد که راه‌های غیرویرانگر ارضا را نتوان یافت، چه می‌شود؟ به طور خلاصه، اگر «من» نتواند به یک قاعده روشن تقاضاهای متضاد نیازها، «من برتر» و واقعیت منتهی شود، چه خواهد شد؟ پاسخ این است که «من» به شبکه‌های دفاعی گوناگونی متوسل می‌شود که اکثر آنها شامل تحریف واقعیت یا جایگزینی شکلی از ارضا به جای شکل دیگر است. شبکه‌های دفاع که در زیر عنوان می‌شود، با رفتار سیاسی ارتباط ویژه‌ای دارند.

الف) غشایی کردن: اساساً عبارت است از کوشش برای بهبود آلام وجدانی یا «من برتر» از طریق نتیجه کشهای غیرمطلوب، به طوری که برای «من برتر» شرایط قابل قبول باشد. به عنوان مثال: «من واقعاً مخالف یک پارچگی نیستم؛ اما باید با همسایگانم سازگار باشم».

ب) نسبت دادن: اساساً عبارت است از کوشش برای تسکین آلام وجدانی از طریق نسبت دادن انگیزه‌های نامطلوب خویش به دیگران. به عنوان مثال: «به قدری دشمن بود، که چاره‌ای جز زدن او نداشتم».

ج) جایگزین کردن: عبارت است از انتقال ناخودآگاه احساسات از هدفی به هدف دیگر. فردی که نمی‌تواند رئیس خود را بزند، در عوض سگ خود را به باد کتک می‌گیرد. مردمانی که تعصب زیادی دارند، اغلب کینه ناشی از شکستهای خود را به اقلیت‌های چون سیاهان و یهودیان منتقل می‌کنند. جایگزین کردن، بندرت سرچشمه نگرانی فرد را از بین می‌برد؛ بلکه یک رهایی موقتی است و «من» را از لزوم اعتراف به کمبودهای شخصی باز می‌دارد.

در ضمن باید توجه داشت که اکثر مردم در یک زمان در رفتارهای دفاعی

افراط می‌کنند. بزودی ارتباط سیاسی سایر اشکال رفتار دفاعی تشریح می‌شود.

علم سیاست و روانشناسی براساس نیاز

کاربردهای سیاسی مفاهیم براساس نیاز و «من» متعدد و گوناگون است. در کتاب تفکر سیاسی و هوشاری سیاسی، رابرت ای. لین^۳ معاهده‌هایی را با ۲۴ دانش، پسر برای تشریح انواع مختلف رفتار سیاسی، برحسب امیال و نیازها، به خدمت گرفته. «نیاز مورد علاقه بودن» از دید لین به شرح زیر است: [۱۴]

نیاز	الف) موانع میل دوست‌بایی عامل میانجی‌گری	بیان سیاسی
نیاز به مورد علاقه بودن	هوشاری، بویژه در ستین کم، جایی که عمل‌های آگاهانه منجر به ایجاد عکس‌العمل‌های ناشی از محبت و از روی علاقه و خودمانی بودن می‌شود، که هر دو علت و معلول نگرانی اجتماعی است.	حس دردناک بی‌تفهمی سیاسی، دودلی، ولی بندرت کناره‌گیری کردن.
نیاز به مورد علاقه بودن	ترس از خصوصیت، همراه با نیاز برای اطمینان نسبت به مورد علاقه بودن، تمایل شخص به حفظ فاصله بین خود و دیگران را حفظ، و تعیین نمادی برای اشخاص دیگر.	سعی در محبت کردن به کسانی مورد بی‌مهری قرار دارند، به پذیرش اختلاف مذهبی و نژادی پذیرش نمادین برابری.
نیاز به مورد علاقه بودن	فشار و جلوگیری از روابط مناسبین شخص و نخبگان از خود مطمئن (احتمالاً بازتاب نوعی ترس از اقتدار).	انتخاب سطح پایین‌تر اجتماعی، معشران و ارباب رجوع کم «اهمیت‌نب» و سیاست بهزیستی اجتماعی.
نیاز به مورد علاقه بودن	ب) عامل متغیر ساختن خود	
نیاز به مورد علاقه بودن	تردید شخص و نیاز شدید به اعتبار خویش توانم با خود آگاهی از مهارت‌های درون شخصی.	شهرت: جلب آرایه به وسیله مراجع به سطوح روشن، قربانی که مبتنی بر مقبولیت است.
نیاز به مورد علاقه بودن	احساس فقدان نیروی حرکت در تمایل	انتخاب سیاسی کمتر «خود گرا» و بیشتر

مورد ۱	برای «موقفیت»، بر پایه دیمقاییه باصفوح	در خدمت آرزوها و مرصعها
علاقه	بالا تر خادرات اختارات پیشین، ترس	
بودن	از فقدان تمایل و انگیزش	
نیاز به	شناسایی اجتماعی نامعادل، که بازتاب	تفکر سیاسی نشاندهد: ۱. عناصری
مورد	نگرانی اجتماعی را سبب می‌شود؛ انکار	از گفتگو با مختلفت درونی؛ ۲. تهدد
علاقه	و تحفظه هدیت، استند ده از همین در	انعطاف پذیر، ازا اغلب بیارشدید.
بودن	«برخورد های اجتماعی».	
نیاز به	واحدی (و شبه اختناق) از تفکرات	مطابقت فکری برای قبول ایده های
مورد	غیر قابل قبول و به این ترتیب	گناهکارانه، غربال کردن اعتراض به
علاقه بودن	چین و برای فرمول راه حل.	«ضعف»، بخصوص در مقابل فشار.

لین در کارهای گوناگون خود متذکر شده است که مفاهیم «من» و روانشناسی، بر مبنای نیاز، با کلیه اشکال رفتار سیاسی مربوط است. با این حال، در بهره برداری از مفاهیم نیاز و «من»، اکثر دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی بر رابطه میان محرومیت نیاز و سیاست افراطی تأکید کرده اند. حدود ۲۰ سال پیش این روند با چاپ کتاب شخصیت استبدادی، که بررسی جامعی از تمایلات فاشیستی بود، آغاز شد. [۱۵] نویسندگان معتقدند که ریشه های اقتدار طلبی، روانی است و افرادی که به طرف راست افراطی تمایل دارند، نمایانگر احساس شدید انزوا، عدم اعتماد به نفس، عدم کفایت و نیاز انزوا آفرینی برای امنیت، ثبات و اطمینان هستند. گفته می‌شود که شخصیت های اقتدار طلب برای کسب امنیت و اطمینان در رفتارهای زیر افراط می‌کنند:

- (الف) تشریفات گرایی: پیوند جذابی ناپذیر با ارزشهای متفاوت، طبقه متوسط.
- (ب) فبازسازی استبدادی: گرایش مطیع و مؤمنانه نسبت به قدرتهای ابداء آل اخلاقی مربوط به گروه.
- (پ) نواز استبدادی: تمایل به مراقب بودن و محکوم کردن، امتناع کردن و تنبیه افرادی که از ارزشهای متعارف تخلف می‌کنند.
- (ت) حد تحیل: مخالفت با ذهنی گرایی، تحیل، تفکر عاطفی.
- (ث) موهوم پرستی و رفتار فانی: اعتقاد به عوامل نهانی سرنوشت فردی، آمادگی برای فکر کردن در دقیقه معین.
- (ج) قدرت و «مخنی و خشونت»: اشتغال فکری در شناسایی ابعاد تسلط، تسلیم، قدرت - ضعف، رهبری - پیروی از صاحبان قدرت، تأکید زیاد بر صفتهای مرصم «من»، ادعای مالفه آمیز از توانایی و مخنی و خشونت.

- (ح) ویرانگری و پدیده: «مخنی و خشونت» به آگاهی به انسان.
- (خ) دورنگری: تمایل به اعتقاد به اینکه چیزهای وحشی و خطرناک در جهان ادامه دارد و پس بی حس های ماضی قرار محروم ناخود آگاه.
- (ح) حبس: توجه مبالغه آمیز نسبت به مسائل جنسی. [۱۶]

در زمینه های اسلوب شناختی مختلف «شخصیت استبدادی» شدت مزید اعتقاد قرار گرفته است؛ همین طور از این جهت به آن حمله شده است که برای افراطی دست راستی - بودن، زیاده حساس بوده و از نظر دست چپ افراطی، حساسیت کمی نشان می‌دهد. [۱۷] با این حال، این اثر به عنوان کاربرد کلیسک متغیرهای روانی در پدیده های سیاسی به کار می‌رود.

در میان مطالعات متعدد شخصیت اقتدار طلب، کوششهای هربرت مک کلوکی برای ایجاد همبستگی های شخصیتی بین محافظة کاری و آزادبخواهی در خور ذکر است. نتایج کار وی به طرز بارزی مشابه نتایجی است که به وسیله آدورنو و همکارانش به دست آمده است.

پیش: یکی از روشترین یافته های هر دو مطالعه (آدورنو و هربرت مک کلوکی) این است که برخلاف آنچه که گفته شده است، محافظة کاری تنها دکترین مرجع تنگن روشنفکر، یا بشوا روشنفکرتر اجتماع نیست، بلکه عکس آن نیز صادق است. یا هر مزیاسی که در اختیار ما باشد، اعتقادات محافظه کارانه را می‌توان در میان مردمان بی اطلاع، کم سواد و سنا جایی که می‌توان تعیین کرد - که هوش یافت.

حداقل در جامعه ما به نظر می‌رسد که محافظة کاری، شدت خصومت انزوا طلبان اجتماعی مردمانی باشد که حس خود کم بینی دارند؛ مردمانی که از بی بسائی و محرومیت خود رنج می‌برند، تسلیم و تسو بودند، خواهان محرومانه نگاهداشتن هستند. مردمانی که فاقد حس جهت و مقصد بوده، نسبت به ارزشهای خود مطمئن نیستند و عموماً توسط وثیفه اخطارکننده چگونگی بیرون کشیدن بار هولناک گلیم خود از (آب) اجتماع وحشزده هستند؛ اجتماعی که به نظر آنان آن قدر پیچیده است که بی بودن به که آن بسیار مشکل است.

از چهار طبقه بندی آزادبخواه - محافظه کار، محافظه کاران افراطی به آسانی متخاصمین و مشکوکترین، سخت ترین و مستبدترین، سرزمترین در محکوم نمودن دیگران به خاطر کمبودها یا ضعفهایشان، کم تحملترین، راحت ترین افراد برای تعقیر کردن و ناامیدی نسبت به دیگران و غیرقابل انعطاف ترین نرمش ناپذیرترین در

افراطی است، بنابراین، روانشناسان این شخصیت در این مورد می‌گویند که اکثر افراد نرسمانی پنهانی از سرخوردگی، خفارت و ناامنی را در خود می‌پروراندند. نرسمایی که مادامی که شخص بخوشی در اجتماعش داخل شده و احساس امنیت، پذیرش و ارزش خویش را از دوستان، فامیل و شغل خود دریافت می‌دارد، به خاطر غیرقابل قبول بودن از طرف اجتماع، بر آن سرپوش می‌گذارد. [۲۰]

اما زمانی که در نظر شخص دنیا زیر و رو می‌شود، چه بر سر احساسات عدم امنیت، بی‌کفایتی و سرخوردگی می‌آید؟ هنگامی که فرد کاملاً مستحیل شده در اجتماع، متوجه می‌شود که دنیایی از بهرانه‌ها و بی‌نظمی‌ها جایگزین دنیای معمولی او شده است، چه بر سر احساسات سرپوش گذاشته شده، عدم امنیت، عدم کفایت و سرخوردگی او می‌آید؟ بناگاه تحت فشار محیط، همه کس به افرادی بدون جهت مشخص تبدیل می‌شوند. همچنین که محرومیت نیاز افزایش می‌یابد، امیال سرپوش گذاشته شده بر ضمیر «من برتر» غلبه کرده، و متجلی می‌شود. بدین طریق است که گرث و لاسول ظهور نازیسم در آلمان را تشریح می‌کنند:

آنهاهی که در طرف ناملا به زندگی قرار دارند، همواره به نوعی رستگاری متدبیلند، که مظاهری که همراه با محرومیت آنهاست، درهم شکند. چنین اشخاص «ناموفق» را می‌توانیم در هر قشری از جامعه آلمان بیابیم: شاگردان بدون تاج و تخت، مالکان مقروض و حمایت‌شده، کشاورزان مقروض، صنعتگران عملاً ورشکسته، کاسبان و هنرمندان فقیر، پزشکان بدون مریض، وکلای بدون موکل، نویسندگان بدون خواننده، ملمان بیکار و کارگران و کارمندان بیکار که به جنبش ملحق شدند. سوسیالیسم ملی، به عنوان جنبش رستگاری، بویژه جلب توجه بسیار زیادی در طبقات متوسط، اعم از «قدیمی» و «جدید» کرد؛ بخصوص در طبقاتی که عقلانیت چشمگیر، به حداقل گسترش خود رسیده بود. سوسیالیسم ملی شدت در میان کسانی نمایانگر خواهد شد که درصدد رستگاری از طریق وسایلی شبه‌معجزه یا حداقل روش‌هایی هستند که همه مظاهری را که منشأ محرومیت خود می‌دانستند، درهم می‌شکنند. [۲۱]

هیتر به عنوان شخصی که کوشیده تا نقایص معنوی اصولی را - که غنث از آن تمام بافت ملت آلمان را تزیین کرده است - مجدداً تثبیت کند، شناخته شده است. فساد در ادبیات، فساد در نمایش و فساد افعال به یهودیان کثیفی نسبت داده می‌شود که کشوری را که مدتها از نعمات آن بهره‌مند شده‌اند، بی‌حرمت کرده‌اند.

تصورات و داوریشان، هستند. ایشان را وجود آنکه شدت نسبت به کسود و دیگران انتقاد می‌کنند، اما به طرز غیرمعمولی تدافعی بوده، برای حمایت از نژادهای خود مساج هستند. ایشان با وجود ضعف در یکپارچگی روانی، و نگرانی، اغلب در تصویر بی‌کفایتی خویش، و نسبت از احساسات مبالغه‌آمیز گناه، به نظر می‌رسد که مایلند نیش‌های شخصیتی را که در خود از آن منتفرند و می‌ترسند، در دیگران تصویر نمایند. [۱۸]

نیازها به تعلق، امنیت و احترام به خویشتن نیز به عنوان علل اصلی برای «افندارایی طبقه کارگر»، و عضویت در احزاب افراطی چپ مورد توجه قرار گرفته است. آلموند در تجزیه و تحلیل رفتار اغضای پیشین احزاب کمونیست، در ۱۹۳۴ قاره، پی برد که یکی از نکیه‌گاه‌های اولیه حزب کمونیست تصور آن از قدرت، رفاقت، اتحاد و فناپذیری است:

همچنین به نظر می‌رسد که کمونیسم ممکن است به اشخاصی توسل جوید که احساس سرخوردگی دارند و با به وسیله محیط خود طرد شده‌اند. تصور یک کمونیست سبزگر، عبارت است از فرد بخصوصی که از خود گذشته، قوی و مطمئن از آینده است؛ فردی که هدفهای خود را می‌شناسد و وظیفه خود را بدون تردید انجام می‌دهد. این جنبه‌های کمونیست، برای اشخاصی جذابیت روشنی دارد که در درون خود احساس ضعف و بی‌ارزش بودن منتج از تجارب کودکی می‌کنند؛ همین‌طور اشخاصی که اصولاً از محیطشان مطرود شده‌اند. سیاهان، یهودیان، متولین خارج و اولین نسل متولدین بومی، بیکاران و روشنفکران بومی در کشورهای مستعمره ممکن است به موقعیت اجتماعی خویش ناشی از احساس سرخوردگی، عدم لیاقت، فقدان مقام و احترام پاسخ دهند.

در این شرایط، هر نوع تبعیض منفی به ایجاد آمادگی کمک می‌کند. در تمامی مصاحبه‌هایی که گفته شد - حتی در مواردی که اشکالات روانی وجود نداشت - این فضای سرخوردگی، خود را به‌طور مکرر نشان می‌داد. در سایر موارد، تأکید بر ضعف و عدم کفایت بود؛ در دیگران، بر رزشی، بی‌ارزش بودن و عدم تطبیق تأکید می‌شد. [۱۹]

تردید کسی وجود دارد که سیاست‌های افراطی به افرادی که جهت مشخصی ندارند، وسیله‌ای برای تحویل امنیت، مقبولیت و حمایت «من» ارائه کند. با این حال، اشتباه محض خواهد بود اگر به عدم تعادل نیاز به عنوان نابسانایی که محدود به «افراد

فشار جنگ، سوء تغذیه، تورم و بیکاری، در خلال سالهای پرهیجانی اخیر، بسیاری از مردان و زنان را در معرض «سبب‌هایی» قرار داده است که قدرت مقاومت در برابر آن را ندارند و بار سنگین گناه ناشی از این بی‌قاعدگی‌ها، بسیاری از ایشان را وادار به پرداخت کفاره آن کرده است. از جهتی، «بیداری آلمان» جنبشی وجدانی برای ترکیب و احساس ارزشهای معنوی بوده، و بیهودیان، گوسفندوار، فردانی این ماجرا هستند.

این چنین است معنی ترکیب در شخصیت اجتماعی هیتلر، بر پایهٔ بهره‌ز از شراب، زن و افراط؛ این کلید است برای مطلوب بودن و تاز بدون انتطاف که یکی از مشخصه‌های روشن او بود. [۲۲]

با شناخت شدن و هویت یافتن با هیتلر، اعضای بدون جهت مشخص طبقهٔ متوسط آلمان که در حال افزایش بود، نه تنها امنیت به دست آوردند و حس هدف‌داری را تجدید کردند، بلکه همچنین وسیله‌ای برای تیرنهٔ خود از احساس گناه و شکست، از طریق جایگزینی و انداختن گناهانشان به گردن اقلیت کلیبی، یافتند؛ روندی که اکثراً سیر بلا قرار دادن اطلاق می‌شود. [۲۳]

هویت و شناسایی

کاربردهای سیاسی نیاز و «من» بر پایهٔ روانشناسی می‌تواند با افزودن مفاهیم هویت و شناسایی گسترش بیشتری یابد.

هنگامی که کودکان به امر ساختن «خویش» یا «هویت» مشغولند، می‌توان این امر را نوعی تجربه در بحران هویتی نیز تصور کرد. [۲۴] آنان کاملاً مطمئن نیستند که از چه طریق یا چطور یا دقیقاً چگونه در دنیای خود جای می‌گیرند. به نظر می‌رسد که برای پیچیده کردن موضوعات قواعد نیز همواره در تغییراند. به محض اینکه آنها خود را با والدینشان تطبیق دادند، به داخل کلاس درس می‌افتند و مجبورند که بار دیگر هویت خود را بر حسب هیئت‌کلاسها و معلمان معرفی کنند. بارسیدن به دوران بلوغ، باید به طریقی از عبود اعضای جنس مخالف برآیند. آنان به موازات پیشرفت در دبیرستان و دانشگاه، و در غیای کار، پی می‌برند که رفتاری که در سن ۱۵ سالگی‌شان از سوی دیگران تحس می‌شد، در سن ۱۸ سالگی مورد استهزا و ریشخند است. به عبارت دیگر، جوانان باید به بزرگسالان میل شوند.

نیاز به امنیت، پذیرش و عزت نفس، تماماً فرد را به برپایی هویت و سپس از خویش مستحکم می‌کشاند. فرد، در پاسخ به این تمایل به هویت، در جستجوی دائمی برای علانمی است که نقش وی را نشان می‌دهند: «از من انتظار چه کاری هست و چگونه آن را انجام دهم». [۲۵]

روش آشکار برای فایز آمدن بر این مشکل، تقلید از رفتار آتایی است که به نظر می‌رسد آگاهی دارند؛ بریزد کسانی که در مصدر قدرت نیز هستند. بدین ترتیب، در بایستترین سطح، کودکان از طریق تقلید والدین خود شامل گرایشها، ارزشها و رفتارهای والدین - برای خود هویتی می‌یابند. کودکان نه تنها رفتار و گرایشهای والدین خود را عیناً تقلید می‌کنند، بلکه آن را قسمتی از هویت خود می‌سازند؛ به عبارت دیگر آنان ارزشها و رفتار والدین خویش را درونی می‌کنند.

به روند تقلید و درونی کردن رفتار، گرایشها و ارزشهای افراد یا شبیه دیگری، شناسایی (تعیین) اطلاق می‌شود. موقعی که کودکی با والدین خود شناخته می‌شود، یا موقعی که فردی با رفتار سیاسی و با نظامی «شخص قدرتمند» نظامی یا سیاسی شناخته می‌شود، او خود را چنان می‌بیند که گویی کلیهٔ فضایل متعلق به موضوع مورد شناسایی را داراست و در کلیهٔ اختراعات موضوع سهیم است؛ گویی همهٔ آنها متعلق به خود اوست. روند شناسایی به فرد ضعیف، فرد نامطمئن و فردی که احساس ناامنی می‌کند، هویت، هدف، منبعی از غرور و یک نقطهٔ اتکای محکم می‌دهد. بر حسب مفاهیمی که در گذشته مورد بحث قرار گرفت، گرایشها و رفتارهای موضوعات هویتی به صورت قسمتی از خود ایده‌آل فرد درمی‌آیند. فرد خود را به صورت موضوع «خود ایده‌آل» نگاه می‌کند و رفتار موضوع شناسایی را چنان اجرا می‌کند که گویی جزء رمز اخلاقی خود اوست.

یکی از کاربردهای اصلی سیاسی مفهوم شناسایی، مطالعهٔ جامعه‌پذیری سیاسی است؛ روندی که به وسیلهٔ آن، افراد گرایشها و وفاداری‌های سیاسی بنیانی خود را کسب می‌کنند (ایجاد شرایط عملی به منزلهٔ نوعی جامعه‌پذیری، در صفحات آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت).

کودکان یاد می‌گیرند که از طریق شناسایی با والدین خود، به بزرگسالان تبدیل شوند. بخش غیرقابل تجربهٔ این روند یادگیری، تحصیل گرایشهای والدین در سیاست است. چنانچه والدین احساس عمیقی از اعتماد و وفاداری را نسبت به نظام سیاسی داشته باشند، فرزندان آمادگی خواهند داشت که چنین کنند. متقابلاً، چنین استدلالی

در مورد گرایشهای عدم اعتقاد و بیگانگی والدین نیز مصداق دارد.

نمایان کودکان به انتقال گرایشهایی که نسبت به والدین خود پروراند شده به سایر اشخاص با اقتدار، جزئی از روند شناسایی است. ایستون و دنیس در بررسی که از ۱۲۰۰ کودک آمریکایی بین سنین ۷ تا ۱۴ سال به عمل آوردند، پی بردند که ارزیابی های از «قدرت پدر» بهترین پیشگویی کننده ارزیابی کودک از «قدرت رئیس جمهور» است. در فرزندانی که «قدرت» پدر را «کم» ارزیابی می نمایند، این تمایل وجود دارد که قدرت رئیس جمهور را نیز «کم» ارزیابی کنند. [۲۶]

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که هنوز باید تعلیم و تربیت عمومی و آشنایی گسترده با رسانه های گروهی به وجود آید، خانواده به عنوان عامل اولیه جامعه پذیری سیاسی باقی می ماند. در بسیاری از کشورهای توسعه یافته، گرایشهای اساسی که از طریق شناسایی والدین القا شده است، به وسیله تعداد بیشتری از عوامل اجتماعی اضافی - شامل مدارس، هم کلاسی ها، احزاب سیاسی، رسانه های گروهی و انواع مختلف تبلیغات حکومتی - تغییر می کند. گرایشهای نسبت به نظام سیاسی نیز به علت تجربیات و اطلاعات در حال تزاید فرد راجع به نظام سیاسی و اثر آن بر زندگی او، گسترش می یابد.

در حقیقت این مسئله که نقش خانواده در جامعه پذیری سیاسی کودک چقدر اهمیت دارد، امروزه موضوع برخی از مباحثات است. هس و نورنی در مطالعه خود از ۱۷ هزار دانش آموز ابتدایی، از کلاس دوم تا هشتم، پی بردند که به احتمال زیاد اثر مدرسه مهمتر از اثری است که خانواده در شکل بندی گرایشهای سیاسی کودکان دارد. آنان خلاصه تحقیق خود را به صورت زیر بیان می کنند:

از دیدگاه کلیت جامعه پذیری سیاسی در نظام سیاسی، نتایج نشان می دهند که در پژوهشهای قبلی، تاثیر خانواده در انتقال گرایشها زیاد برآورده شده است. خانواده انتقال ارجحیت برای یک حزب سیاسی را سبب می شود؛ اما در اکثر زمینه های دیگر، مؤثرترین نقش آن حمایت از سایر نهادها در تعلیم اطلاعات و جهت گیری های سیاسی است. در میان کودکان یک خانواده، وجه تشابه بسیار روشن، محدود به هواداری و گرایشهای مربوط، مانند احساسات نگرانی و یا شادمانی در مورد پیامد یک مبارزه انتخاباتی، است. صرف نظر از ارجحیت حزبی، به نظر می رسد که اساساً نفوذ خانواده غیرمستقیم است و فقط گرایشهای نسبت به اقتدار، قوانین و اجابت را تحت تاثیر قرار می دهد.

بین ساخت خانواده و علاقه کودک به نظام سیاسی تا حدی رابطه وجود دارد. کودکانی که پدران خود را قدرتمند می بینند تمایل دارند که در مسائل سیاسی آگاه تر و علاقه مندتر باشند؛ کودکانی که مادران خود را به عنوان قدرت برتر در خانواده می بینند، کمتر به مسائل سیاسی علاقه مند هستند و در مقایسه با کودکانی که پدران خود را قدرت برتر و یا هر دو (پدر و مادر) را با قدرت مساوی در خانواده می بینند، گرایشهای خود را در مسائل بعدی به دست می آورند.

ظاهراً مدرسه در آموختن نسبت اعتدال گرایشها، تصورات و اعتدال مربوط به عملکرد نظام سیاسی، نقش بزرگتری را ایفا می کند. در حالی که مدارس استدلالات خود که خانواده در جامعه پذیری، که اساس وفاداری نسبت به کشور است، بیشترین سهم را دارد، مدرسه رضایت، انضاح و مفاهیمی را ارائه می دهد که احساسات اولیه متعلق بودن را بسط داده، و روشن می سازد. [۲۷]

همچنین مفهوم شناسایی در تجزیه و تحلیل رفتار سیاسی شخص متعصب «معتقد واقعی» مفید بوده است.

بسیاری از افرادی که جهت مشخصی ندارند - که قبلاً مورد بحث قرار گرفت - «معتقدین واقعی» هستند؛ افرادی که فاقد امنیت، مقبولیت و انکای به نفس هستند، و افرادی که از یک بحران هویت رنج می برند. شناخته شدن با جنبشهای افراطی چپ یا راست یا سرسپردگی به یک رهبر فره مند (با جاذبه روحانی) و یا فردی عوام فریب، برای افرادی که جهت مشخصی ندارند، یک عصبان روحی به ارضایان می آورد. زندگی او ناگهانی پر از معنی و هدف می شود. او مقبولیت کسب کرده است. او با پیدا کردن حقانیت در ایدئولوژی حزب یا شخص رهبر، احترام به نفس و اعتقاد به نفس را در نقش جدید خود به عنوان «پیرو» کسب می کند. همان طور که در خواستهای کمونیسم بحث می شود:

در حالی که خصوصیت و رنجش در تمام موضوعات فراگیر کمونیسم ظاهر می شود، جاذبه های نوع حزب کمونیست، معتقدان شامل مسائل و دیدگاههای روحی دیگر نیز می شود... در ارتباط جمعی کلاسیک و کمونیست در سازمان، اجتماع و راستگویی تا کید مداوم می شود. تقدیر ایده آل کمونیست، عقیده مردی را تداعی می کند که جای خود را در پیشرفت منطقی زمان دارد و در محاصره یک عده رفقای حزبی باوقار و ثابت قدم است. رزمند کمونیست تنها منسوب به گروه نیست؛ او همچنین در نوعی سازمان انسانی، سهم است و خود را در یک مجموعه اسرارآمیز حزب مستحق می کند و از این عمل هویت زیادی کسب کرده، حتی نوعی احساس فناناپذیری

باشگاه‌های شهری، احزاب سیاسی، مذهبی، اپیدمیولوژی‌ها و مذهب در ذهن مردم بسیار نفوذ است. شادی یا افسردگی همراه با بخش‌های بیشتر جامعه می‌تواند به راحتی از شناسایی افراد با گروه یا موضع نیابتی است. مثلاً چرا بعد از فتنه‌ها مردم در «اول» بودن صرف شود، بحر اینکه افرادی که با این فتنه‌ها همراه می‌شوند، می‌تواند با ایمان کامل این تصور را در خود ایجاد کنند که آنها خود «اول» هستند.

دوباره اشاره کرده است که ملی‌گرایی نیز پدیده‌ای است [۳۰] و این که افراد با یک دولت ملی شناخته می‌شوند، در حقیقت آنان یک درگیری «من» با «تو» (یا گروه دیگر) و موفقیت‌هایش را توسعه می‌دهند. به عنوان مثال، ما آمریکایی‌ها بسیار قدرتمند، صادق، صنعتگر، خلاق و به‌طور کلی برتر هستیم؛ بنابراین، من فرد قدرتمند، صادق، صنعتگر، خلاق و برتری هستم. این استدلال ممکن است اسباب باشد؛ اما همان‌طور که آن فوق‌العاده است. هر قدر افراد با شدت زیادتری با ملتی شناخته شوند، رهبران ملی در به کار بردن نمادها (مانند پرچم، قانون اساسی، حقوق اتباع و دولت آمریکا) برای بسیج افراد به پی‌گیری هدفهایی که نخبگان آنها را خوشایند می‌دانند، توانایی بیشتری خواهند داشت.

با این حال، ملی‌گرایی مفهومی غیرقابل لمس است. افراد هم‌زمان با گروه‌های مختلفی شناخته می‌شوند. در بسیاری از کشورها یک شهروند عادی ممکن است در خانواده‌اش، باشگاهش، مدرسه‌اش، شهر زادگاهش، استانش، منطقه جغرافیایی، مذهبش، گروه نژادیش، طبقه اقتصادی و حزب سیاسی و همچنین با کشورش شناخته شود. کدامیک اول قرار می‌گیرد؟ آیا کشور قبل از کلیسا قرار می‌گیرد یا کلیسا قبل از کشور؟ آیا شناسایی با حزب سیاسی، گروه نژادی، یا منطقه‌ای شدیدتر از شناسایی با ملیت است؟

زمانی که شناسایی‌های یک کشور شدیدتر از شناسایی‌های محلی است، به‌طوری که اکثریتی از مردم اهمیت کشور را قبل از سایر گروه‌ها قرار می‌دهند، کشور از نظر روانشناسی با فرهنگی، یکپارچه است.

از کشورهای جهان تعداد کمی چنان متحد و یکپارچه هستند که وفاداری‌های ملی در برخی موضوعات با یکدیگر در تضاد قرار نمی‌گیرند. مثلاً طی دهه ۱۹۷۰، درخواست‌های ملی‌گرایی رهبران سیاسی برای حمایت از هدفهای کشور در ویتنام، و در جهت

به دست می‌آورد. این ترکیب از اتحاد و وحدت مهم بود در اختراع و جامعه‌ای از ویژه‌ای بر آشنایی دارد که با یکدیگر مصوب نبوده، و با به اندازه کافی با هم‌پوشانی نبود مصوب نیستند؛ هر کس که تنها و منزوی اند. این می‌تواند برای کسی که تنهایی او به علت موفقیت خود است، جذاب باشد مثلاً دانشجوی جدیدی که از جامعه خود برای اولین بار دور شده، و کسی که فاقد آشنایی‌ها و شناسایی لازم است. همچنین کسی که به خاطر برخی بی‌اعتناهای‌های عشق و نفرت از اسفاده‌ناپذیر و صدمه دیدن، سرخورده شده و خود را کنار کشیده است. [۳۱]

در جوامع باثبات، «هویت ملیان» در اقلیت هستند؛ ولی با این حال بخش باثبات خطرناک جمعیت را تشکیل می‌دهند. اگرچه دانشمندان علوم سیاسی که در مناطق در حال توسعه کار می‌کنند، متذکر شده‌اند که بحرانهای هویتی در سرزمینهایی که آسیب ناشی از تغییر شدید اجتماعی و تکنولوژی را تجربه می‌کنند، پدیده‌ای بسیار گسترده است. متن زیر که نوشته کالین ام. ترن‌بال^۱، به نام آفریقای تنها است، شرح روشنی از این روند را در زمینه آفریقای به دست می‌دهد:

در شهرها به آفریقایی مرزاً آمیخته شده است که از گذشته قبیله‌اش و اعتقادات مذهبی شریکانه باشد. به او آمیخته شده که یک وحشی و گداخته بوده است و اغلب طریق دیگری را نیاموخته است. در مناطق روستایی، کسانی که به وسیله مسیحیت با اعتقاد دیگری که دنیای جدید مرد سفید سعی دارد به سوی آن قدم بردارد، ایمان نیاورده‌اند نیز وضعیت بهتری ندارند. ایمان آنها نسبت به قدر توسعه نیروی برتر قابل اثبات جدید متزلزل می‌گردد؛ تا جایی که انجام کلیه فعالیت‌های دنیوی و اخروی که در نظر اجدادشان خشنود گذشته بود، برای ایشان غیرممکن می‌شود. آنان چنین احساس خواهند کرد که زندگیشان در آخرت نیز ناخشنود و ناموفق خواهد بود.

افراد راه‌حل خود را برای این وضع دشوار می‌یابند؛ اما آن اتحاد بنیادی درهم شکسته است. مدیران مایلند بگویند که جدایی از قبیله چیز خوبی است؛ اما ایشان تنها برحسب راحتی اداره کردن فکر می‌کنند. جدایی از قبیله، با خود فروزینگی کامل ارزشهای اخلاقی و معنوی را به همراه دارد و هر فرد را از همسایگان خود جدا می‌کند. [۳۲]

جدا از بحرانهای هویتی، فردی که با گروه‌هایی نظیر تیمهای ورزشی، قبایل،

افزایش پیدا می‌کند. متن مصاحبه‌های لرنر تصویری روشن از افرادی با «سطح پایین پذیرش ارائه می‌دهد:

این نتیجه موقعی حاصل شد که نوسان یکی دیگر از پرسشهای فرضی را مطرح می‌کرد: «اگر نتوانی در ترکیه زندگی کنی، دلت می‌خورد که که زندگی کنی؟» جواب عادی روستاییان به این سؤال این بود که آنان به می‌خواهند و به می‌توانند. یعنی یک که جای دیگری زندگی کند. اسباب فرضی را می‌توان گفت زنده انگاشته می‌باشد.

موقعی که نوسان اصرار کرد که «فرض کن که که می‌توانی در ترکیه زندگی کنی»، او عکس العمل عجیبی از یکی از جوابات مشاهده کرد. این جواب، نظیر برخی دیگر از شخصیت‌های ساده‌لوح، در نهایت جواب داد که ترجیح می‌دهد که خودش را بکشد. روستایی مقصد راحت‌تر می‌تواند عدم خویش را تصور کند تا اینکه تغییر مکانش را به مکانی ناشناخته. [۲۲]

چنانچه کارهای دوب و لرنر را با هم در نظر بگیریم، به بیان قضایای زیر هدایت می‌شویم: (۱) مای گرابی بر مبنای شناسایی افراد با نهادها و نمادهای ملی قرار دارد؛ و (۲) قبل از اینکه فرد بتواند با نهادها و نمادهای ملی شناخته شود، باید از طریق آموزش و پرورش (رسانه) یا تجربه درک کند که قسمتی از یک ملت بودن به چه معناست و چگونه به طور مستقیم نهادهای ملی در زندگیش نفوذ می‌کند. هر قدر ظرفیت پذیرش فرد بیشتر باشد، ظرفیت او برای رأی دادن و مشارکت مؤثر از طریق دیگر در زندگی کشور جدید، بیشتر خواهد بود.

ناکامی - برخاستگی

امیال: همان گونه که قبلاً اشاره شد، امیال «نیروی روایی» ای هستند که برای ارضای نیازهایی که فشار بیشتری بر فرد وارد می‌آورند، آزاد شده‌اند. موقعی که امیال در اوضاع متناسب نیاز یا نیازهای فردی با شکست روبرو می‌شوند، فرد آنچنان ناراحت و نگران می‌شود که از میان برداشتن یا تقلیل این ناکامی - صرف نظر از علت یا علل آن - فی‌نفسه به هدفی مبدل می‌شود. [۲۳] یک فرد ممکن است که ناراحتی خود را، که ناشی از موقعیت شغلی ناراضی کننده، اما غیرقابل تغییرش است، با زدن حیوان خود رفع کند. زدن حیوان، منبع محرومیت را تغییر نمی‌دهد؛ اما یک التیام موقتی ایجاد می‌کند. آلبرت در بحث مشابهی، در مورد «سیر بلا قراردادن» و ناکامی مبهم می‌گوید [۲۴] که سیر بلا قراردادن - نظیر زدن حیوان - برای رها ساختن ناکامی ناشی از بی کفایتی‌های

منتظر شدن بخش عقلمندی از جمعیت آمریکا به اینکه ادعاهای دولت موجه است، کافی نبود. قسمت اعظم متفاوت آمریکایی‌ها به خاطر برخورد با ارزشهای محلی بود. بسیاری از روحانیون در آمریکا بر سر اینکه ارزشهای مذهبی یک شهروند در مقایسه با هدفی نظامی رهبری ملی در نظام قرار می‌گیرد، بحث می‌کردند. همین‌طور بسیاری از رهبران سباهان، به این دلیل که نیازهای جامعه سباه شایسته تقدم بیشتری نسبت به اهداف نامربوط رهبری ملی است، با جنگ مخالفت می‌کردند. در هر دو مثال، نمادهای عنوان شده توسط رهبران محلی از دید اکثریت مردم واردتر از نمادهایی بود که توسط رهبران ملی ارائه می‌شد. حتی در صورتی که نمادهای جنبشهای سباه و ضد جنگ با اینها، در پهنل بودن و تضاد مشخصه این جنبشها نیز احاطه نمی‌شد، احتمالاً نفوذ رهبران محلی بیشتر بود.

همچنین مفهوم دیگری که تحت عنوان عمومی شناسایی قرار می‌گیرد، مفهوم پذیرش است. یا پیرش، چنانکه توسط دانیل لرنر تعریف شده است، عبارت است از توانایی متحرک داشتن شدید حرکت آزادانه از موقعیتی به موقعیت دیگر، و توانایی «خود را جای دیگران قراردادن». نویسنده چنین توضیح می‌دهد:

بدیده پذیرش از این نظر جالب است که نشاندهنده مکانیسم درونی است که به وسیله آن افرادی که سازگاری تحرک خود را یافته‌اند، می‌توانند در دنیای در حال تغییر به طرز مؤثرتری عمل کنند. به عبارت ساده‌تر، پذیرش ظرفیت شخص برای گریزش خود در موقعیت شخص دیگر است. این مهارت برای مردمانی که از محیط قراردادهای سنتی خارج می‌شوند، غیرقابل اجتناب است. اهمیت قدرت‌پذیری هنگامی آشکار می‌شود که برای مثال، افراد متحرک روستاییانی هستند که در طول عمر خود کلبه هم‌ولایتی‌ها، نقشها و روابطشان را در محیط خود می‌دانستند. خارج از محیط دهکده یا قبیله، هر کس باید با افراد جدید آشنا شده، نقشهای جدیدی را تشخیص دهد و روابط جدیدی که او را نیز در بر می‌گیرد، بیاموزد... نظر ما این است که روندی را که به وسیله آن اشخاص راحت‌پذیر به سرعت به خریدار نقدی، شونده رادیو و رأی دهنده مبدل می‌شوند، مشخص کند. [۲۵]

ملموحات گفته لرنر، پذیرش، از طریق آشنایی با زمینه وسیعی از اطلاعات و تجربیات شخصی به دست می‌آید. سطح بالای سواد، شهرنشینی و در معرض رسانه گروهی قراردادن، یا سطح بالای پذیرش مربوط است. به نسبتی که پذیرش افزایش می‌یابد، توانایی فرد به داشتن عقاید سیاسی و مشارکت مؤثر در زندگی سیاسی نیز

در آمریکا مؤثر است. آمریکا شرایط متعددی دارد که در کشورهای دیگر به طور مستقیم به مذاکرات داخلی منجر می شود. محرومیت مداوم، منحصراً زندگی بخش اغلب مساهمین آمریکاست؛ هر قدر هم درمندی قوی و وعده و وعده برای مدوات داده شده باشد. به طور مکرر ما به مدبرانی دست یافته که محرومیت را مشابه منع مزمن و مثلاً عیقل احتیاط قزاق در میان سایر ملل است. در صورتی که این واقعه کشی برای آمریکا نیز صادق باشد، مدبرانی کشور را زمانی که بعضی قوی در آن ادامه یابد، همواره در معرض آشوبهای زیادی قرار خواهد داشت. همجنس در آمریکا، به علت دانش تاریخی مملو از ناآرامی، احتمال اینکه که کینه آمریکایی ها - اعم از سفید یا سیاه - ناراضیانی خود را از طریق تظاهرات و در برخی مواقع رفتار خشن نشان دهند، زیاد است. منتهای خشنودت در کینه مدت غیرقابل تغییر است؛ اما ناراضیانی هایی که اثرات متوقف کننده آن توسط چنین سستیایی تشدید می شود، متعدد تعبیر است. [۳۶]

سودمند بودن

تا اینجا به علوم سیاسی به عنوان وسیله ای برای ارضای نیازهای فردی و از میان بردن محرومیت های شدید توجه کردیم. با این وجود، دلایلی روزافزون نشان می دهد که برخی اشکال رفتار سیاسی، مانند رفتار رأی دادن زیاد و سطوح بالای اعتماد سیاسی - عواملی که برای یکپارچگی مؤثر و اداره کشور مدرن اساسی است - به طور مستقیم با تقویت روانی مثبت فرد با اجتماع خود مرتبط است.

از اصطلاح سودمند بودن برای تعریف صفات تطبیق استفاده می شود و این صفات عبارت است از اینکه فرد احساس می کند که سودمند است، تعلق دارد، مورد احترام قرار می گیرد و رفتار و انقیادش با مفهوم خویش ابدی او از خود منطبق است. با اینکه روانشناسان از مفهوم سودمند بودن استفاده وسیعی نکرده اند، اما در میان دانشمندان علوم سیاسی مقبولیت عام به دست آورده است. این بحث وسیعی را در خصوص فایده فرضیه های زیر درباره سودمند بودن طرح می کند:

احساسات تسلط و کنترل داشتن روی خویش و محیط - که در کودکی پرورش یافته، توسط اجتماع تقویت می شود (یا منع می شود) - در جهت حس از سودمند بودن سیاسی تمحیص می یابد. یک حس سودمند بودن سیاسی، مردم را به جهتی سوق می دهد که نسبت به روند سیاسی خود هشیارتر شوند؛ در نظرات خود مطمئنتر و وفادارتر باشند و در روند سیاسی فعالتر گردند. شخص با احساس کمی از مؤثر بودن سیاسی، احتمالاً در دنیای سه ای مملو از مشکلات خصوصی زندگی می کند.

شخصی و شکست های فردی بر گروه های ضعیفتر اجتماع است. از این رو، آلیوت اشاره کرده است که نمیب نژادی زیاده از حد سفیدپوستان فقیر جنوب آمریکا، مبین کوشش های ناآگاهانه ای است که آنها برای رهایی از ناکامی ها - که موقعیت متزایل آنها مولد آن است - و نجات خود از طریق اثبات برتری خویش بر حداقل بخشی از اجتماع، به آن دست می زنند.

ناکامی مبین: به فرضیه ای اطلاق می شود که در آن ناکامی، به دلیل محرومیت از یک یا چند نیاز، روانی است و صرف نظر از منع آن، این ناکامی از هر مجرای که در دست باشد، نظیر تعالی، تعرض، یا یکی دیگر از مجراهای دفاعی که قبلاً بحث شد، کاهش می یابد. تعددی که ناکامی های مزمن مغزی در رفتار تعرضی می یابند، به پیدایش فرضیه ناکامی - تعرض منجر شده است: هر قدر منبع ناکامی در فرد یا مجموعه ای از افراد، شامل یک منت، وسیعتر باشد، احتمال بیشتری دارد که چنین افرادی رفتار تعرضی نشان دهند. این بدان معنی نیست که هر نوع ناکامی خود به خود به رفتار تعرضی منتهی می شود. بسیاری از ناکامی ها به سبب یا از طریق سایر مکانیسمها - نظیر تعالی یا تخیل - جایگزین می شوند. فرضیه ناکامی - تعرض یادآور شده است که برای پی بردن به علل رفتار تعرضی (از خودکشی و شورش های شهری گرفته تا مناقشه بین المللی)، باید منابع ناکامی را در اجتماعات شرکت کننده جستجو کرد. تدابیرت گار با استفاده از فرضیه ناکامی - تعرض در تجزیه و تحلیل منازعات داخلی ۱۱۴ کشور، که بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ اتفاق افتاده است، می گوید که اشکال مختلف نزاع داخلی به طرز بارزی با سطوح محرومیت (ناکامی) متناسب است. متون زیر برخی از جهات تجزیه و تحلیل گار را نشان می دهد:

مدرک تطبیقی در مورد علل نزاع داخلی، ۳ طبقه سبب را نشان می دهد. علت اصلی نزاع داخلی ناراضیانی منتج از محرومیت است. هر قدر اختلاف بین آنچه که مردم اعتقاد دارند که مستحق آن هستند و آنچه که فکر می کنند قابلیت کسب آن را دارند، زیاده تر باشد، ناراضیانی آن بیشتر خواهد بود. هر قدر ناراضیانی در یک اجتماع شدیدتر و گسترده تر باشد، احتمال منازعه شدیدتر و گسترده تر خواهد بود... در کشورهای انگلستان و شمال اروپا و آمریکا، بویژه محرومیت مداوم توأم با تبعیض، شدت با کشمکش پیوند نزدیکی دارد؛ به طوری که ثلث میزان سبب های داخلی به وسیله اختلاف در درجه و میزان محرومیت های مداوم قابل توضیح است. [۳۵]

این یافته ها به طور ضمنی برای توصیف تجزیه و تحلیل بر نظامی های داخلی

نظریه (یا الگو)

یا الگو (یا الگو)

یا الگو (یا الگو)

یا الگو (یا الگو)

نقد از گرایش بر روی رأی دادن دارد. در جدول ۱-۵، آنکه در این کتاب آورده شده است) در مورد انتخابات ۱۹۵۶ نشان داده می‌شود. این جدول نشان می‌دهد که رأی دادن به نسبت مستقیم با بالاتر رفتن حس فردی در مورد سودمند بودن سیاسی افزایش می‌یابد؛ به طوری که اختلاف رأی دادن مابین آن دسته که این احساس را آنها به کمترین میزان گسترش یافته بود و آن عده که احساس سودمند بودن سیاسی قوی‌تری داشتند، بیش از ۴۰ درصد بود. [۳۸]

درک، شناخت و تشکیل گرایشهای سیاسی

مطلب بعدی، توجه به درک و شناخت است. تا زمانی که فکر انسان به صورت سربسته غیرقابل نفوذ و مبهم باقی می‌ماند، شبکه‌های دقیقی که به وسیله آن مغز درصدد شناخت برخی محرکها و نادیده انگاشتن برخی دیگر برمی‌آید (درک) و نیز حالتی که در آن اطلاعات دریافتی طبقه‌بندی و تفکیک می‌شود (شناخت) باید موضوع حدس و گمان باقی بماند. با وجود این، به نظر می‌رسد که مشاهده رفتارهای اجتماعی و نیز تجارب کنترل شده، قضایای زیر را اثبات می‌کند. [۳۹]

۱- افراد موارد آشنا یا پیش‌بینی شده را، نسبت به موارد ناآشنا، بسیار راحت‌تر درک می‌کنند. فهرمان داستانهای پلیسی، به خاطر فهم بهتر جنایی، همواره آنچه را که دیگران متوجه نمی‌شوند، درک می‌کند. او می‌داند که دنبال چه چیز است. معمولاً خودی‌ها به شوخی‌های خصوصی آگاهانه می‌خندند، در صورتی که غریبه‌ها فقط می‌دانند که به نکته‌ای توجه نشده است. معنای محرکهای مختلف فقط در صورتی می‌تواند تصور و درک شود که فرد دارای اطلاعات قبلی نسبت به اهمیت آنها باشد.

۲- درک فرد بیشتر زیر نفوذ آن چیزی است که او بسته به حالات نیازی خود در آن لحظه خاص می‌خواهد یا نمی‌خواهد تصور کند. به عنوان مثال، موفقی که نیاز به غذا زیاده از حد شود، ذهن افراد به وسیله فکر غذا مشغول شده، موضوعاتی را در مورد غذا تصور می‌کند و محرکهایی که با نیاز گرسنگی ارتباطی نداشته باشند، نادیده می‌انگارد. در حالت مشابه، اکثر مکاتسمهای دفاعی که در گذشته مورد مطالعه قرار گرفت؛ مبین کوششی است برای محافظت خویش یا ارضای نیاز روانی به وسیله تدبیر ادراکی که به طور ناخودآگاه انجام می‌گیرد. که عبارت است از ادراک انتخابی.

معمولترین اشکال درک انتخابی به صورت سازگاری شناختی یا ناسازگاری شناختی طبقه‌بندی می‌شود. همان‌طور که فستینگر و کوهن و سایرین بحث می‌کنند،

معمولاً مشقات بالاتر، با وضوح بهتر، تمایل دارند که احساسهای بیشتری از سودمند بودن سیاسی داشته باشند. که این احساسها از تجربیات آنها در کنترل زندگی خصوصی و نیز ارزیابی واقع‌بینانه آنان از نفوذ بیشترشان ناشی می‌شود. طبقات پایین‌تر تمایل دارند که قدرت خویش را با قدرت طبقات بالاتر مقایسه کنند و بدین ترتیب احساسهای خود را در مورد حقارت اجتماعی تقویت نمایند.

سیاهان فقط در مناطق تجمع جمعیت شمال آمریکا، و نه جای دیگر، قدرت سیاسی خود را با قدرت کمتر خود در سایر جوانب زندگی مقایسه می‌کنند و بدین ترتیب احساس والایی از سودمند بودن سیاسی را کسب می‌کنند.

به طور معمول، قدرت و توانایی در حال زوال و فزاینده سودمند بودن شغلی و یا خانواده‌ای، با تقلیل حس سودمند بودن سیاسی توأم است.

احتمالاً حس سودمند بودن سیاسی به وسیله همبستگی با صنعت، اتحادیه‌ها و پیچیدگی زندگی شهری افزایش می‌یابد و با زندگی روستایی و محله‌های کم جمعیت‌تر و تماس رو در رو با سیاستمداران نسبت معکوس دارد.

حس ضعیف سودمند بودن سیاسی ممکن است تا اندازه‌ای این نظر افراطی را که یک گروه نخبگان قدرتمند در وال استریت با قدرت تمام از راه دور دولت آمریکا را اداره می‌کند، توجیه نماید.

پیش‌بینی یک حس ضعیف مؤثر بودن بر روی دولت، تا اندازه‌ای این نظر محافظه کارانه که دولت قادر به انجام عمل مؤثر نیست را توضیح می‌دهد. [۴۰]

همچنین حقایق جمع‌آوری شده در گزارش رأی‌دهندگان آمریکایی، که در فرضیه این منعکس بود، مباحث قانع‌کننده‌ای را برای نتیجه‌گیری سودمند بودن، به عنوان عاملی با ارزش در تجزیه و تحلیل سیاسی، به دست می‌دهد:

اهمیت غیرفعال بودن ماهیت عکس العمل فردی، یکی از جنبه‌های مهم عکس العمل فرد نسبت به سیاست به عنوان زمینه‌ای کلی است. برای برخی از مردم، سیاست قسری پیچیده و دور از ذهن است که دور از تأثیر قدرت شهروند معمولی قرار دارد؛ در حالی که برای بقیه، امور دولت قابل فهم و قابل نفوذ به وسیله یکایک شهروندان است. ما می‌توانیم را که فرد احساس می‌کند در زمینه سیاست مؤثر است، از طریق جویگویی به برخی سؤالات. در مورد گرایشهایی از این نوع، ارزیابی کرده‌ایم؛ به این منظور که مقیاسی نسبی برای سنجش مثالهای خود پدید آوریم. نفوذی که این

Wall Street! از معروفترین خیابانهای شهر نیویورک، واقع در جزیره منهتن، که مرکز امور مالی و فروش سهام است و اکثر شرکتهای مهم آمریکایی در آن واقع شده‌اند. (م)

است.

درک به پذیرش محرکهای دریافتی اطلاق می‌شود و شناخت به روندی که پس از دریافت آنها انجام می‌شود، اشاره می‌کند. بار دیگر باید اشاره شود که چگونه مغز اطلاعات دریافتی را از رفتار آشکار شخص به دست می‌آورد؛ اما به نظر می‌رسد که در مورد نکات زیر توافق کلی موجود است.

مقادیر زیاد محرکهایی که به وسیله احساسهای مختلف منتقل می‌شود، فقط در صورتی که در طبقات کلی دسته‌بندی شده باشد، می‌تواند به طرز مؤثری بهره‌برداری شود. چنین دسته‌بندی یا طبقه‌بندی، نوعی توانایی تلخیص فکری پدید می‌آورد که به فرد امکان می‌دهد دامنه وسیعی از محرکها را جذب کرده، نسبت به آنها واکنش نشان دهد. به عنوان مثال، کلیه اطلاعات مربوط به «سیاهان» در یک طبقه کلی جای می‌گیرد. همچنین طبقه‌بندی‌هایی نظیر «سیاه»، «ایتالیایی»، «کلیسی» و «کاتولیک» دایره‌های ارزیابی‌کننده را نیز شامل می‌شود. (برای مثال، خوب، بد، خشن، امن، بی‌ضرر). به این ترتیب هنگامی که یک محرک دریافتی خواستار عکس‌العملی مربوط به سیاهان است، عکس‌العمل ایجاد شده، عبارت از گرایش مشخص خلاصه‌ای از اطلاعات به دست آمده و تجربیات مربوط به «سیاهان» است، که حتی شامل یک ارزیابی احساسی از «سیاهان» به عنوان خوب، بد، یا مابین آن دو می‌شود. بنابراین گرایشها عبارت است از جهت‌گیری‌های قلبی به نسبت مستحکم برای رفتار کردن یا واکنش نشان دادن، در جهت مشخص، نسبت به اشخاص، اشیاء، نهادها و موضوعات. [۴۱]

گرایشهایی که موقت باقی مانده، آماده تغییر هستند، عموماً به عنوان «عقاید» قلمداد می‌شوند. زمانی که گرایشها مستحکم در کل غیرقابل انعطاف باشند، همچنان آنها «کلیشه‌ای» اطلاق می‌شوند.

چگونگی درک و ارزیابی اطلاعات جدید، به گرایشهای موجود بستگی خواهد داشت. همان گونه که در بحث ناسازگاری شناختی صحبت شد، اطلاعاتی که با گرایشهای ایجاد شده برخورد پیدا می‌کند، مورد اقبال کمی قرار گرفته، نادیده انگاشته می‌شود و نیز مورد تعبیر و تفسیر غلط قرار می‌گیرد یا به قسمتهای مجزا تقسیم می‌گردد. به این معنی که در چنان طبقه‌بندی قرار می‌گیرد که طبیعت معایر آن را بتوان نادیده انگاشت. هر چه یک گرایش بیشتر کلیشه‌ای و مستحکم شود، مقاومت بیشتری در مقابل تغییر خواهد داشت. «معتقدان واقعی»، که قبلاً بحث شد، با ساختنهای مستحکم

افراد به طور ذاتی درصدد هستند که هماهنگی یا تعادل را میان اجزای مختلف دنیای فکری خود برقرار کنند. که شامل میل به منطبق نگه داشتن رفتار واقعی با تصویر ایده‌آل خویش است. [۴۰] زمانی که اطلاعات دریافتی با اعتقادات موجود یا گرایشها متعارض است، تعادل روحی دچار اختلال شده. ناسازگاری جایگزین هماهنگی می‌شود. به عنوان مثال، در صورتی که بتدریج یک اتومبیل خریده باشید، تنها با خواندن این موضوع در گزارشهای مصرف‌کننده که شما بدترین مدل اتومبیل را انتخاب کرده‌اید، احتمالاً نتیجه باید قدری دلشنگی باشد. چنانچه بلافاصله پس از آنکه در مخالفت با مختلط شدن تحصیل سیاهان و سفیدان در یک مدرسه رأی داده‌اید، از واعظی بشنوید که چنین رفتاری از روی تعصب و سرسختی و غیراخلاقی است، نتیجه، احتمالاً مقداری ناسازگاری شما خواهد شد. چنانچه شما به حزب جمهوریخواه وفادار باشید، ولی در اخبار شب خبری درباره کیفیت، اعتبار و خلوص نیت رهبری حزب جمهوریخواه منتشر شده، مجدداً نتیجه ناسازگاری خواهد بود.

افراد برای جلوگیری یا کاهش ناسازگاری، درصددند که اطلاعات موجب ناسازگاری را درک نکنند و یا آنها را به میل خود تصحیح نمایند؛ به همان طریقی که آنان اطلاعاتی را انتخاب کنند که تعهدات موجود آنها را تقویت می‌کند؛ به عنوان مثال با خواندن گزارشهای مصرف‌کننده، شخص به جای خواندن ارزیابی‌های انتقادی، به خواندن یک صفحه کامل تبلیغ در مورد مزایای اتومبیلی که خریده است می‌پردازد و به جای خواندن سخنان واعظی که از نظر اخلاقی موضوع مخالفت با مختلط شدن تحصیل را محکوم می‌کند، به خواندن تمجیدهای یک سیاستمدار صالح که از «مدارس محلی» ظرفداری می‌کند، مشغول می‌شود. شخص گزارشی را که عدم کفایت رهبری جمهوریخواهان را برملا می‌کند نمی‌خواند، بلکه به مطالعه ستون مجاور آن که داد و ستدهای مالی دموکراتهای سرشناس را مورد سؤال قرار می‌دهد، می‌پردازد.

زمانی که محرکهای موجب ناسازگاری را بتوان نادیده انگاشت، مغز از حیل‌های دیگری استفاده می‌کند. چنانچه از اخبار موجب ناسازگاری نتوان پرهیز کرد، احوالت منع آن را انکار می‌کند. «معضلات به وسیله بنیادهای لیبرال کنترل می‌شود» همچنین، رفتار موجب ناسازگاری می‌تواند به صورت غیرمخالفت فهمیده شود؛ نمونه آن این اظهار است که عرضه غلط فراورده‌ها عمل غیرصادقانه‌ای نیست، بلکه فقط معامله خوبی

شناختی مشخص می‌شوند. دنیای آن‌ها فقط دو رنگ سیاه و سفید است. دنیایی بدون ابهام، جایی که هر چیزی خوب یا بد، و صحیح یا غلط است. اطلاعات مغایر با اعتقادات آنها، هنگامی که باید مورد شناسایی قرار گیرد، تنها یک حیلۀ فریبنده است و این بهترین راه برای شناسایی چنین اطلاعاتی است.

مفاهیم مرتبط با درک و شناخت، سوالات سیاسی بسیاری را به ذهن متبادر می‌کند. تلاش به منظور تغییر گرایشها و ترغیب توده‌ها به قبول وفاداری‌های مختلف یا ایده‌های جدید، چه در صحنه مبارزات سیاسی در آمریکا و چه در یک مبارزه نوگرایی در مناطق در حال توسعه، بوضوح لازم می‌نماید که عامل این تغییرات به مراتب کاری بیش از تنها در اختیار قراردادن اطلاعات واقعی و امید به اینکه «حقایق» خود همه چیز را بیان می‌کنند انجام دهد. منبع مبارز برای ترغیب مردم به اینکه گرایشهای خود را تغییر دهند و به آن عمل کنند، باید این اطلاعات را در قالب جهت‌گیری‌های شناختی افراد بریزد. در میان سایر چیزها، این اقدام موارد زیر را شامل می‌شود: ۱. جلب توجه فرد، ۲. نفوذ در شبکه‌های دفاعی و تمایل به تعادل شناختی، و ۳. تقویت جهت‌گیری‌های موجود، که برله عقاید پیشنهادی است.

ایروینگ آل. جانینی و برویستر اسمیت برای دانشمندان علوم سیاسی، سیاستمداران و مبلغان فهرستی از قضایای تجربی برای تحصیل اهدافی که نامبرده شد، پیشنهاد کرده‌اند. قضایایی که در اینجا پیشنهاد شده است، بویژه بر نیاز به نفوذ در شبکه‌های دفاعی شنونده و تمایل او به تعادل شناختی تأکید می‌کند:

۱. چنانچه از مستمعانی که در معرض یک ارتباط تشویق‌کننده و مؤثر قرار می‌گیرند، خواست شود که عکس‌العمل واضحی نشان دهند که در نزد عامه مبین موضع ایشان در مورد آن موضوع باشد، میزان اثر ارتباطات خنثی‌کننده بعدی در جهت نزول، تمایل نشان می‌دهد.

۲. منابعی که توسط شنوندگان به عنوان منابع قابل اطمینان و معتبر شناخته شده‌اند، باعث تسهیل تشویق می‌شوند؛ در حالی که منبع بی اعتبار شده، حداقل به طور موقت، منبع مذاخه‌کننده است.

۳. هنگامی که گیرنده می‌کوشد پذیرش پنداره‌های غیر مشهور یا تغییرات ضد هنجار را آغاز کند، زمانی موفقیت بیشتری به دست می‌آورد که مطالبی را که برای شنوندگان مطلوبتر است، در ابتدا و پیش از مطالب نامطلوب ارائه دهد تا بدین وسیله تصویر مطلوبتر از منبع ساخته شود.

۴. تحت شرایطی که قبلاً توجه شنوندگان به موضوع جلب شده است، در

مؤثری یادگیری و به خاطر سپردن اخبار با محتوای اطلاعاتی یک پیام تشویق‌کننده مؤثر خواهد بود که گزیده بوضوح موضع خود را به عنوان «بیطرف»، به جای موازن یا مخالف، نسبت به نقطه نظر شنوندگان بیان کند و به طور مداوم نشان دهد.

۵. اثرات مثبت و منفی اعتبار در طول زمان کاهش می‌یابد؛ در ابتدا میزان پذیرش یک شنونده نسبت به یک بیانیه تشویق‌کننده منسوب به یک منبع معتبر (مورد «احترام» یا مورد «اعتماد») بسیار بالاست؛ اما به مرور نزول می‌کند؛ همین میزان قبولی شنونده در مورد نتایجی که به وسیله یک منبع بی اعتبار ارائه می‌شود، در ابتدا پایین است، ولی بتدریج افزایش می‌یابد.

۶. زمانی که شنونده بشدت با موضوعی که گوینده از آن طرفداری می‌کند، می‌شود، مخالف است، کلاً مؤثرتر است که مباحث مخالف مورد بحث قرار گیرد. تا صرفاً مباحثی که در جهت منافع یک طرف است.

۷. حتی زمانی که شنونده در ابتدا با موضع گوینده مخالف نیست، طرح دوطرفه قضایا در ایجاد تغییرات دائمی در پنداره‌ها مؤثرتر خواهد بود، تا ارائه یک صفت قضایا؛ بخصوص هنگامی که ارتباط تحت شرایطی باشد که شنونده متعاقباً در معرض ارتباط متقابل قرار گیرد، [که بیانگر مباحث مخالف] است. [۱۲]

تصمیم‌گیری

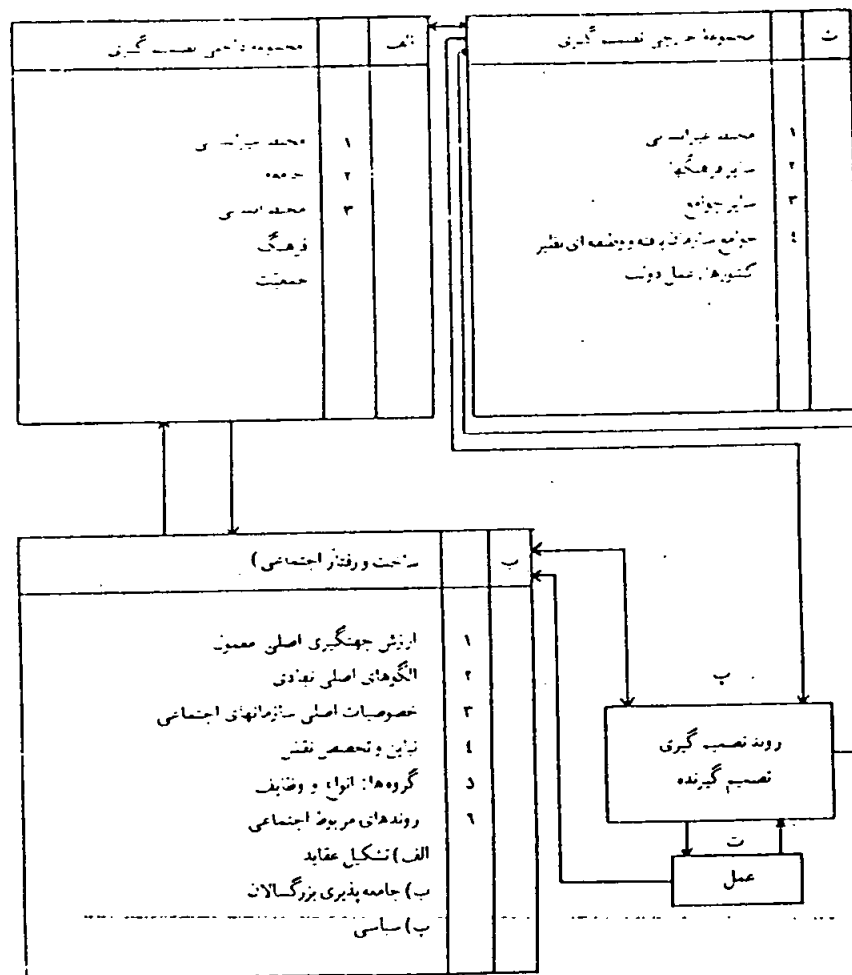
حوزه تصمیم‌گیری نمایانگر کاربرد ثانوی بوده، و به همان اندازه مفاهیم مربوط به درک و شناخت با اهمیت است. دانشمندان علوم سیاسی ۳ برداشت اساسی برای پیگیری موضوع را دنبال کرده‌اند: برداشت عقلایی، برداشت محیطی و برداشت خودکامگی. برداشت عقلایی - که در فصل پنجم مورد بحث قرار گرفت - مدعی است که تصمیمات مهم سیاسی در واقع، تصمیمات گروهی است و نامعقول بودن هر یک از تصمیم‌گیرندگان توسط سایر افراد اطراف وی تصحیح می‌شود. بدین ترتیب، برداشت عقلایی همچنان متذکر شده است که رأی‌دهندگان، در قضاوت مآل‌اندیشی تاریخی، معمولاً بهترین انتخاب را انجام می‌دهند. در هر دو مثال، برداشت عقلایی اشاره کرده است که عوامل روانی در سطح فرد، یکدیگر را در سطح گروه تعدیل می‌کنند.

برداشت محیطی، که به صورت الگوی تصمیم‌سیاست خارجی اشنايدر، بروک و ساین مشخص می‌شود (به شکل شماره ۱-۶ رجوع شود)، ضمن آنکه نفوذ عوامل شخصیتی را مد نظر قرار می‌دهد، یادآور می‌گردد که تصمیمات به طور کلی به افراد تحمیل می‌شود، این تصمیمات بازتابی است از توازن فشارهای گروه‌های مختلف نهادی،

پیش‌بینی و استدلال‌پذیری، که تابع آیهامست. [۴۳]

انگیزی محیطی وسیله سودمندی برای تشخیص انواع فشارهایی است که بر تصمیم‌گیرندگان وارد می‌شود. و با توجه به تفوق فشارهایی که در یک جهت وارد می‌آیند، انگیزی محیطی با دقت قابل ملاحظه‌ای تصمیماتی را که احتمالاً تحت شرایط مختلف اتخاذ خواهند شد پیش‌بینی می‌کند.

شکل شماره ۱-۱



یک کشور به عنوان تصمیم‌گیرنده در یک موقعیت همین

(موقعیت شامل ترکیبی از عوامل مربوط در مجموعه سیاسی است، آن‌طور که توسط تصمیم‌گیرندگان تعبیر می‌شود).

منبع:

(R. C. Snyder, R. W. Bruck, and B. Sapin, eds., *Foreign Policy Decision Making* Copyright © 1952 by The Free Press of Glencoe, A Division of The Macmillan Company, reprinted by permission of the publisher).

برداشت خود کامگی تصمیم گیری که بر مفاهیم درک و شناخت و نیز صف کامل نیازها و مفاهیم «من» - که قبلاً صحبت شد بنیان گذاشته می شود، بر ظرفیت ذاتی فکر انسان برای رفتار غیرعقلایی تأکید می نماید. در پاسخ به طرفداران عقلایی که می گویند خود کامگی شخصیت توسط گروه «خشنی» می شود، تحلیل گران شخصیتی مثالهایی را از تصمیمات غیرعقلانی ناشی از خود کامگی که هیتلر در جریان جنگ جهانی دوم در جهت مخالف نظرات مشاوران نظامی خود اتخاذ کرد، ارائه می دهند. همچنین آنها می تواند مثالهایی مانند اعتماد و اطمینان مهلک فرانکلین روزولت به استالین یا «تعهد نفس» وودرو ویلسون به جامعه ملل و قرارداد ورسای را عنوان کنند.

طرفداران برداشت خود کامگی در جواب به الگوی محیطی یادآور شده اند که نشانه های وارید بر تصمیم گیرندگان به جای آنکه یکسان باشد، اغلب مبهم، نامعلوم و در حال جا به جا شدن است تا متحدالشکل؛ و وضعیتی که در آن تصمیم گیرنده به نشانه های مختلف واکنش نشان می دهد به چگونگی درک آنها بستگی دارد.

برای اینکه قیاس ساده به کار ببریم، یک تماشاگر مشتاق آمریکایی را تصور کنید که مشغول تماشای بازی فوتبال از تلویزیون است که ناگهان آتش از میان دیوار شعله ور می شود؛ کاملاً واضح است که فرد فوراً به فکر «آتش» می افتد. حال موقعیتی را در نظر بگیرید که در آن شعله های آتش از میان دیوار زیانه نکشد، اما درجه حرارت بتدریج به ۵، ۱۰ و ۱۵ درجه افزایش می یابد. آیا فرد فریاد می زند «آتش»؟ آیا او پنجره را باز می کند، یا اینکه لباس خود را درمی آورد؟ آیا درجه دستگاه تنظیم حرارت را کم می کند؟ یا اینکه او با امید اینکه بعد از اتمام مسابقه، درجه حرارت کم شود، به آن توجهی نمی کند.

موافقان برداشت خود کامگی چنین عنوان می کنند که فضای اکثر تصمیمات سیاسی به تعبیرات مبهم درجه حرارت نزدیکتر است تا شعله های زیانه کشیده آتش از میان دیوار.

به عنوان قضایه کلی، فرد گرین اشتاین و سایر حامیان برداشت خود کامگی معتقدند که هر قدر میزان ابهام در یک موقعیت بیشتر باشد، استقلال بیشتری برای تصمیم گیرندگان تأمین می شود و هر چه «حرکت شدید» با عامل زمان زیادتر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که عوامل شخصیتی در پاید تصمیم نفوذ کنند. [۱۱] در تأکید نقش عوامل شخصیتی بر رفتار سیاسی، گرین اشتاین با دقت توجه را به این موضوع جلب می کند که احتمالاً برخی از موضوعات از نظر روانشناسی نسبت به موضوعات دیگر

۳۸

فشار زیادتری دارد:

بدون شک برخی از انواع محرکهای محیطی هماهنگی بیشتری با نیازهای غریزی شخصیت دارند. اینها محرکهایی هستند که واکنشهای احساسی «بی تناسب» را برمی انگیزند. به نظر می رسد که مرده نسبت به آنها «بسیار از حد حسی» هستند. این محرکها مستعدان می آموزند که باید نسبت به آنها محتاط باشند برای مثال، موضوعاتی نظیر اعتماد، آزار حیوانات و در سالهای اخیر، تصاویر کودکان و زنان آشامدنی را می توان نام برد. اغلب ارزش انگیزهای آنها ممکن است فقط در بعضی کوچکی از حوزه انتخابی نمایان باشد؛ ولی امکان دارد ظرفیت چنین موضوعی برای برانگیختن واکنشهای نابالود به صورتی باشد که نماینده کنگره ترجیح دهد که با موکلان خود بر روی چنین مطالب غامضی - نظیر تحدید نظر در تعرفه ای که در صانع عمده منطقه اش اثر می گذارد - بحث کند، تا بر روی موضوعاتی نظیر کشتار استو

که به قول مؤلفان کتاب رأی دادن، یک «موضوع متداول» است. [۱۵]

شرطی کردن عامل به منزله نوعی روبکرد به آموزش سیاسی

هنگامی که یک موش گرسنه به طور اتفاقی یک اهرم را فشار می دهد و به عنوان پاداش یک حب غذا دریافت می دارد، یک جنبه از رفتار اتفاقی آن تقویت شده است. با تکرار این عمل، موش شروع به مربوط کردن عمل فشار آوردن بر اهرم و دریافت غذا می نماید. زمانی که می خواهد تغذیه شود، به طور مستقیم به طرف اهرم می رود. به یاد موش آموخته است که پیوسته اهرم و غذا را با یکدیگر مرتبط بداند.

از دید آزمایشگر، موش عملاً آموخته است که اهرم و غذا را مرتبط با یکدیگر در نظر گیرد؛ به این معنا که از طریق استفاده عمدی از تقویت، آزمایشگر به موش آموخته است که اهرم و غذا را با هم مرتبط بداند. [۱۶]

در مباحث قبلی راجع به جامعه پذیری و شکل گیری گرایش، مفاهیمی نظیر شناسایی برای تشریح روندی که به وسیله آن کودک وفاداری های سیاسی خود را به دست می آورد و یاد می گیرد که با محیط سیاسی خود مربوط شود، به کار برده. موافقان معتقدند که شرطی کردن عامل وسیله بسیار مؤثری برای مطالعه آموزش سیاسی در مقایسه با استفاده از مفاهیمی نظیر شناسایی است که به طور مستقیم قابل مشاهده نیست و در ورای مرزهای آنچه که می توان از مشاهدات در مورد چگونگی واکنش افراد نسبت به برخی محرکها نتیجه گیری کرد، قرار می گیرد. [۱۷] این نکته می تواند به وسیله قراردادون این دو روش در کنار هم تصویر شود.

می‌گیرد و برای آزمایش تجربی، در هر دو شرایط پژوهش تحقیقی و حالات کنترل شده آزمایشگاهی راحت‌تر است، بنابراین، ظاهراً سوده‌مندی کمتری در کاربرد چنین اصطلاحاتی نظیر «شناسایی»، به عنوان مفاهیم توضیح دهنده پژوهش سیاسی، منظور است.

با وجود این، دو عامل، فصولی کامل روند شرطی کردن عامل را - که از نظر آزمون تجربی و قابلیت اداره کردن سهل‌الوصولتر است - به عنوان وسیله‌ای در مطالعه آموزش و تحویل گرایش سیاسی کاهش می‌دهد. (پنجم) با اینکه شرطی کردن عامل از لحاظ احساسی قابل توجه است، اما تعداد نسبتاً کمی از پژوهشگران سیاسی به اجتماعی این شیوه را به کار برده‌اند؛ بنابراین، ما فاقد یک ارزیابی متعادل از قدرت و ضعف آن هستیم. این به معنی انتقاد از شیوه نیست، بلکه پرسشی است در مورد عدم تمایل دانشمندان علوم سیاسی در به خدمت گرفتن روشی که دانشمندان روانشناس انگلیسی، اچ. ج. ایسک^۸، در اوایل سال ۱۹۵۴، بوضوح ارتباط سیاسی آن را نشان داد. [۱۹] بدون شک، در سائهای آتی شرطی کردن عامل روشی خواهد بود که اغلب از آن برای آموختن راهی که مردم گرایشهای سیاسی را فرا می‌گیرند، استفاده می‌شود.

(۲۰) همانند گذشته، بحث صریحتر برای استفاده از مفاهیمی نظیر شناسایی (مفاهیمی که بر پایه تجربی ضعیف تکیه می‌کنند) این است که این مفهوم چیزی بیش از صرفاً فراگیری ارجحینهای سیاسی را توضیح می‌دهد. شرطی کردن عامل برای تشریح تحویل گرایشهای سیاسی مفید است؛ اما این شیوه از توضیح درگیریهای احساسی شدیدی عاجز است که اغلب با شناسایی فرد یا ملت، حزبی یا یک رهبر جذاب همراه است. بخصوص اینکه چگونه افراد شدت احساسی را که در ورای بسیار از گرایشهایشان قرار دارد، به دست می‌آورند؟

در سال ۱۹۵۴، ایسک فرمول زیر را برای نمایش مسئله شدت گرایش ارائه کرد:

جایی که sEr واکنش بالقوه است، slr عادت/گرایش است (ایسک قبلاً شباهت بین گرایشها و عادات را نمایش داده بود) و D بیانگر انگیزه یا امیال می‌باشد. [۵۰]

بنابراین، شدت گرایش یا «واکنش بالقوه» حاصل گرایشها ضربدر امیال است.

$$D \times slr = sEr$$

حس و توجنی اشاره کردند که پدیده‌ای که باعث می‌شود «کودکان به حزبی تمایل پیدا کنند، که والدین آنها عضو آن هستند»، بخوبی به وسیله «الگوی شناسایی» توجیه می‌شود. مدین ترتیب، استنتاج می‌شود که کودک با شناخته شدن با والدینش، مفادات سیاسی آنها را از آن خود می‌سازد. [۴۸] (مکانیسمهای رونده شناسایی در صفحات پیشی بحث شد).

بنابراین روش شرطی کردن عامل برای جامعه‌پذیری، در مقابل متذکر شده‌اند که زمانی که کودک به طور اتفاقی گفته والدین خود - مانند اینکه جمهوریخواهان خوب بودند و یا دموکراتها بد را تقلید می‌کند، به وسیله تبسمها، خنده‌ها یا نوازشها تقویت می‌شود. گفته می‌شود که به موازات ادامه این تقویتها در طول زمان کودک رابطه میان تقویت مثبت و جمهوریخواه بودن را فرا می‌گیرد و جمهوریخواه بودن را به عنوان بهترین وسیله ارضای نیازهای آتی برای محبت والدین می‌پذیرد. در غیاب محرکه متضاد در سائهای آتی، محتمل است که جهت‌گیری‌های مقدماتی با «گرایش» به سوی جمهوریخواهی به قوت خود باقی بماند.

حداقل به نظر می‌رسد که به ظاهر روش شرطی کردن عامل، برای آموزش سیاسی دارای این امتیاز است که روش ساده‌تر و سهل‌الوصول برای عملی سازی است. بنابراین - و در اصل - که از کودکان درباره انواع تقویتهایی که در مورد برخی موضوعات سیاسی دریافت کرده‌اند، تحقیق گردد، تا اینکه میزان شناسایی آنها با والدینشان تشخیص داده شود. از این گذشته، روش شرطی کردن عامل برای انجام پژوهشهای تجربی مناسبتر است. موضوعات مورد مطالعه می‌توانند تحت حالات کنترل شده گروه‌های کوچک آزمایشگاهی، مورد روش شرطی کردن عامل قرار گیرند، اگر چه این مطلب که نتایجات سیاسی روند شناسایی بتواند به این راحتی قوام یابد مورد تردید است.

موافقان شرطی کردن عامل، همچنین مدعی هستند که شرطی کردن عامل مؤثرترین وسیله بیچیت درباره رفتار سیاسی آموخته شده است. برای مثال، ممکن است متنی گزینی را بر حسب میزان واکنشهای مثبت در جهت ملیت و نمادهای آن - که توسط والدین، معلمان و همسالان تقویت شده است - در مقایسه با نمادهای فامیلی، اعتقادی یا مذهبی - که توسط همان افراد نسبت به ملیت داده شده است - مورد تجزیه و تحلیل قرار دارد.

در مسویتی که «شناسایی» و «شرطی کردن عامل» به‌طور مساوی آموزش سیاسی را بخوبی توضیح می‌دهند و اگر شرطی کردن عامل راحت‌تر مورد عمل قرار

هر قدر سادگی فردی شدیدتر به ساخت گرایش ویژه‌ای منتهی باشد، می‌توان انتظار واکنش شدیدتری را از او داشت. پس به نظر می‌رسد که فرمول شدت گرایش ایستک منفر می‌باشد تابع مشاهدات کنترل شده باشد تا فرمولهای مشابهی که بر پایه مفاهیم کمتر قابل لمس استوار است. اما با فقدان فکلی پژوهش، هرگونه انتقاد نظری درباره این موضوع، باید بی نتیجه تصور شود.

انتقاد: روانشناسی و علم سیاست

ارتباط میان مفاهیم روانشناختی با علم سیاست، غیرقابل انکار است؛ اما استفاده از این مفاهیم نیز عاری از مشکلات سخت نیست.

✓ اولی دسته از مشکلات، به خود مفاهیم روانشناختی مربوط می‌شود. شاید یکی از بزرگترین ضربه‌هایی که در انتظار دانشمند علوم سیاسی که در قلمرو روانشناسی قدم می‌گذارد این است که عدم دقت و ابهام لغات مورد استفاده روانشناس بالینی و اجتماعی هدیه‌ای همان لغاتی است که دانشمند علوم سیاسی به کار می‌برد. در گذشته به این مسئله توجه کردیم که معروف است کلمه «شخصیت» در حدود ۱۰۰ تعریف دارد؛ با تعداد بسیار زیادی از تعاریف قبول شده که شخصیت را به طور مبهم مجموعه‌ای از خصوصیات فردی، عادات، مشخصه‌ها، خودکامی‌ها و... و روابط متقابل بین آنها می‌دانند «شناختی»، «تصور» و «خود»، علاوه بر معانی که در بحثهای قبلی از آنها شده، معانی متعدد دیگری نیز دارند. همین موضوع در مورد سایر مفاهیمی که در این فصل مورد توجه قرار گرفت، نیز صادق است.

این مسأله بر حائز اهمیت است که روانشناسان در مورد روندی که به وسیله آن محرکهای خارجی تحت تأثیر متغیرهای شخصیتی قرار می‌گیرند میزان این تأثیر، شدت یا یک، بزرگتر اختلاف عقیده دارند. در یک حد افراطی، رفتارگرایان جدید مکتب اسکینر قرار دارند که وجود شخصیت را به کُنی نادیده می‌گیرند. برای پیروان اسکینر، سیستم اعداد یک دستگاه کاملاً مکانیکی است که عوامل محرکه را از محیط دریافت می‌کند و شبکه صحیح عکس العمل را به کار می‌اندازد. فراگیری اساساً یک موضوع شرطی کردن عامل است. تقویت عکس العملهایی که بیشترین حد لذت، یا کمترین حد رنج را سبب به وضعیت به وجود می‌آورند. [۵۱]

در کُنه دیگر نزارو، روانکاوان و بعضی روانشناسان بالینی قرار دارند. اکثر پیروان اسکینر مغز انسان را یک محفظه بسته غیر قابل نفوذ در نظر می‌گیرند. روانکاوان این محفظه را به وسیله بسیاری از اقلام که بیشترین آنها ناخودآگاه اند، شامل مفهومی خویش. شبکه‌های دفاعی، من، من برتر، غریزه و نفس که در کل قابل مشاهده مستقیم نیست، پر می‌کنند.

موقعی که روانشناس اصطلاحاتی نظیر نفس، من برتر، مفهوم خویش و خویش ابدی را به کار می‌برد، می‌گوید: ۱. راه‌هایی که موجودات انسانی نسبت به موقعیتهای مختلف واکنش نشان می‌دهند، بیانگر رویداد روند غیر قابل مشاهده فکری است؛ و ۲. عملکرد براساس فرض رویداد این روندها، توانایی ما را برای پیش‌بینی و توجیه رفتار انسان تسهیل می‌کند.

با این حال، در میان روانشناسان، در کلیه زمینه‌های تخصصی، این احسان روزافزون وجود دارد که مفاهیم انتخابی روانکاوان - یعنی نفس، من و من برتر - در حقیقت کمکی به پیش‌بینی رفتار انسان نمی‌کند. بحث هر دو آنها ساده و منطقی است. چنانچه وجود شبکه ضمیر ناخودآگاه را بتوان فقط از طریق مشاهده اینکه چگونه فرد نسبت به یک محرکه معین واکنش نشان می‌دهد استنتاج کرد، بنابراین کافی است گفته شود که یک محرکه معین و مشخص، تحت شرایط خاص به واکنشهای معین و مشخص منجر می‌شود و این قضیه قابل آزمون است. توجه به ورای اضلاعات قابل مشاهده و اختراع مقوله‌های غیر قابل آزمون، در ضمیر ناخودآگاه، تنها به معشوش کردن موضوعات می‌انجامد.

در مورد انتقاد از مفاهیمی چون خویش، شناسایی، ناکامی و پرخاشگری نیز منازراتی وجود دارد. ایستک اشاره کرده است که مفاهیم شناسایی، خویش، ناکامی و پرخاشگری، همانند مفاهیم نفس، من، و من برتر، به میزان ناچیزی بر توانایی تجزیه و تحلیل روانشناس برای پیش‌بینی و توجیه می‌افزاید. البته این نظر مورد قبول عده بسیار زیادی از روانشناسان نیست. بنابراین، دانشمند علوم سیاسی باید این تفاهم را داشته باشد که استفاده بسیاری از مفاهیم روانشناسی، که به وسیله دانشمندان علوم سیاسی به کار برده شده است، در حال حاضر مورد بحث و ارزیابی مجدد قرار دارد.

✓ دسته دوم مشکلات، از کاربرد مفاهیم روانشناختی به وسیله دانشمندان علوم سیاسی ناشی می‌شود. بدون استفاده از مثال، می‌توان اشاره کرد که دانشمندان علوم سیاسی که با متغیرهای روانشناختی کار کرده‌اند، به طور مکرر گناه عمل علت و معلولی

"فصل دوم"

یا علت روانی دانستن را به گردن دارند (برای مثال، تقلیل کلیه اتفاقات سیاسی به توجیهات روانشناختی). همان گونه که در مقدمه این فصل تأکید شد، به طور معمول رفتار سیاسی نتیجه کنش متقابل عوامل بسیار زیادی است و احتمالاً بعضی از این عوامل روانی هستند. مازدهای که روانشناسی به دانشمندان علوم سیاسی عرضه می‌کند، این نیست که تعیین نماید که تحت چه شرایطی متغیرهای روانشناختی ممکن است با این رفتارهای سیاسی مرتبط باشند، بلکه این است که اگر این ارتباط وجود دارد، چگونه با سایر متغیرها «هم‌ازی» می‌کند تا تمامی وضعیت را توجیه نماید.

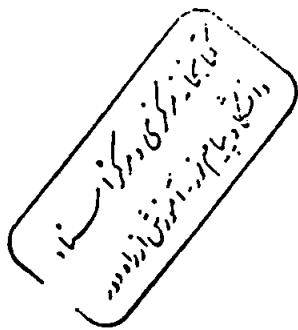
برخلاف هارولد لاسول، بنیان‌گذار روانشناسی سیاسی، تعداد معدودی از دانشمندان علوم سیاسی در زمینه علم روانشناسی آموزش بی‌طولی دیده‌اند. مفاهیم روانشناختی، مفاهیمی بس مشکل برای تفسیر، عملیات گزایی و اندازه‌گیری بوده است و استفاده بدون توجه از آنها، زیان بسیاری هم به روانشناسان و هم به دانشمندان علوم سیاسی وارد می‌آورد.

توجه به سبب‌های مجموعه از مشکلات، به ما نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم شناختی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت، از طریق آزمون و بسط بر روی تجربیات افراد بشدت کنترل شده و گروه‌های کوچک ایجاد شده است. یک «جیش استنتاجی» لازم است تا بتوان این نظریه را تعمیم داد که توده‌های بزرگی که در جهان واقعی زندگی می‌کنند، واقعاً مانند عده معدودی از افرادی که تحت شرایط منحصر به فرد و بشدت کنترل شده محیط آزمایشگاه کار می‌کنند، رفتار می‌نمایند. در بسیاری موارد فاصله بین آزمایشگاه و جهان واقعی فوق‌العاده زیاد است. با این وجود، این بدان معنی نیست که چنین جهشیابی را نباید مد نظر قرار داد. شاید بالاترین نیازی که در حال حاضر علوم سیاسی با آن مواجه است، همان تجربیات بشدت کنترل شده‌ای است که قادر به دادن نگرگاهی برای نظریه‌های خنده‌ما باشد.

مشکلی چهارم این است که بسیاری از ساختارهای روانشناختی محصولاتی از تعصبات صریح غریبی‌ها هستند. بسیاری از اندان‌شناسان می‌گویند که به نظر می‌رسد وظایف خویشتن در افرادی که در مناطق سنتی آفریقا یا آسیا بزرگ شده‌اند، کاملاً با آنچه که در غربی‌ها مشاهده می‌شود، متفاوت بوده، یا کمتر توسعه یافته است. همچنین، همان‌طور که در قسمت دیگری از این فصل مورد توجه قرار گرفت، نیازهای روانی از نظر کثی و کیفی متغیرند و ابزار خشنودی از فرهنگی به فرهنگی دیگر تفاوت دارد. همچنین پاسخها نسبت به آزمایشهای روانشناختی از یک کشور به کشور دیگر متفاوت

است. آنچه که در آمریکا از نظر روانی پاسخی عادی تلقی می‌شود، احتمالاً در مناطق معینی از قاره آفریقا یک واکنش کاملاً واقع‌بینانه محسوب گردد. چنین اختلافات فرهنگی، در کلیه موارد در مقایسه‌های بین ملل در نظر گرفته نشده است؛ حال آنکه اندازه‌گیری این اختلافات نیز فوق‌العاده مشکل است.

به طور خلاصه، ممکن است پیشنهاد شود که کاربرد مفاهیم روانشناختی در تجزیه و تحلیل سیاسی، باید به عنوان افقی جدید، که بر از امید است، مورد نگرش قرار گیرد؛ اما هرگونه برداشت در این زمینه باید لزوماً با احتیاط انجام شود.



تاریک کردن از جهت اجتماع - معذور مال برده مردم است / معصیات، افکار
و عقاید، عادات، آداب و رسوم، سنتی، مراسم، رنجی، نیازها و مذهب «مذهب»
مناهی دارند.

۷. انبوه خلق و گروه

مسأله راجعه فرد با گروه در ضمن مطالعه انبوه - این رفتار آن مرد شدن مطرح میشود.
این بخش از روانشناسی اجتماعی را عموماً درباره کار موسس اوویون (21) شماره اند.
وی اعتقاد راسخ داشت که انبوه خلق حالت خاص دارد و با افرادی که آنرا تشکیل میدهند
دانا متفاوت است.

اگر چه در جمع زندگانی و لازم دارد و عادی و عودشان شیوه هم باشد.
چون نیاز دارد که با انبوه - بهل: اندوخی روح در آنان پیدا شود این روح
در لرون می کند طوری احساس و فکر عمل کنند که با احساس و فکر عمل انسان
همگامی که نموده و غرق و در بعضی از آنها و احساسات آنها و انفرادی که بصورت
انبوه خلق در آنان پیدا میشود می آید و عمل می شود و انبوه ۱۹۱۳
بنابر این، انبوه خلق تنها مجموعه با یکدیگر افرادی که آنرا تشکیل میدهند نیست
یعنی ذاتی جداگانه است.

بنیاد اوویون به چهار حالت پدیده رفتار انبوه خلق است: (۱) احساس قدرت شکست

Crowd

۱. Foulé یا Crowd - جماعتی که در آن همه را در یک جهت و یک جهت واحد
آیات مردمی در ۱۹۳۸ در انبوه خلق هر چه از دوایم و چون انبوه معادل باری پیدا شده
است و اینها در جمعی که در یک جهت می روند و حرکت می کنند با احساس این آمده و به
جماعت و جهت و در این حالت انبوه خلق است که حالتی است که در آن همه را در یک جهت و یک جهت واحد
و این ما انبوه خلق را در این حالات می بینیم و در این حالت همه را در یک جهت و یک جهت واحد

۲. جمعی که در آن همه را در یک جهت و یک جهت واحد
انبوه خلق را در این حالت می بینیم و در این حالت همه را در یک جهت و یک جهت واحد

۴۳

ناپذیری است که انبوه خلق را ابتدایی تر میسازد و توجه بمجازات و ترس از مجازات را در او تضعیف میکند. (دوم)، پدیده سرایت و تقلید است؛ و (سوم) تلقین پذیری زیاد از حد است. سرایت نیز مبالغه همین تلقین پذیری است. این عوامل سبب میشود که انبوه خلق بصورت موجودی خاس و وحشی تر و کم هوش تر و خطرناک تر درآید؛ این موجود ناز و در عین حال نیز غالباً از افراد وقتی از یکریگر جدا باشند بر اعمال قهرمانی توانا تر است. عده دیگر از دانشمندان نیز سعی کرده اند مشخصات انبوه خلق را تعریف کنند. اسکات (25) انبوه خلق را بسیار هیجانی و شوخ پذیر ولی بکلی فاقد احساس مسئولیت فردی میداند و آنرا از استدلال و تشخیص انکاری که به آن تلقین میشود عاجز می شمارد و میگوید که از افرادی که آنرا تشکیل میدهند ابتدایی تر است. اورت دین هارتین (26) میگوید که پدیده اصطلاحات مربوط به رفتار پسیکوپاتی که حالات انبوه خلق را وصف کند. یعنی در انبوه خلق همچنانکه در مورد افراد مبتلا به بیماری روانی دیده میشود ممکن است جوشهای غریزی واپس زده آزاد شود و با هدایان غفلت و آزار رساندن و پیگیری از انگیزه های واقعی رفتار و تنزل بدرجه ابتدایی تر همراهم باشد. این اوصاف با اوصافی که لو بون شمرده است چندان فرقی ندارد.

آلبورت (12) نیز تأکید میکند که طبیعت افراد در انبوه خلق با طبیعت اشخاص منفرد فرق ندارد. در رفتار فرد در انبوه خلق درست مانند موقعی است که تنهاست منتهی رفتار او در انبوه خلق صورتی بارزتر پیدا میکند. (صفحه ۲۹۵). معنی این گفته آنست که انبوه خلق حداکثر میتواند برخی از فعالیتها را تسهیل کند اما نمیتواند فعالیت های جدیدی ابداع کند که کاملاً با طبیعت افراد مغایر باشد. با اینهمه وی ادعا دارد که انبوه خلق بر اثر رفتار نمایان دیگران و تلقین وجهه که از حضور انبوه مردم صورت میگیرد و فرد را بوجودی فرمانبردار مبدل میسازد. واکنشهای هیجانی تحریک و تشویق میشود. همچنین تصدیق میکند که بعضی از اعمال باین دلیل در انبوه خلق صورت میگیرد که در اینجا افراد دیده نمیشوند و خطر آن نیست که مجازات شوند. باری، هر چند آلبورت و لو بون از این جهات با هم موافقت اما وضع هر کدام معین و مشخص است. درست است که آلبورت قبول دارد که افراد تحت تأثیر کسانی که در پیرامونشان هستند قرار میگیرند اما پدیده او از اینجا نمیتوان نتیجه گرفت که ذاتی بنام روح انبوه خلق وجود دارد. دو انبوه که از افراد کاملاً مختلف تشکیل شده باشند بعلت عناصر مختلف خود متفاوتند.

مطالعه تجربی میر و مننگا و استولتز (27) درباره رفتار انبوه خلق نتیجه مذکور را رویهمرفته تأیید میکند. جریان آزمایش این سه دانشمند این بود که برای گروهی

1. Scott 2. Everett Dean Martin 4. Meier 3. Mennenga 5. Stoltz

از دانشجویان حکایت کردند که آدمی را دزدیده اند و این سرگذشت خیالی را با آب و نار بیان کردند و در آخر گفتند که انبوهی از مردم برای دستگیری و حقایق کاران که در حوالی محل بسر میبرند آماده عزیمت هستند. سپس از دانشجویان پرسیدند که آیا مایلند بیدار بمانند و انبوه تعقیب کنند و در آن پیوندند؟ اگر مایل نیستند. واقعاً در این کار دخیال کنند؟ آیا میخواهند پیاری دیگران بکشند؟ آیا میخواهند در این کار شرکت کنند؟ آما هیچ احد باجماعت مذاکره نکرد و ایشانرا از عمل عجله باز دارند. آنکه بپایان گفتند که این داستان برای گول زدن اشخاص ساده لوح بوده است. عجب اینکه این فتنه بعضی اوقات آمان فرسیده بود. رویهمرفته کسانی که حاضر بیشتر است در عمل انبوه خلق بودند. و مروجی تر بودند. در میان آنان عده کسانی که متدین و عادل بدین باشند کمتر بود. عده مردان نسبتاً پیش از زمان بود. محققان یاد آور شده اند که وقتی فرد جزء انبوهی درمیآید بنا بر سبب بارز عادات و شیوه های رفتار و وسیع شناسایی که قبلاً داشته است عمل میکند. (صفحه ۵۲۴). گذشته از این، کیفیت وسیع موجود نیز بسیار مهم است.

در هر حال این نکته محقق است که وقتی فرد در وسیع گروه قرار میگیرد ارضاهائی که در گرو کون میشود، همچنانکه قبلاً گفتیم در این وضع واکنش های هیجانی عمیق تر میشود و ترس از شناخته شدن و مجازات کاهش مییابد (به علاوه افراد قبول می نمایند که در انبوه خلق و گروه جریان دارد متمایل اند. و این همان پدیده معروف تلقین وجهه است و این گذشته. تعامل میان افراد سبب میشود که هر کسی دیگری را تحت تأثیر قرار دهد. همچنانکه اوین (28) خاطر نشان ساخته است نباید فرد را ذاتی ساکن تصور کرد زیرا فرد موجودی دینامیک است که خصایص و اعمال او به اثر اوضاع خارجی با تغییرات اجتماعی و دیگر گوی میشود. انبوه خلق خود میدان اجتماعی است و باید متشکل بود که رفتار فرد در این میدان تغییر کند. میتوان بشود طرفداران روانشناسی ترکیبی (گشتالت) گفت که همیشه کل بسا مجموع اجزانش فرقی دارد و حتی این کل موجب کیفیت این اجزاء است. پس گروه هم واقعیتی است که با واقعیت مجموع اعضاء خود فرقی دارد. ما نیز مانند طرفداران روان شناسی ترکیبی باید اهمیت اجزاء کل یعنی طبیعت اعضاء گروه را فراموش نکنیم. افراد باین عنوان (یعنی بتوان فرد) سوابق و آداب و رسوم و سنتی دارند که در وضع گروه نیز آنها را حفظ میکنند. مثلاً بیاورند کسانی که بدون تردید هیچگاه بگروه لاج نمی پیوندند.

این مطلب با نتایج تحقیق کانتریل و محمود و هرنز و سمک (29) نیز تطبیق میکند.

Lynch & Social field نوعی شیوه محاکمه و مجازات قوی است که در آن مردم با هم در اجتماع مردم جانی را اگر در اجتماع محاکمه و مجازات میکنند. (مترجم) Hertzog & Gaudet

این سه دانشمند وحشی را که در مردم در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۰ بر اثر برنامه رادیویی اورسون وولز راجع بحمله ساکنان کره مریخ بزمین ایجاد شد تجزیه و تحلیل کردند. حدس میزدند که شش میلیون نفر لاقط بدین برنامه گوش میدادند اما تنها يك میلیون از شنودگان دچار وحشت و هیجان شدند. باری، بر اثر پخش این برنامه هیجان شدیدی ایجاد شد و واکنش مایع بصورت واکنش انبوه خلق در نقاط مختلف بوجود آمد اما همه مردم در این امر شرکت نداشتند. به عقیده این محققان، مسأله این است که «بیانیم چرا بعضی از اشخاص تحت تأثیر قرار میگیرند... و چرا بعضی فاقد روح انتقادنده (صفحه ۲۰۳)».

در این مطالعه مهم اینست که خصایص قبلی شخصیت در وحشت زدگی با حفظ آرامش اثر اساسی داشت. اما شکی نیست که وضع انبوه در رفتار کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته و خود را باخته و دست و پای خود را گم کرده و نگران آینده بودند و تصور جنگ و ناامنی اقتصادی آزادشان میداد بسیار مؤثر بود. باری، وضع میانه‌ای که مورد قبول ماست با عقیده آپورت توافق دارد. چنانکه گفتیم آپورت معتقد بود که حال انبوه خلق با افراد کاملاً متفاوت نیست و هنگامی که افراد بصورت انبوه درمی‌آیند کاملاً هویت خود را از دست نمیدهند. از طرف دیگر، هیجان شدید و تلقین پذیری تند و نفوذ بعضی در بعضی دیگر که در انبوه خلق دیده میشود تاحدی نظریه لوپون را - که معتقد بود گروه چیزی بیش از مجموع اعضای خویش است و فرد مؤثری که در انبوه درمی‌آید دیگر گون میشود - تأیید میکند.

پدیده‌های مربوط به رفتار انبوهی، بوضع انبوه خلق به معنی محدود گامه یعنی وضعی که بر اثر تجمع عده‌ای در یک زمان و در يك مكان بطریق کم و بیش غیر متشکل ایجاد میشود، منحصر نیست. و پیمانه‌های روانی همه جاگیر، نیز به معنی مفهوم کلی تلقین دارد. نمونه‌های تاریخی فراوانی از حوادث وجود دارد که در آنها عامل تلقین و تعامل موجب اعمال جالب و عجیبی شده و تظاهرات این رفتار به مناطقی خارج از حدود يك محل و يك گروه نیز گسترده شده است. از جمله کسپال یونگ (31) جنگ‌های سایبی و زیاده‌های مخملی را یاد آور میشود که در فاصله سالهای ۱۰۰۰ و ۱۲۷۰ میلادی رخ داد. در این دوره هنوز همگانی شده بود بعضی که حتی گاهی کودکان هم خود را پیغمبر قلمداد میکردند و علی‌رغم اعتراض پدر و مادر خود به سلیمان می‌پیوستند. عمل شلاق زدن که در سال ۱۲۶۰ از اینالیا به جاهای دیگر سرایت کرد و بوسیله آن اشخاص ارکانه‌های واقعی با خیالی خود اشتغال میکردند: «دو نوفوی» با ترس از شیطان که در مدت يك قرن و نیم سبب آزار اشخاص شد که بجا دو گری قانون بودند عده بیشماری بیگناه را بشکجه و مرگ محکوم ساخت. لاله پرستی در هلند در قرن هفدهم که سبب میشد مردم دیوانه‌وار بگل‌های لاله محوم

بیآورند زیرا معتقد بودند که با کشت این گل میتوان خوشبخت شد. هوش‌های تجدد طلبی دینی که از دیگران تاکنون اتفاق افتاده و اموری تأثیر اینها همه نمونه‌های ارتجالیات رفتار انبوه خلقی اند. همه این امور جنبه‌هایی را نشان میدهد که رفتار انبوهی، ممکن است بخود بگیرد و نشان میدهد تا کجا ممکن است این رفتار گسترش پیدا کند. میتوان پدیده مد پرستی، را که منحصر به لباس نیست و چیزهای دیگر را نیز ممکن است شامل شود، در این مقوله قرار داد. مد پرستی از گروه یا رهبری سرجمه میگیرد و منتشر میشود. سرایت آن با تقلید از آن نیز معمول و وجهی بعضی از افراد یا مجموعه گروه معینی است. معمولاً شکل جدید رفتار کور کورانه پذیرفته میشود. در اینجا نیز مؤلفیت فردی وجود ندارد زیرا رسم یا مد جدید هر چند عجیب و غریب ناممقول باشد وقتی در میان عده فراوانی رواج یافت دیگران نیز آنرا قبول میکنند و از این که مضحکه دیگران قرار گیرند پروایی ندارند.

مختصات روان‌شناختی انبوه خلق:

انبوه خلق از نظر روان‌شناختی مختصاتی دارد که در ادبیات روان‌شناسی زیر عنوان ذیل درج:

- ۱- بی اعتدالی نسبت به راه حل‌های منطقی و فطری و تمایل به تقلید از انبوه خلق و سرایت فایده.
- ۲- فقدان یا ضعف در پایه اجتماعی و انسانی، در انبوه خلق افراد به ندرت با هم ارتباط دارند و در هم چنین رابطی وجود داشته باشد، جنبه‌های ندارد.
- ۳- سرایت هیجانها و انتساب سریع آسوبی در وقت تقه ظاهر شده به همه نگاه کرده‌های.
- ۴- غریب ضمنی از حضور دیگران در وقت محاسن وسیع ناشی می‌شود. غریبی کمی ترسناک است که ترس یا ترس ناشی از ترس یا ترس بر عصب جمعی شده افراد را در مقابل ترس یا ترس در حالتی از ترس باز دارد.

به وسیلهٔ محافظ سرکوب شده و پاره‌ای دیگر می‌تواند به اطائی که جایگاه «هشیاری» است، داخل شوند و به «نیمه هشیاری» دست یابند و آن وقت است که اگر بتوانند توجه «هشیاری» را به خود معطوف کنند، هشیار می‌گردند. در روان تحلیل‌گری وقتی کوشش می‌شود که ایال سرکوفته به سطح هشیاری راه یابند، محافظ به صورت «مقاومت»^۱ ظاهر می‌شود.

بنابراین یکی از اصول روان تحلیل‌گری این است که فرایندهای روانی به خودی خود ناهشیارند و آنچه هشیار است از اعمال منفرد و بخش‌هایی از زندگی روانی تشکیل شده است. فروید چند سال بعد نظام دوم خود را که مرکب از سه پایگاه «من» یا نهاد^۱، «من»^۲ و «فرمان»^۳ بود ارائه داد. در این نظام «من» معرف قطب کشانندهٔ دستگاه روانی است، بن‌بخش تاریک و نفوذناپذیر شخصیت ماست. «من» قدیم‌ترین پایگاه روانی است و شامل چیزهایی است که موجود آدمی از راه وراثت یا خویش آورده است. «من» تمایل به ارضای نیازها به تبعیت از اصل لذت^۴ است. فرایندهایی که در «من» جریان دارند تابع قوانین منطقی فکر نیستند. برای «من» احکام ارزشی خوب و بد و اخلاق وجود ندارد. «من» به منزلهٔ پایگاه روانی ناهشیار است و ناهشیاری تنها خصیصهٔ سلط درون «من» است.

(۷) «من» بخشی است که تدریجاً بر اثر برخورد با محیط و براساس تحول، از «من» جدا شده و دومین پایگاه روانی را تشکیل می‌دهد. «من» در واقع معرف منطق و عقل است و کوشش می‌کند مقاصد و تأثیر دنیای برونی را بر «من» گسترش دهد. بنابراین کنش اصلی «من» سازمان بخشیدن به نیروهای آزاد و متحرک «من»، با در نظر گرفتن ضرورت‌ها و محدودیت‌های تحمیل شده از راه واقعیت^۵ است. وظیفه «من»، دفاع از فرد و همطراز کردن وی با واقعیت است. بنابراین ساخت «من» از شناخت^۶ و دفاع^۷ تشکیل شده است.

جهت شناختی آن هشیار با نیمه هشیار است و به وی اجازه می‌دهد که اطلاعاتی در بارهٔ تغییرات دنیای برونی و درونی داشته باشد.

فعالیت دفاعی آن هشیار، نیمه هشیار و خصوصاً ناهشیار است و از انتخاب و به

کاربرد از نظام‌های دفاعی و مقاصد و تأثیر دنیای برونی استفاده می‌کند. در این نظام، روان از سه پایگاه اصلی تشکیل شده است: ۱- مقاومت، ۲- لذت، ۳- واقعیت. در این نظام، روان از سه پایگاه اصلی تشکیل شده است: ۱- مقاومت، ۲- لذت، ۳- واقعیت.

- | | | |
|---------------|-----------------------|------------|
| 1- Resistance | 2- Id | 3- Ego |
| 4- superego | 5- Pleasure principle | 6- Reality |
| 7- cognition | 8- Defense | |

«ثانویه»^۱ می‌نامند. فرایند ثانویه طرز تفکر واقع‌بینانه است و این جریان را «سبب واقعیت»^۲ نامیده‌اند.

(۸) «فرمان» به منزلهٔ سومین پایگاه دستگاه روانی، دیرتر از پایگاه‌های دیگر ظاهر می‌شود. «فرمان» بخشی از «من» است که در جریان یک انشعاب، مجزا شده و به صورت پایگاه مستقلی دومی آید. تغییر بنیادی «من» که سبب پیدایش «فرمان» می‌گردد در مرحلهٔ «آدیب»^۳ صورت می‌گیرد. بنابراین «فرمان» وارث و «هفدهٔ آدیب»^۴ است و از «همسان‌سازیهای»^۵ متج می‌گردد که به انحلال «آدیب» می‌انجامد.

«فرمان» را که پایگاه «اخلاقی»^۶ ناهشیار است باید با هشیاری اخلاقی^۷ و نیمه هشیار فعالیت «فرمان» نیمه هشیار و خصوصاً ناهشیار است. فروید معتقد است «من» و «فرمان» علیرغم تفاوت‌های بنیادی، واجد یک وجه مشترکند و آن اینکه هر دو معرف نقش گذشته‌اند. «من» نقش وراثت و فرمان نقش دیگران را نشان می‌دهد. در حالی که «من» براساس آنچه خود تجربه کرده یعنی به صورت تصادفی و کنونی تعیین شده است.

«فرمان» سه کنش اصلی دارد:

- ۱- کنش سانسور، وجدان اخلاقی که پایهٔ احساسات گنهکاری^۸ را تشکیل می‌دهد.
- ۲- کنش مشاهده‌گری^۹، ارزشیابی فاصله بین «من» و «من آرمانی»^{۱۰}، منع احتمالی احساس شرم^{۱۱} یا کهنتری^{۱۲}.
- ۳- کنش آرمانی، که براساس الگوی والدین آرمانی تشکیل می‌شود و معرف ستها و احکام ارزشی است که طی نسل‌های پی در پی شکل گرفته‌اند.

ب - حسه بوشی (دینامیک)

«حس بوشی»^{۱۳} به «ماده» بین فستهای مختلف ساختاری یعنی «تعارضها»^{۱۴} اشاره دارد. در این رابطه وقتی فقط با سطح اول یعنی بن سروکار داریم و آنچه که از این سطح

- | | | |
|----------------------|--------------------|--------------|
| 1- secondary Process | 4- Oedipus complex | 3- Oedipus |
| 2- Reality testing | 5- Identification | 6- Moral |
| 7- culpability | 8- Observation | 9- Ideal ego |
| 10- shame | 11- Inferiority | 12- Dynamic |
| 13- conflict | | |

برمی‌خیزد یعنی کشانده‌ها، چون این کشانده‌ها بیکه نازند و در راه ارضاء به مانعی برخورد نمی‌کنند بدون تعارض عمل می‌کنند. ولی وقتی «من» تشکیل می‌شود، کشانده‌ها برای ارضاء باید به این سطح بیایند. من رابطه بین «من» و محیط خارج است و کشانده‌ها و محرک‌هایی را که از «من» سرچشمه می‌گیرند اگر لازم بدانند ارضاء می‌کند و به آنها میدان فعالیت می‌دهد، اگر لازم نداند سرکوبشان می‌کند و گاه نیز آنها را در غیظ خود نگهداشته و در حالت انتظار نگاهشان می‌دارد تا فرصت مناسبی برای ارضاء آنها فراهم شود. زمانی که «فرمان» به وجود می‌آید، شرایط بویشتی تشدید و پیچیده‌تر می‌شود و کار «من» مشکل‌تر می‌گردد چه این پایگاه جدید با بسیاری از کشانده‌هایی که «من» به آنها اجازه ارضاء می‌دهد مخالف است و در صدد سرکوبی آنهاست، به بیان دیگر «من» را تحت فشار قرار می‌دهد تا دستور و خواست خود را اجرا کند. بنابراین «من» از دو طرف تحت فشار قرار می‌گیرد یکی از طرف «من» که می‌خواهد به هر نحوی که شده فوران کند و دیگری از طرف «فرمان» که می‌خواهد اعمال غیراخلاقی از جانب «من» انجام نگیرد و این «من» است که باید تعادلی بین «من» و «فرمان» ایجاد کند. از اینجاست که می‌بینیم نقش «من» تا چه حد دشوار است. «من» متعادل آن است که بتواند فشار وارد از دو سو را تحمل کند و بین «من» و «فرمان» آشتی و سازش ایجاد کند.

ج - جنبه اقتصادی (اکونومیک)

«جنبه اقتصادی»^۱ به توزیع انرژی در این سیستم اشاره دارد و مراحل تحول را تشکیل می‌دهد. از آنجا که میزان انرژی محدود و معین است این سه نظام همیشه برای بدست آوردن انرژی با یکدیگر رقابت می‌کنند. در ابتدا «من» این انرژی را برای فعالیتهای بازتابی و ارضاء نیازها مورد استفاده قرار می‌دهد. بعد چون «من» قادر نیست بین تصورات و واقعیت تمایز قائل شود در نتیجه برای ادامه زندگی ناگزیر به «درون‌فکنی»^۲ و سپس «همسانسازی»^۳ با حقایق محیط است به این ترتیب انرژی موجود در «من» به جانب «من» سوق داده می‌شود. وقتی «من» از انرژی کافی برخوردار شد می‌تواند آن را برای مقاصد دیگری غیر از ارضاء غرائز مصرف کند مثل تکامل فرایندهای روانی (ادراک، قضاوت، یادآوری، تشخیص و ...)، حذف تحریکات و تنشهای بن، به کارگیری مکانیزمهای دفاعی، تلفیق و سازش بین سه

نظام و تهیه انرژی برای «فرمان» به وسیله مکانیزم همسانسازی. وقتی «فرمان» شکل می‌گیرد کودک ارزشهای اخلاقی والدین را درون‌فکنی کرده و خود را با آنان هماهنگ و همسان می‌سازد که متلزم صرف انرژی است. بنابراین انرژی روانی جابه‌جا می‌شود و به همین دلیل ممکن است تغییرات ناگهانی در فرد ایجاد شود و همین قابلیت جابه‌جایی است که انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری انسان را توجیه می‌نماید (تغییر در عاداتها، علاقه‌ها، سرگرمیها، گرایشها و ...).

۱-۲- پایه‌های روانشناختی تضادهای سیاسی از دیدگاه روان‌تحلیل‌گری

از نظر «روان‌تحلیل‌گری» نخستین مراحل کودکی در تکوین روانی فرد اهمیت قطعی دارد. در این دوره، پدر و مادر نقش اساسی برعهده دارند. از خلال آنهاست که اول‌بار، انسان وضع خود را نسبت به جامعه تعیین می‌کند. سپس این روابط پدری و مادری، به طریق ناهشیار بر کلیه روابط اجتماعی دیگر و خصوصاً بر روابط مبتنی بر اقتدار اثر می‌گذارد. نظریات مربوط به اهمیت نخستین مرحله کودکی، مبتنی زیستی دارد. کودک در مرحله‌ای از نمو خود زاده می‌شود که از نوزاد هر پستاندار دیگری عقب‌مانده‌تر است. این بدان معناست که انسان به جای اینکه در بند رحم مادری بماند زودتر با انفعالات بیرونی تماس می‌گیرد. در عین حال، آدمی، خیلی زودتر از جانوران دیگر موجودی اجتماعی است. در میان آدمیان روابط مادر و فرزند از جمله روابط اجتماعی است. حال آنکه این روابط نزد سایر حیوانات در طی دوره بسیار طولانیتری، فیزیولوژیک محض است. به هر صورت از میان نتایج این تولد زودرس چنین انسانی، باید به اهمیت زیادی که روان‌تحلیل‌گری به اولین سالها و حتی به اولین ماههای زندگی می‌دهد، توجه کرد.

کودک در این مرحله از هستی خود، در حالتی به سر می‌برد که حس تنوع و آزادی بر آن سایه گنبد است. سراسر هستی وی بر جستجوی لذت بنا نهاده شده است. این لذت‌جویی کودک با هیچ قاعده مخالفی برخورد نمی‌کند. به همین جهت زندگی کودکانه در سلطه اصل لذت است ولی برای هماهنگی در زندگی اجتماعی، بایستی «اصل واقعیت» را جایگزین اصل لذت کند. یعنی از لذت چشم‌پوشد یا آن را فوق‌العاده محدود کند و به یک رشته قواعد اجبار آور، الزامات و ممنوعیتها تن در دهد و از دنبال کردن غرائز، محرکات،

سلیقه‌ها و امیال خود چشم‌پوشی نماید. ولی نیاز به لذت شدیدتر از آن است که از این رهگذر سرکوب شود. این نیاز همیشه می‌ماند. تعارض میان جاسمه (واقعیت) و میل به لذت «ناکامی‌هایی» را به دنبال می‌آورد که علت اصلی تضادهای اجتماعی است. نیاز به لذت با «لیبیدو»^۱ یا در ناهشیاری واپس زده می‌شود و سبب خیالهای واهی و ناخوشی‌های عصبی می‌گردد و یا اینکه از راه جابه‌جایی، «جانشینی»^۲ یا «والایی‌گرایی»^۳ به نیازی با طبیعت دیگر تغییر شکل می‌دهد. مثلاً اگر آدمی نتواند امیال خود را خرسند کند، خویشتن را در رقابت اقتصادی، مسابقات ورزشی، مبارزه سیاسی، آفرینش هنری و نظایر آن خواهد انداخت.

در این روند پاره‌ای از روان تحلیل‌گران گمان دارند که تمدن صنعتی که به ساختن جهانی عقلانی، اخلاقی و منزه‌گرایش دارد، اساساً با گرایشهای غریزی و امیال انسان ناسازگار است. طبق این دیدگاه، پیشرفت فنی با ساختن دنیایی که در آن غریزه‌های طبیعی، محلی از اعراب ندارند، سبب افزایش تجاوزطلبی، قدرت‌گرایی، قهر، خشونت و در نتیجه سبب توسعه تضادها و تعارضها می‌شود (دوورژه به نقل از قاضی شریعت‌پناهی ۱۳۷۶).

روان تحلیل‌گری تبیین جالبی نیز از خصائص دوگانه‌ای که انسانها پیوسته برای سیاست قائل بوده‌اند، یعنی «مبارزه» و «همگونی» به دست می‌دهد. اعتقاد بر این است که سیاست سکه‌ای دو رویه یا زائوس^۴ دو چهره است. یک رویه آن محرک تضاد، ستیزه‌گری، پیکار و مبارزه است و رویه دیگر آن آشتی، آرامش و همگونی. هم در آن شراعیسی نهفته است و هم خیر آهورایی. میزان ترکیب این دو عامل بر حسب جوامع، رژیمها، متصدیان و اوضاع و احوال تفاوت دارد. پیکار و مبارزه در جهت فتح قدرت و بهره‌گیری از امتیازات و نعمات آن است و انضمام و همگونی برای ایجاد وحدت و ادغام در کلیت اجتماعی و حفظ نظم عمومی و خیرعام. فراموش کردن یکی از این دو بعد مسلماً شناخت انسان را از ژرفای واقعتهای سیاسی ناقص و ابتر خواهد کرد (همان منبع).

1- Frustration

2- Libido

3- substitution

4- sublimation

۵- Janus: زائوس پادشاه سداگونه اسطوره‌ای (نخستین پادشاه افسانه‌ای کشور لاتین در ایتالای کنونی). براساس افسانه، خداوند به این پادشاه آن چنان روشن بینی داد که هم به گذشته و هم به آینده عارف و آگاه شد. گذشته بینی و آینده‌نگری وی سبب شد که با دو چهره نمایش داده شود. در پول رایج مردم دم نر این پادشاه با دو چهره آمده است.

دو چهره قدرت، هم شنگر و هم نیکوکار، هم بهره‌کش و هم نظم‌آفرین، دو پهلوی احساسات کودک نسبت به پدر و مادر را منعکس می‌سازد. قدرت، کم و بیش پیوسته در ناهشیاری انسانها بر تصوراتی که از پدر و مادر ساخته شده است، مبتنی است. به همین ترتیب، «وطن‌دوستی»^۱، انعکاسی است از انتقال مفهوم روابط پدر و فرزندی، وطن تنها سرزمین نیاکان و کشور پدران نیست، بلکه کلیتی است دارای سرشت پدری.

در نخستین جهش در دناک زندگی بشری و در عبور دشوار از «اصل لذت» به «اصل واقعیت»، پدر و مادر نقش اساسی ایفا می‌کنند. اینها هستند که نخستین بار قواعد، الزامات و محرماتی را که کودک باید بر آنها گردن نهد، وضع می‌کنند. پدر و مادر پس از اینکه همچون فرشته، آدمی را در بهشت زمینی گردش دادند و ثمرات این جنت را به وی چشاندند، همچون ملک آهین تیفی وی را از این مکان می‌رانند و اجازه ورود بدانجا را به او نمی‌دهند. این تغییر نقش پدر و مادر در قلب کودک نسبت به‌دیشان تعارضی می‌آفریند. وی تاکنون از این دو و خصوصاً از مادر، جز شادی و لذت نصیبی نداشته است، ولی اکنون خود این موجودات غریز، خار راه شادی و لذت او می‌شوند، بی‌اینکه وی به علت ناتوانی خود از این دو موجود و وابستگی به ایشان بی‌نیاز شده باشد. دو پهلویی اساسی احساسات کودک نسبت به پدر و مادر از همین جا مایه می‌گیرد: هم عشق به آنها و هم نفرت، هم قدرشناسی و هم کینه‌توزی.

دو پهلویی هر اقتدار و قدرتی که به صورت پشتیبان و تحمل‌ناپذیر، سودبخش و شنگر حس می‌شود، تنها از راه تجربه که نشان می‌دهد، قدرت هم سودمند و هم آزاردهنده، هم لازم و هم مجبورکننده است، به دست نیامده است. این امر سرچشمه‌هایی عمیق‌تر و پنهانی‌تر نیز دارد: قدرت، کم‌وبیش به صورت ناهشیار همان دو پهلویی احساسات طفل نسبت به پدر و مادر را منعکس می‌کند که زائیده تعارض میان اصل واقعیت و اصل لذت است.

۳-۱- رهبران و پیروان از دیدگاه روان‌تحلیل‌گری

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا رشد شخصیت در دوره کودکی و نوجوانی بر رفتار سیاسی فرد در بزرگسالی تأثیر می‌گذارد، و اگر تأثیر می‌گذارد این تأثیر چه جهانی می‌تواند به زندگی سیاسی فرد بدهد.

در وید در ارتباط با شخصیت و زندگی سیاسی در کتاب «روانشناسی گروهی و تحلیل من» که در رابطه با روانشناسی اجتماعی و زندگی سیاسی است با توجه به محدودیتهایی که در فرضیه‌اش هست سعی می‌کند «رهبر» و «پیرو» را از نظر ساختمان روانی بررسی کند. به نظر او تیپ «حیران» یا تیپ «پروان» دارای تفاوت‌های اساسی در ساختمان یا صورت‌بندی روانی است. فروید معتقد است پیرو کسی است که «من» در او رشد نیافته است و پیش از آنکه «جالی» برای رشد «من» در کودک پیدا شود «فرمان» یا سلطه هر چه تمامتر، کترلهای اجتماعی خویش را بر فرد تحمیل می‌کند. بنابراین در این تیپ فاصله اندکی میان «من» و «فرمان» وجود دارد و فرد تماماً «فرمان» است. تمام ذهنش را او امر و واهی پر کرده است و لرد بدون هیچگونه مقاومتی آنها را می‌پذیرد.

به نظر فروید شیوه تربیتی اقتدارگرایانه خانواده یکی از عواملی است که «من» را در فرد کوچک نگه می‌دارد و سلطه «فرمان» موجب می‌شود که مکانیزم بسیار نیرومندی برای انشال اوامر اجتماعی، اخلاقی، مذهبی و سیاسی در ذهن فرد به وجود آید. بنابراین تیپ «پروان» را بایستی در زمره کسانی یافت که به دلایل خاصی، من در درونشان رشد نیافته است و «فرمان» بیکباره بر غرائز خامشان مهار زده و اینها را به این صورت درآورده است.

بر مکنس پیرو، رهبر کسی است که مرکز کنترل شخصیتش یعنی «من» به صورت سدی در برابر رشد کرده است. «رهبر» به نظر فروید دارای ویژگیهای «ایگونیستی»^۱ و «نارسیسیستی»^۲ است. آدمها وقتی خودشیفته می‌شوند که انرژی حیاتی شان را متوجه خودشان می‌کنند یعنی به جای دیگر دوستی، نفس خودشان را دوست دارند و به پرورش خاصی نمودشان علاقه مند هستند. «رهبر» جز خودش کسی را دوست ندارد، افراد دیگر فقط «من» عنوان خدمتگزار وی مطرح هستند، به چیزی جز نیاز خود توجه ندارد. پیروان گسبان می‌کنند رهبرشان همه را به طور برابر و منصفانه دوست دارد، اما رهبر به کسی عشق نمی‌ورزد و به عشق کسی نیاز ندارد. رهبر دارای طبیعت اربابانه و به طور مطلق خود شیفته است.

فروید دلایل این ویژگیها را در تحول شخصیت کودک می‌داند و در اینکه خانواده به

1- Group Psychology and analysis on the ego
3- Narcissistic

2- Egoistic

پیدایش یک «من» قوی در فرد مجال و امکان می‌دهد و حالت «خودشیفتگی» موجب می‌شود که «رهبر» تنها خودش را دوست بدارد و «پیرو» را برای وجود خودش بخواهد، برای ارضاء خواسته‌های خودشیفتگی خویش، «رهبر» از نظر «فروید» پرکننده خلاء روانی «پیرو» است.

۱-۴- شخصیت اقتدار طلب

فروید در نیمه دوم زندگی خود نظریه «ناکامی» که یکی از مبانی توجیه روان تحلیل‌گری تضادهای سیاسی است را تار و دانت و با نظریات دیگری به تکمیل آن پرداخت. فروید چنین اندیشید که تجاوزطلبی و خشونت بر «غریزه مرگ»^۱ تکیه دارد که وی آن را در تعارض با لیبیدو می‌داند و مبارزه میان «اروس»^۲ و «تاناتوس»^۳ در دل هر انسانی، یکی از بزرگترین و همچنین حیرت‌آورترین جنبه دیدگاه روان تحلیل‌گری است. هر موجودی در عین این که می‌خواهد در میان لذت زندگی بکشد، مانند اینکه به سرگیجه‌ای دچار شده باشد، در پی نابودی نفس خویش است. اما هیچکس بیکارای رودر روی با مرگ نیست. پس به این ترتیب، اراده خودشکنی را به دیگران انتقال می‌دهد و تجاوزطلبی و پر خاشاگری می‌کند. تجاوزطلبی، خشونت، تسلط جویی و قدرت‌گرایی که از عناصر تشکیل دهنده مسلم تضادهای سیاسی اند، ممکن است ناشی از پدیده «حیران»^۴ باشند. روان تحلیل‌گری بر دوگانگی و دوهلویی احساسات و رفتارها و خصیصه‌های متناقض آنان تکیه فراوان می‌کند. از لحاظ روان تحلیل‌گری «تایل» به لذت جنسی^۵ ممکن است ناشی از توانمندی شدید جنسی باشد و یا برعکس در اثر ناتوانی قوای جنسی باشد که شخص ناتوان را واهی دارد تا در این زمینه توانایی خود را به اثبات رساند و کمبودهای خود را بپوشاند. به همین طریق، میل به تسلط و رفتار اقتدارگرایانه ممکن است یا ناشی از اراده واقعی فردی زورمند و نیرومند به اعمان قدرت باشد یا اینکه از ضعف روانی، آشفتنی درونی، عدم قابلیت در تسلط بر خود یا جلب احترام دیگران سرچشمه بگیرد که در پس رفتار مخالفی پنهان شده باشد.

1- Death instinct
4- Compensation

2- Eros شهوت
5- Erotisme

3- Thanatos مرگ

در این مورد بررسی شهری که در سال ۱۹۵۰ توسط «تودور آدورنو»^۱ درباره شخصیت مقدر^۲ انجام گرفته، بسیار جالب است.

بدینال نتایج هولناک جنگ جهانی دوم^۳ تئوری‌ای در خصوص رابطه شخصیت و بازخورد های سیاسی تحت عنوان شخصیت «اقتدار طلب» توسعه یافت (آدورنو، فرنکل - برنزویک^۴، لوینسن^۵، سانفورد^۶، ۱۹۵۰) و آدورنو و همکارانش در جستجو و شناخت ریشه‌های «ضد یهودیت»^۷ در آن دوران بودند. آنها پیشنهاد کردند که نشانگان شخصیت ویژه‌ای که آنها شخصیت اقتدار طلب لقب دادند با «ضد یهودیت» مرتبط است، شخصیتی که در دوره کودکی کمبود محبت، تنبیهات شدید، اقتدار و نظم محض را همراه با جنسیت به عنوان یک «تابو»^۸ را تجربه کرده است.

آدورنو و همکارانش معتقدند که ریشه‌های اقتدار طلبی، روانی است و افرادی که به طرف راست افراطی تمایل دارند، نمایانگر احساس شدید انزوا، عدم اعتماد به نفس، عدم کفایت و نیاز اغراق آمیزی برای امنیت، ثبات و اطمینان هستند. گفته می‌شود که شخصیت‌های اقتدار طلب برای کسب امنیت و اطمینان در رفتارهای زیر افراط می‌کنند:

الف - تشریفات تشریفاتی^۹: پیوند جدایی ناپذیر با ارزشهای متعارف طبقه متوسط و بالا
ب - اطاعت استبدادی^{۱۰}: گرایش مطیعانه نسبت به قدرتهای ایده آل مربوط به گروه
ج - تجاوز استبدادی^{۱۱}: تمایل به مراقب بودن و محکوم کردن و تنبیه افرادی که از ارزشهای متعارف تخلف می‌کنند.

د - ضد تحلیل^{۱۲}: مخالفت با ذهنی‌گرایی، تخیل و تفکر

ه - موهوم پرستی^{۱۳} و رفتار قالبی^{۱۴}: اعتقاد به عوامل نهانی سر نوشت فردی

و - قدرت^{۱۵}، سختی^{۱۶} و خشنونت: اشتغال فکری در شناسایی ابعاد تسلط - تسلیم، قدرت - ضعف، رهبری - پیروی از صاحبان قدرت، ادعای مبالغه آمیز از توانایی، سختی و خشنونت.

1- Adorno, T.	2- Authoritarian Personality	3- World war II
4- Frenkel-Brunswick, E.	5- Levinson, D.J.	6- Sanford, R.N.
7- anti-Semitism	8- taboo	9- conventionalism
10- Authoritarian submission		11- Authoritarian aggression
12- anti-intellectualism	13- superstition	14- stereotypy
15- Power	16- Toughness	

ز - ویرانگری^۱ و بدینی^۲: دشمنی عمومی و بدگویی به انسان

ح - جنسیت^۳: توجه مبالغه آمیز نسبت به مسائل جنسی.

بر حسب عوامل سیاسی - اجتماعی، «لاسلو» پیشنهاد می‌کند که شخصیت اقتدار طلب به وسیله نیاز به امنیت، میل به نظم، اقتدار سلسله مراتبی و احساس بسیار ضعیفی از جامعه برجسته می‌شود.

آدورنو و همکاران، چهار مقیاس را برای اندازه گیری جنبه‌های اقتدار طلبی پیشنهاد کرده‌اند که عبارت است از گرایشهای فاشیستی، ضد یهودی، نژاد پرستی به صورت عام و محافظه کاری اقتصادی - سیاسی، و برای اندازه گیری اقتدار طلبی مقیاسی تهیه کردند که به «مقیاس F»^۴ معروف شد. بر طبق نظر این محققان، کسانی که در این مقیاس نمره بالایی کسب کنند، گرایش به اقتدار طلبی دارند.

برخی از ویژگیهای شخصیت اقتدار طلب که به وسیله این محققان مشخص شده است عبارتند از:

- تحجر فکری

- عدم گذشت در برابر خطای دیگران

- دارای تمایلات تبعیض نژادی

- شدیداً خود میان بین

- تملق نسبت به منابع قدرت

- زودگو به زیر دست

- طرفدار مجازاتهای سخت و خشن

- پیشداوری نسبت به گروههای دیگر به ویژه اقلیتها

- هوادار تطابق خویش با عرف و سنت

- پیروی از نظامهای ارزشی متعارف

- مطیع و متناد وفادار قدرتها

- دیدی سطحی از دنیای اجتماعی و اخلاقی که به مقوله‌هایی کاملاً متضاد (بیک و بد، سیاه و

1- Destructiveness

2- cynicism

3- Sex

4- F scale

سفید، آدمهای خوب و آدمهای بد و...) تقسیم شده است دارند. دنیایی که روشن، منظم و دارای حد و مرز است و در آن قدرتمندان را شایستگی فرمان راندن است زیرا که در زمره بهترین مرادند و ضعیفا باید زیر دست باشند زیرا از هر جهت پست ترند، دنیایی که در آن ارزش اشخاص تنها به وسیله ضابطه های برونی مبتنی بر شرایط اجتماعی تعیین می شوند. مجموعه این رفتارهای سیاسی خصوصاً وجه تمایز افرادی است که نسبت به خود تردید دارند و هرگز توفیق نیافته اند که شخصیت ویژه خود را بسازند و آن را تثبیت کنند و به «من» خود و هویت ویژه خویش مشکوکند. از آنجا که در درون خویش چیزی ندارند تا بدان توسل جویند، به قالبهای برونی متشبث می شوند. لذا ثبات نظم اجتماعی، پایه ثبات شخصیت ایشان می شود. با دفاع از نظم اجتماعی از خویش، از اساس «من» و از تعادل روانی خود دفاع می کنند. تجاوزگری و نفرتشان از مخالفان و خصوصاً از دیگران و از کسانی که متفاوت اند و از آنان که طریقه زندگی و نظام ارزشهایشان نظم اجتماعی را به مبارزه می خواند و به اساس و عمومیت این نظم شک می کند، از اینجا ناشی می شود (قاضی شریعت پناهی ۱۳۷۶).

شخصیتهای اقتدارطلب، در دوران آرامش که نظم اجتماعی تهدید نمی شود، به احزاب محافظه کار می پیوندند. اگر این نظم در معرض خطری واقع شود، تجاوزگری آنان طبیعتاً شدت می گیرد و آنان را به سوی نهضتهای نازیستی می راند. پس اشخاصی که از جهت درونی استحکام کمتری دارند به ظاهر بزرگترین استحکام برونی را نشان می دهند و احزابی که بر پایه قدرت بنا شده اند، خصوصاً از افراد ضعیف ترکیب یافته اند (همان منبع).

اقتدارطلبی، تسلط جویی و خشونت تبیین های روانشناختی دیگری هم دارند. اینها گاهی در جبران شکستهای فردی به وجود می آیند. «آلفرد آدلر»^۱ یکی از روان تحلیل گران معتقد است هرگاه انسان دارای احساسهای «کهنری»^۲ باشد، خواه این احساس جسمی باشد، خواه روانی و خواه اجتماعی، نوعی فرایند جبرانی وارد عمل می شود و باعث می گردد فرد برای دستیابی به برتری تلاش کند. «تئودور روزولت»^۳ مثال خوبی از این تلاش برای برتری است. روزولت در طول دوران کودکی بنه ای ضعیف داشت اما از طریق یک برنامه ورزشی فشرده و نظام دار خود را به مردی قوی بنه تبدیل کرد و در نهایت به ریاست جمهوری آمریکا دست یافت. از دیدگاه «آدلر»، روزولت با اعمال احساسهای کهنری بدنی گذشته را جبران کرد.

1- Adler, A.

2- Inferiority feeling

3- Roosevelt, T.

آدلر بدین ترتیب تلاش برای دستیابی به شایستگی هرچه فزون تر را یک سآله عادی زندگی می داند سآله ای که افراد به طور مداوم با آن روبرو می شوند. مسائل جدی رفتاری تنها هنگامی بروز می کنند که احساسهای کهنری به طور آشکاری تشدید شوند.

آدلر فردی را که احساسهای کهنری او به طور بیمارگونه شدید باشد به عنوان فرد دارای «عقده کهنری»^۱ توصیف کرده است. «آدلر» معتقد بود که عقده کهنری احتمالاً هنگامی به وجود می آید که افراد در دوران کودکی بایش از حد ناز پرورده بوده اند یا بیش از حد مطرود. افراد ناز پرورده، افرادی می شوند متعبد، خود رأی یا حس اجتماعی پرورش نایافته و انتظار دارند که اجتماع خود را با خواهشهای خود خواهانه آنها سازش دهد. همچنین افرادی که در دوره کودکی بر اثر جدایی والدین از یکدیگر یا بر اثر غفلت و بی اعتنائی مورد بی مهری و بد رفتاری قرار گرفته اند در بزرگسالی، دشمنان اجتماع می شوند و شیوه زندگی آنها زیر سلطه نیاز به انتقام جویی درمی آید.

آدلر همچنین عقیده دارد که «عقده کهنری» اغلب به نوعی «عقده برتری» جبرانی که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی که شده سرآمد شده متعبد می شود، که خشونت و خودکامگی، غالباً جبران شدید احساس کهنری است که افراد تحس می کنند.

۲- دیدگاه کل نگر

تحول روی آوردهای «کل نگر» در درک شخصیت و سیاست به موازات تأکید روانشناسی بر نظریه های فراگیر شخصیت صورت گرفته است. «هارولد لاسول»^۲ (۱۹۶۰) جزء اولین دانشمندانی بود که سعی کرد، روانشناسی را در سیاست وارد کند. وی معتقد بود افرادی که زندگیشان را تماماً بر سیاست متمرکز کرده اند به صورتی رفتار می کنند که برخی از نیازهای شخصی اساسی خود را برآورده می سازند. وی مدلی را پیشنهاد می کند و مراحل وقوع آن را شرح می دهد:

$$p \} d \} r=p$$

(۱- درم) = تحلیل منطقی { احساسات } = تحلیل احساسی

1- Inferiority complex

2- Laswell, Harold

گرایشهای خصوصی^۱ (p) جا به جا شده (d) و جای خود را به هدفها و موضوعهای سیاسی می‌دهند و پس از آنکه مورد تحلیل منطقی قرار گرفتند (r) از نظر عموم (p)^۲ به عنوان انگیزه‌های قابل قبول و انکار نهاده شده درمی‌آیند. و لاسول بیشتر علاقه‌مند بوده به مطالعه کسانی پیرامون سیاست سازمان یافته بود.

همچنین لاسول معتقد بود اغلب اشخاص رنج تجارب هیجانی گذشته خود را به همراه دارند. گاهی اوقات وجود آن رنج‌ها را انکار می‌کنند و گاهی آنها را بی‌اهمیت می‌شمارند. نمونه‌ای از اظهارات آتشین سیاسی که در تجارب شخص دیده می‌شود متعلق به «سارنین لو ترکیگ»^۳ با عنوان «نامه‌ای از زندان بیرمنگام»^۴ است:

و شاید برای کسانی که مرکز تیرهای آزار تبعیض نژادی^۵ را احساس نکرده‌اند، ساده باشد که بگویند «صبر کنید» ولی وقتی شما به چشم خود می‌بینید که عده‌ای شرور و بدطینت، پدران و مادران را از روی نفرت می‌کشند و خواهران و برادران را از روی هوی و هوس خفه می‌کنند، وقتی که شما پلیس‌های لبریز از نفرت را می‌بینید که با تفنگ، خواهران و برادران سیاه‌پوستان را می‌زنند و می‌کشند، وقتی شما اکثریت ۲۰ میلیونی برادران سیاه‌پوست را می‌بینید که تنگنای فقر آنها را در بین یک جامعه مرفه دارد خفه می‌کند و وقتی شما ناگهان زبان خود را در دهان یک چرخانید تا با لکت به دختر شش ساله خود توضیح دهید که چرا نمی‌تواند به پارک سرگرمی‌ها که تبلیغ آن را در تلویزیون دیده است برود و بعد اشکها را در چشمانش می‌بینید که در حال غلتیدن بر روی بچه‌های رنگین‌پوست بسته است و... آن وقت می‌فهمید که چرا صبر کردن برای ما مشکل است (کینگ ۱۹۶۲).

- 1- Private dispositions
- 4- Martin Luther king
- 6- segregation

- 2- Rationalized
- 5- Letter from Birmingham Jail

3- P=Publicly

لاسلو الگوی رفتار سیاسی‌اش را به نظریه فروید از تحول شخصیت ارتباط داد. فروید معتقد بود که شخصیت افراد در میان یک سری از مراحل تحول روانی-حسی^۱ (دهانی^۲، مقعدی^۳، احلیلی^۴ و تناسلی^۵) تکامل می‌یابد. و لاسول معتقد بود روشی که ما برای دنیای سیاست به کار می‌بریم، انعکاسی از نیازهای باقی مانده از دوران تحول شخصیت است. وی یک سری عوامل سیاسی-اجتماعی^۶ پیشنهاد می‌کند که به موزات مراحل فرویدی هستند: اشخاص در مرحله «دهانی»، تمرکز بر «امنیت»^۷ دارند، آنهایی که «مقعدی» هستند روی «نظم»^۸، کسانی که در مرحله احلیلی تثبیت شده‌اند روی «سلطه»^۹ و بالاخره افرادی که در مرحله تناسلی، تمرکز یافته‌اند بر «شارکت»^{۱۰} تکیه می‌کنند.

۱-۲- سیاست پیشگروانه

لاسلو معتقد به «سیاست پیشگیرانه» بود و معتقد بود زندگی سیاسی یکباره بیمارگونه است و ریخت‌های بیمارگونه زندگی سیاسی را تسخیر کرده‌اند بنابراین همچنانکه ما در علم پزشکی، پیشگیری داریم، بایستی در زمینه سیاسی هم سیاست پیشگیرانه داشته باشیم تا اینکه ریخت‌های بیمارگونه در زندگی سیاسی رسوخ پیدا نکنند. البته نظر او مربوط به اروپای مابین دو جنگ جهانی است و بیدایش «نازیسم» و «فاشیسم» که به نظر او بیماری سیاسی محسوب می‌شود (لاسلو ۱۹۶۰).

لاسلو به رهبری سیاسی به طور کلی در تئوریهایش اشاره می‌کند و معتقد است که رهبر سیاسی اساساً شخصیت «اقتدارطلب» است و این اقتدارطلبی ناشی از احساس «بی‌کفایتی» است که در ذهن خودش نسبت به خودش دارد. او احساس می‌کند ناتوان از انجام اموری است که به او ارضاء و خرسندی روانی می‌دهد. بنابراین این کمبود روانی را از طریق قدرت‌طلبی می‌خواهد جبران کند.

البته «لاسلو» به شخصیت‌های سیاسی سالم هم اشاره می‌کند ولی معتقد است زندگی سیاسی ما ناکثون در سیطره کسانی بوده که از نظر شخصیتی کفایت نداشته‌اند یعنی احساس

- 1- Psychosexual
- 4- Phallic
- 7- Security
- 10- Community

- 2- Oral
- 5- Genital
- 8- Order

- 3- Anal
- 6- Sociopolitical
- 9- Authority

ناامنی و بی‌کفایتی شخصی کرده‌اند و می‌خواهند از طریق کسب قدرت این کمبود شخصیت را جبران کنند.

لاسلول ریخت این بی‌کفایتی را در درون خانواده جستجو می‌کند. در درون خانواده فرد محتاج احترام است، طالب حرمت و شناسایی است به صرف ارضاء ایجاب جسمانی به طور کامل ارضاء نمی‌شود. ارضاء او مستلزم این است که در نظر خودش محترم جلوه کند و برای اینکه در نظر خودش محترم جلوه بکند بایستی احساس کند که در نظر دیگران هم محترم جلوه می‌کند. اگر این نیاز به حرمت و شناسایی در درون خانواده ارضاء نشود در شخصیت کودک کمبود پیدا می‌شود و زندگی بعدیش معطوف به این می‌شود که این حرمت و احترام و شناسایی را که خانواده به او نداده از طریق جامعه بدست آورد. این ترس اساسی لاسلول است.

۲-۲- رهبران سیاسی

لاسلول رهبران سیاسی را از نظر شخصیتی به سه ریخت تقسیم می‌کند که دونا ی آنها بسیارگونه هستند و یکی شخصیت سالم است. این سه ریخت عبارتند از ریخت «آشوبگر»^۱ ریخت «اصلاح‌گر»^۲ و ریخت «مدیر»^۳. البته یک رهبر سیاسی ممکن است دارای ویژگیهای دو ریخت و یا هر سه ریخت باشد (لاسلول ۱۹۶۰).

الف - ریخت آشوبگر

در ریخت آشوبگر، آن ریخت اقتدار طلبی است که شناسایی و حرمت لازم را از والدین و خانواده و محیط زندگی کودک بدست نیاورده است. بنابراین کاملاً گرایش و توجه به خود دارد که موجب پیدایش یک خودشیفتگی^۴ قوی در او می‌شود و می‌خواهد آن کمبود عشق و عاطفه و حرمت را از طریق جامعه پیداکند و جبران نماید.

آشوبگر برای اینکه بتواند حرمت جامعه را جذب کند بایستی از طریق ایجاد تغییراتی در نهادها و محیط اجتماعی، آن توجه را به سوی خودش جلب نماید و آن رابطه عاطفی و عشق و حرمتی که احساس می‌کند در دوران کودکی به او داده نشده است را از این

1- Agitator

2- Reformer

3- Administrator

4- Narcissistic

طریق جبران کند. بنابراین لیبودی او به سوی خودش برمی‌گردد. چنین فردی از نظر رفتار اجتماعی، اعتراض خودش را از آغاز نسبت به نهادهای اجتماعی ابراز می‌دارد، نسبت به نهادهای اخلاقی، خانوادگی، مذهبی و جامعه تا خود دولت و رهبران سیاسی جامعه. به عبارت دیگر او همه نهادهای اجتماعی و سیاسی را زیر سؤال می‌برد و به اصطلاح خودش می‌خواهد از همه ارزشها، ارزش‌زدایی کند.

لاسلول، «نیچه» را به عنوان یکی از شخصیت‌های آشوبگر معرفی می‌کند. (البته نیچه در زندگی سیاسی دخالت فعال نداشته ولی با توجه به معیارهای لاسلول مورد بحث است). «نیچه» در زندگی خانوادگی فاقد آن حرمت و احترام بوده که بایستی داشته باشد. او بعد از اینکه این میل به شناسایی و حرمت خودش را درمی‌یابد همه نهادهای اجتماعی و سیاسی موجود را زیر سؤال می‌برد. به نظر او نهادهای مذهبی و اجتماعی در جهت اخلاقی قرار ندارند.

نیچه معتقد بود عمل اخلاقی، عملی است فارغ از هرگونه محاسبه سود و زیان، و هر عملی که براساس محاسبه سود و زیان باشد عمل غیراخلاقی است (نه ضد اخلاقی). نیچه معتقد بود کلیه نهادهای اجتماعی زمانه ما از مسیحیت گرفته تا نهادهای اجتماعی دیگر که مدعی نهاد اخلاقی هستند در واقع نهادهای اقتصادی که محاسبه سود و زیان اساس آنها را تشکیل می‌دهد. (مذهب هم به خاطر اینکه فرد از روی ترس از مجازات و یا به امید پاداشی اعمالی را انجام می‌دهد از نظر نیچه غیراخلاقی است).

البته به نظر نیچه عمل اخلاقی هنوز پیدا نشده تنها «ایرمرده» است که می‌تواند عمل اخلاقی انجام دهد. «ایرمرده» او در واقع متعلق به آینده است. آینده‌ای که شاید هیچ وقت قابل وصول نباشد. در واقع ایرمرده نیچه، خود اوست، او این حرمت و شناسایی را می‌خواهد برای ایرمرده خودش به وسیله همگان بدست آورد.

ایرمرده مظهر قدرتی کامل است، زیر سیطره اوزشهای مذهبی مثل عطفوت و مهربانی قرار ندارد، بلکه یکباره اقتدار و قدرت و مرد جنگ و کسب عزت و احترام است. در کتاب تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل یک مناظره خیالی بین نیچه و بودا در دادگاه خداوند ترسیم کرده که همین عقاید که لاسلول اشاره می‌کند را شرح می‌دهد.

پس «شخصیت آشوبگر» کسی است که لیبودیش متوجه خود اوست و می‌خواهد از خودش ایرمرده بسازد، می‌خواهد نهادهای اجتماعی را چنان تغییر دهد که در نهایت حرمت و شناسایی از دست رفته‌اش را بدست آورد.

ب - ریخت اصلاح گر

«ریخت اصلاح گر» ریختی است که در نتیجه تعلیم و تربیت خانوادگی در دوران کودکی «اعتماد به خرده»^۱ پیدانکرده است. این ریخت به شدت تپ آشوبگر مورد بی اعتنایی از نظر شناسایی و حرمت قرار نگرفته است ولی کسب اطمینان و اعتمادی هم از محیط اجتماعی خودش نداشته است. بنابراین ریخت «اصلاح گر» ریختی است که اعتماد به نفس کافی ندارد، ذهنش پراز شک و تردید است همیشه دنبال پیدا کردن یقین است. کسانی که دنبال یقین مطلق هستند کسانی هستند که برعکس خواسته ظاهرشان، در درون احساس شک می کنند. البته به نظر «لاسلو» فرد لزوماً از این مکانیزم درونی روان خودش اطلاع و آگاهی ندارد. این یک مکانیزم دفاعی است برای اینکه شک و تردید و بی اعتنایی که در وجودش است را به یقین کامل تبدیل کند.

بنابراین «اصلاح گر» لیبدوی خودش را متوجه زندگی اجتماعی می کند و آن را برای تغییر محیط اجتماعی بکار می برد و اگر مشاهده کند که براساس آن حقیقت خودش، جهان را دگرگون ساخته، احساس شک و تردیدش به صورت کامل التیام می یابد. پس ریخت اصلاح گر ریختی است که می خواهد جهان و محیط آلوده خودش را متغیر سازد.

تربیتی از ریخت آشوبگر و ریخت اصلاح گر:

اینها کسانی هستند که نه نیاز به حرمت و شناسایشان ارضاء شده است و نه اینکه ابقان و اعتماد لازم را در زندگی کودکی و خانوادگی کسب کرده اند. اینها کسانی هستند که عرصه تاریخ را محل ناخوش و نواز خودشان قرار می دهند تا کمبودهای شخصی خویش را به وسیله عمل سیاسی جبران کنند. این ریختها بیمارگونه اند.

ج - ریخت مدیر

«ریخت مدیر» کسی است که در زندگی خانوادگی، شناسایی، حرمت و اعتماد به نفس را کسب کرده است. لیبدویش متوجه دیگران و زندگی اجتماعی است. بدنیاال خلایق در زندگی اجتماعی است. می خواهد شخص و شخصیت خویش را به کمال برساند ولی برای

1- self confidence

اینکه به شناسایی دست یابد در شتاب نیست بنابراین آشوبگر نیست. شک مطلق هم نسبت به نقش خودش ندارد که به دنبال یک اندیشه مطلق برود. بنابراین در زندگی سیاسی «مناکرا»^۱ می شود. کارش در واقع سرو سامان دادن به اوضاع اجتماعی است. مدیر و مدیر جامعه است.

لاسلو معتقد است ما باید ریخت مدیر را در جامعه زیاد بکنیم. ریخت مدیر، ریخت سالمی است. اگر اینها دو جامعه پیدا بشوند در واقع جامعه سیاست زدایی می شود (به معنی ناخوش و نواز سیاست بازان) بنابراین وظیفه ما این است که آموزش دهیم.

آموزش رهبران سیاسی یکی از مهمترین کار هر جامعه است. جامعه نباید اجازه دهد هیچ کسی به غیر از طریق آموزش سیاسی به قدرت برسد. بنابراین علم سیاست باید از آموزش به عنوان «سیاست پیشگیرانه» استفاده کند.

۳- دیدگاه روانی - اجتماعی

بنابر نظریه روانی - اجتماعی اریکسون^۲، شکل گیری و تحول شخصیت طبق مراحلی و براساس رشد بدنی که تعیین کننده کشش فرد نسبت به جهان خارجی، هشیا و شدن و نسبت به آن و تعاضل با آن است، تحقق می پذیرد. جهان مورد بحث جهانی است که در آغاز حدود و ثغور آن را تصویر نامشخص مادر که دربرگیرنده تمامی محیط انسانی است تعیین می کند.

«اریکسون» تحول را به منزله انحلال فزاینده تعارض هایی می داند که از تلاقی بین خواسته های متفاوتی که مبنای درونی و برونی دارند سرچشمه می گیرد. به نظر اریکسون غلبه بر سائقانی که با هریک از مراحل متابقت دارند در حکم ضرورتی برای بالا رفتن از سردیانی تحول است. اگر انسان در هر گذرگاهی از زندگی در اجرای این وظیفه با شکست مواجه گردد

1- Pragmatism

2- Erikson, Erik, H.

ممکن است با اختلالات و خیم شخصیت دست به گریبان شود و نتواند به آخرین مرحله تحول که از نظر «اریکسن» تحقق کامل ظرفیت انسانی است، دست یابد.

تحول از نظر «اریکسن» دارای هشت مرحله است. در هر مرحله بنابر موفقیت یا عدم موفقیت، تحول در جهت مثبت یا منفی تحقق می پذیرد. به همین دلیل است که هر مرحله با دو مفهوم عملاً متضاد مشخص شده است. فرد آدمی در جریان تعامل با واقعیت برونی دید خود را نسبت به جهان توسعه می بخشد و در نتیجه از تصویر مادری به تصویر انسانیت ارتقا می یابد (منصور، دادستان ۱۳۷۴).

«اریکسن» در کتاب «کودکی و جامعه» (۱۹۵۰) به بررسی مسائل روانشناختی پرداخته و می خواهد تحول شخصیت را به زندگی سیاسی فرد ارتباط دهد. بعدها همین تحلیل را در کتابهای دیگری که در باره چند شخصیت سیاسی نوشته (الوتر جوان ۱۹۵۸، حقیقت گاندی ۱۹۶۹) به کار می برد. توجه اساسی بحث وی این است که چرا زندگی سیاسی گاهی شخصی می شود. به عبارت دیگر تحت چه شرایطی، کسانی پیدا می شوند که مهر شخصیت خویش را بر زندگی سیاسی و اجتماعی می زنند و تأثیر پایداری در زندگی سیاسی و اجتماعی به جای می گذارند.

۱-۳- مراحل تحول روانی - اجتماعی

با توجه به اینکه «اریکسن» زندگی سیاسی و هیران را به تجربیات دوران زندگی آنها نسبت می دهد، معرفی مراحل تحول روانی - اجتماعی وی به اختصار در پی می آید.

در **مرحله اول** - «اعتماد»^۱ در برابر «عدم اعتماد»^۲ - کودک نیاز دارد با دیگری رابطه برقرار کند تا از این راه نیازهای خود را تأمین نماید. کودک معمولاً این نخستین رابطه را با مادر برقرار می سازد. او باید بتواند در کنار مادر احساس ایمنی بدست آورد. احساس ایمنی شرط هر نوع پیشرفت بعدی است. کودک نمی تواند استقلال یابد، نسبت به من خود هشدار شود و به اکتشاف دنیای برونی بپردازد مگر آنکه نسبت به دلستگی های خویش اطمینان یابد و بنین داشته باشد که در این جهان نقش و جایی دارد.

1- Trust

2- Mistrust

به محض آنکه کودک شروع به راه رفتن می کند و به استقلالی دست می یابد با اجزای اجتماعی رو به رو می شود. همین امر **مرحله دوم** یعنی «استقلال عمل»^۴ در برابر «شرم»^۳ و تردید^۳ را به وجود می آورد و طی آن میل به خرد و ابروی و به تنهایی عمل کردن در کودک آشکار می گردد. اریکسن بر اهمیت بازخورد والدین در این مرحله تأکید می کند و معتقد است که نباید کودک را به خاطر رفتارهای ناشایسته اش دچار شرمسازي کرد. در مرحله **سوم** یعنی «ابتکار»^۵ در برابر «احساس خطا و تقصیر»^۶، کودک به بازخوردی مثبت مجهز می شود و خود را برای انجام وظایف سازنده آماده نشان می دهد، تقویت شدن از سوی همسالان، پشتیبانی والدین و تشویق هایی که کودک در اولین کوششهایش دریافت می کند می تواند به کودک در تشکیل تصویری مثبت از خود و همچنین ایجاد یک شخصیت مستحکم کمک کنند.

در **مرحله چهارم** - «تحقق عمل»^۷ در برابر «احساس کهنری»^۸ - کودک آماده شده است که محیط اجتماعی را بپذیرد و به مدرسه بروید و یاد می گیرد برای آنکه از نظر اجتماعی مورد تأیید باشد باید چیزی تولید کند (تحقق عمل^۷ همین دلیل می خواهد به طور مؤثر در فعالیتهای بزرگسالان شرکت کند).

«احراز هویت»^۹ در برابر «پراکندگی نقش»^{۱۰} پنجمین مرحله اریکسن است. در این مرحله نوجوان در جستجوی «من» یا «هویت» خویش است. او سعی می کند عناصر پراکنده و متفرق شخصیت خود را با همدگر مرتبط سازد و تعارضهای قلبی را از نو تجربه کند. او نقش های مختلف و رفتارهای مختلف را تجربه می کند و سپس آنها را به یکسو می نهد. آنگاه دوباره آنها را تدارک می بیند تا از نو تجربه کند. تصور از خود و خودسنجی یعنی تعیین ارزشهای خویش از اشتغالات اصلی فرد در این مرحله است.

به عقیده اریکسن، اگر نوجوان احساس کند که تحولات تاریخی، هویت تازه وی را به خطر می اندازند، برای حمایت از جنبش های ملی گرای تندرو یا نژادپرست آماده می شود. جنبش هایی که در آنها هویت شخصی لرزان وی با هویت گروه مشته می شود.

1- Autonomy

2- Shame

3- Doubt

4- Initiative

5- Guilt

6- Accomplishment

7- Inferiority

8- Identity

9- Role confusion

"فصل چهارم"

کار و زندگی و مسائل اجتماعی و اقتصادی

مرحله ششم

پس از آنکه نوجوان به کسب هویت خود نایل آمد می‌کوشد که آن را در مقابل دیگران تقویت نماید. آن وقت است که برای صمیمیت و سرمایه‌گذاری در این راه آماده است بدون آنکه خطر مستحیل شدن در دیگری در کار باشد (مردم آمیزی)^۱ در برابر مردم گریزی^۲.

(مرحله هفتم) پدید آوردن زندگی^۳ در برابر دراکد ماندگی^۴ معروف احساسی است که فرد در به راه انداختن فعالیت خود برای نسل آینده دارد. در این مرحله مفهوم تولید و خلاقیت بسیار مهم است. در این مرحله انسان جزء گروه سنی افرادی می‌شود که جامعه را اداره می‌کنند و این امر خود متضمن قدرت رهبری و مسؤولیت است.

حتم بالاخره آخرین مرحله در نظام اریکسن احساس شکستگی^۵ در برابر نومیدی^۶ است. شخصی که دارای تمامیت شخصی است نباید هیچک از کارهایی را که در زندگی انجام داده است با نومیدی بنگرد و باید دارای این احساس باشد که اگر قرار بر تکرار آنها می‌بود دوباره به همان شیوه عمل می‌کرد (منصور، دادستان ۱۳۷۳).

از نظر اریکسن شخص سالم کسی است که هشت مرحله را بدون بحران طی کرده باشد. البته وی معتقد است که شخصیت سالم به این معنا یک طرح آرمانی است و شخصیت به این معنا هیچگاه پیدا نمی‌شود. انسانهای سالم کسانی هستند که احساس شرم، عدم اطمینان و بی‌کفایتی کثری دارند و اشخاص ناسالم از نظر روانی کسانی هستند که این بحرانها را حل نکرده‌اند.

۲-۳- چرا زندگی سیاسی گاهی شخصی می‌شود؟

از نظر اریکسن سیاستمدار کسی است که زندگی سیاسی را شخصی کرده است. چون سلطه سیاسی همیشه به مفهوم شخصی کردن سیاست نیست. برای نمونه در زندگی اجتماعی سیاسی معاصر وقتی که یک رئیس جمهور به قدرت می‌رسد، مدتی ریاست می‌کند و سپس از صحنه ریاست خارج می‌شود در این حالت سیاست را شخصی نکرده است زیرا او در بین نهادهای از پیش تعیین شده قدرت را بدست گرفته است این نهادها هستند که شخصیت

1- Intimacy
4- Stagnation

2- Isolation
5- Maturity

3- Generativity
6- Despair

۸۷

رئیس جمهور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

ولی بحث اریکسن در این رابطه است که چگونه زندگی سیاسی شخصی می‌شود یعنی وقتی یک شخصیت سیاسی می‌آید کل زندگی اجتماعی شکل شخصیت او را به خود می‌گیرد و کاملاً غیرنهادینه می‌شود. به طور کلی می‌توان گفت چهار بحران اولیه از نظر اریکسن، خیلی تعیین کننده است هم در شخصیت فرد هم در پیدا کردن راه‌حلهای بعدی.

در رابطه با زندگی سیاسی، اریکسن معتقد است که رهبران سیاسی، انسانهای سالمی که دارای این هشت ویژگی باشند، بنابراین اریکسن می‌خواهد زندگی سیاسی رهبران را به تجربیات دوران کودکی آنها نسبت دهد. به نظر او سیاسی شدن فرد ناشی از عدم حل بحران هویت است و هر اندازه بحرانهای قبلی کمتر حل شده باشند شخصیت سیاسی افراطی‌تر می‌شود و هرچه این بحرانها ناشی از بحرانهای بعدی باشند شخصیت سیاسی، کمتر افراطی می‌شود (اریکسن ۱۹۵۰).

اریکسن معتقد است که ویژگیهای شخصی با برخی ویژگیهای تاریخی ترکیب می‌شود و زندگی سیاسی را شخصی می‌کند. وی معتقد است اگر فردی هم‌ریک از بحرانهای هشتگانه را با موفقیت پشت سر نگذارد، بخصوص چهار بحران اولیه که در قدرت طلب کردن فرد دارای اهمیت زیادی هستند، شخص برای کسب حرمت و احترام به داخل جامعه روی می‌آورد و برای کسب احترام از طریق جامعه، میزانی از قدرت لازم است. پس این افراد در دوره‌هایی که دارای ویژگیهای خاصی است سر از قدرت طلبی درمی‌آورند و ترکیب این دو ویژگی موجب می‌شود که سیاست شخصی شود. در این مورد از سه شخصیت سیاسی (هیتلر، لوتر و گاندی) نام می‌برد، که در اینجا به طور خیلی مختصر به زندگی هیتلر اشاره می‌شود.

هیتلر دارای احساس عدم امنیت مطلق بود. پدرش دائم الخمر بود و هیتلر را مرتباً تنبیه می‌کرد. عشق و مهری که نیازهای فرد را تأمین کنند در خانواده وجود نداشت. از این افراد در آلمان زیاد بودند اما جایی که فرد با زندگی سیاسی تلفیق می‌شود برای همه وجود نداشت.

آلمان بعد از جنگ جهانی اول دارای خصوصیاتی بود که نوع بزرگ شده ویژگیهای هیتلر بود. در این هنگام آلمان هویت ملی‌اش مخدوش شده و شکست خورده بود. پیدایش گروههای اجتماعی متعارض و احزاب گوناگون و درگیر، جامعه آلمان را در وضعیت نابسامانی و ناامنی و بی‌هویتی قرار داده بود.

هیتلر به دنبال کسب قدرت بود. وقتی صحنه‌های سیاسی آلمان را مشاهده کرد داروی درد خود را در درمان آلمان جستجو کرد. پس با احیای ناسیونالیسم آلمان و نژادپرستی در پی اعطای هویتی بود که آلمان مدتها آن را از دست داده بود.

کاربرد و اهمیت سیاسی در مسائل امنیتی
این واقعیت که در جوامع امروزی مردم درباره سیاست صحبت می کنند نشان می دهد که سیاست در زندگی شخصی آنها نقشی دارد که صحبت کردن درباره آن این نیاز را برآورده می کند. موضوع صحبت افرادی که به دور هم جمع می شوند هر چه باشد، سیاست، جوك، فیلم و یا ورزش، آنچه مسلم است این است که درباره کسانی صحبت می شود که همه با آنها آشنا هستند. اینها شبه گروه اولیه ای است که به وسیله رسانه های همگانی شکل گرفته است.

در برخی از محافل، صحبت از سیاست این خصلت را دارد: سیاست حوزه ای است از تجربه مشترک که افراد درباره آن مطلع هستند. کسی که از سیاست سر در نیاورد، جزء گروه محسوب نمی شود. کسانی که اطلاعاتی درباره سیاست دارند به راحتی می توانند با دیگران درآمیزند.

ولی چرا، در میان این همه موضوع درباره سیاست صحبت می شود؟ برای آنکه داشتن نظر درباره مسائل سیاسی و مملکتی برای افراد جز لذت برحرفی درباره امور، دلایل دیگری هم دارد. در غیر این صورت چرا افراد باید وقت خود را صرف کسب اطلاع درباره مسائل سیاسی یا اجتماعی کنند (درباره هزینه اطلاعات سیاسی نگاه کنید به داونز^{۱۸}، ۱۹۵۷). کارکردهای روان شناختی افکار عمومی را برای کسانی که صاحب آن هستند، می توان به سه دسته تقسیم کرد: کارکرد ادراکی، کارکرد همسان سازی، و رفع تنش درونی (اسمیت^{۱۹}، برنر^{۲۰} و وایت^{۲۱}، ۱۹۵۶).

کارکرد ادراکی

داشتن نظر و عقیده فرد را قادر می کند که اطلاعات جدید را تفسیر کند. مثلاً چند سال پیش با خواندن این خبر که «دو زن متخصص بیماریهای خونی آلمان غربی به مسکو رفتند» ممکن بود شخص به این نتیجه برسد که یکی از رهبران شوروی بیمار شده است. این استنتاج که بخشی از آن درست و بخشی هم نادرست از آب درآمد، از نظرانی که درباره نظام سیاسی شوروی و خبرسان غربی وجود داشت، سرچشمه گرفته بود. این فکر درباره نظام سیاسی شوروی وجود داشت که به شدت قشر بندی شده است، و نخبگان سطح بالا از امکانات پزشکی زیادی برخوردارند و مهارتهای پزشکی در برخی از رشته ها در شوروی به اندازه غرب پیشرفت نکرده است.

مسئله درست بودن یا نبودن این موضوع نیست. مسئله این است که این خبر باعث

شد تا شخص از میان فرضیه های زیاد این یکی را برگزیند. شاید متخصص خون آلمان برای استراحت به شوروی رفته بود. شاید رفته بود در کنگره ای شرکت کند، شاید برای آشنایی با پیشرفتهای رشته تخصصی خود در شوروی به این سفر رفته بود، و دهها شایعه دیگر. هیچ کدام از این شایعه ها به ذهن افراد نیامده بود. و این به خاطر آن بود که نظام خبری قبلاً چیزی درباره امکان استراحت افراد در مسکو مطالبی منتشر نکرده بود، و با تا به حال گفته نشده بود که پزشکی آلمان می تواند چیز تازه ای از پزشکی روس فراگیرد. بعدها معلوم شد که بیمار يك شخص سیاسی نبوده بلکه ژنرال ارتش بوده است. در این صورت اطلاعات قبالی باعث شد تا آن شخص حدیثی تا حدی درست از آب درآید. به معنای این شخص از پیشداوری خود استفاده کرده بود. متون افکار عمومی درباره پیشداوریها مطالب زیادی دارد. ولی درباره رابطه میان برخی از وجوه پیشداوری و استنتاج از پاره ای شواهد چیز زیادی وجود ندارد.

واضح است که هیچ وقت نمی توان اطلاعات کاملی برای این عمل فراهم کرد. ما همیشه با استنباطهای احتمالی از پاره ای شواهد عمل می کنیم. وقتی صدای زنگ تلفن را می شنویم به طرف آن می رویم، در حالی که ممکن است این صدای زنگ تافنی باشد که در برنامه تلویزیونی یا رادیویی به صدا درآمده است. از این جهت ما در تمام اعمال خود، براساس پیش فرضهایی عمل می کنیم. به زبان ساده تر ما این پیش فرض را پیشداوری می خوانیم، برای آنکه یا بگوییم که در برابر شواهد بدهی نیازی به تفسیر نیست یا مجازات افراد باید براساس عضویت به گروه یا طبقه ای که بدان تعلق دارند، تعیین شود. اینکه بگوییم افریقاییها مردمان تنبی هستند به عنوان پیشداوری قابل سرزنش است. اگر شواهد نشان دهد که این تصور باطلی است یا (حتی اگر از نظر آماری هم مستدل باشد) نوع شغل و ارتقای شغلی افراد به خاطر تبعیض این امارات، براساس شایستگی خود آنها نباشد، بیزاری از چنین پیش داوریها نباید ما را از این حقیقت غافل کند که همه ما با افکار قالبی می اندیشیم، و این به خاطر تنگی فرصت تصمیم گیری و محدودیت ذهنی است که چاره پذیر هم نیست.

مفهوم افکار قالبی برای اولین بار به وسیله والتر لیپمن^{۲۲} در سال ۱۹۲۲ در کتاب مشهورش افکار عمومی در مورد افکار عمومی به کار گرفته شد. کتاب لیپمن یکی از

22. W. Lippmann

بخشهای اصلی و مهم ادبیات نوین علوم اجتماعی است، که به وسیله افرادی نوشته شده است که می توان آنها را منتقدان تجربی نظریه دموکراسی نامید: وبر^{۲۳}، پارتو^{۲۴}، موسکا^{۲۵} (۱۹۳۶)، کارل بکر^{۲۶} (۱۹۴۶)، شومپتر^{۲۷} (۱۹۴۲)، برلسون^{۲۸}، لازارسفیلد^{۲۹} و مک فی^{۳۰}. همه اینها به تفاوت میان هنجارهای کلاسیک ایدئولوژی دموکراسی درباره اینکه شهروند چگونه باید تصمیم بگیرد و شیوه ای که او در عمل تصمیم می گیرد، اشاره دارند.

تمام این کتابها به نوعی به این انسان پوشالی با تعریفی که فلاسفه سیاسی عقلگرا مثل روسو، لاک و جفرسون از انسان دموکراتیک آلمانی ارائه داده بودند، حمله کردند. ارائه دهندگان نظریه دموکراسی درباره طبیعت بشر آن قشرها هم ناواقع بین نبودند، ولی تا حدی این انتقاد هم وارد است. برای مثال روسو معتقد بود که جامعه تا آن درجه آزاد است که امکان مشارکت مستقیم شهروندان در تدوین قانون وجود دارد، و هر شهروند به هنگام تدوین قانون نه سود خود بلکه اراده عموم را در نظر می گیرد. تصویر جامعه ای که افراد آن با هر موضوعی با عینیت مواجه می شوند و به قضاوت درست نائل می شوند، و براساس آن رای می دهند، در برابر پژوهشهای تجربی درباره شیوه عمل احزاب و افراد در انتخابات، به سرعت اعتبار خود را از دست داد، زیرا مردم در واقعیت به این صورت عمل نمی کنند. آنها غالباً تبیل، کم اطلاع، بی علاقه به یادگیری، و دارای پیشداوری در مورد مسائل هستند و بیشتر در این فکرند که حکومت برای آنها چه می کند و نه آن که آنها برای حکومت چه می کنند.

وبر برخلاف تصور جامعه انیمستی که در آن فرد به طور مستقل عمل می کند و به طور عاقلانه منافع جمع را در نظر می گیرد، براساس شواهد تاریخی بر نقش مهم رهبر در دموکراسی تأکید کرد. وبر کشف کرد که نقش رهبران برجاذبه (کاریسماتیک) در دموکراسی بیش از هر نوع نظام دیگر است. میکلز^{۳۱} (۱۹۱۵) در مطالعه موردی روی سوسیال دموکراسی آلمان نشان داد که این نوع رهبران چطور صاحب منافع خاص خودشان می شوند. لیمن از این هم فراتر رفت و گفت که مردم به رهبری نیاز دارند.

- | | | | |
|---------------|--------------|----------------|---------------|
| 23. Weber | 24. Pareto | 25. Mosca | 26. K. Becker |
| 27. Shumpeter | 28. Berlsion | 29. Lazarsfeld | 30. MacPhee |
| 31. Michels | | | |

مردم معمولی غالباً به مسائلی فکر می کنند که خارج از حوزه سیاست است و به طور سطحی به کمک چیزی که می توان آن را افکار قالبی یا کایشه ای نامید خیلی زود به نتایج سیاسی می رسند. لیمن هم مثل اکثر کسانی که در این مورد از دموکراسی به انتقاد پرداخته اند، با این نوع ابزار سطحی تصمیم گیری مخالفت کرده است و به این مهم می پردازد که چگونه باید توده را با واقعیهایی که برای تصمیم گیری عقلایی لازم است آشنا کرد و چگونه باید نخبگان خردمند آنها را آموزش دهند.

برلسون، لازارسفیلد و مک فی (۱۹۵۴) انتقاد از نظریه دموکراسی را، با تأیید نظرات تجربی لیمن و سایرین به کمک مطالعه دقیق رفتار رای دهندگان به هنگام انتخابات ریاست جمهوری، یک گام به جلو بردند، ولی از ادبیات قبلی شروع کردند که ارزشهای کارکردی مثبتی در شیوه عمل شهروندان مشاهده می کرد.

برلسون و همکارانش می گویند که رخوت و بی تفاوتی مردم عادی به نوبه خود سبب می شود که جامعه با درگیریهایی ایدئولوژیک از هم متلاشی نشود. بررسیهایی که درباره تبلیغات انتخاباتی شده است نشان می دهد که شهروندان مطاع از نامزدهای خود شدیداً طرفداری می کنند و با بحث و گفت و گو کمتر نظر خود را تغییر می دهند. اگر جامعه ای تنها از چنین افراد بااطلاع و صاحب نظر تشکیل شده باشد، دائماً دستخوش ناآرامی و زدوخوردهای عقیدتی می شود. این واقعیت که در هر موردی خاص، بخشی از شهروندان نسبت به آن بی تفاوت هستند، باعث می شود تا عرصه به ایدئولوژیهای صاحب تعهد که تلاش می کنند تا حمایت اکثریت افراد غیرمتعهد را به خود جلب کنند، تنگ شود و جامعه تا حدی ثبات و آرامش خود را حفظ کند.

انتقاد از عملکردهایی خام اندیشانه درباره نظریه دموکراسی با بائر^{۳۲}، پول و دکستر^{۳۳} (۱۹۶۳) و توصیفی که از رفتار مبلغان پارلمانی، نمایندگان کنگره و سایر سیاستمداران ارائه دادند، باز هم چند گام به پیش رفت. شواهدات نشان داد که همان ساده کردن بیش از حد مسائل، تصمیم گیری آبی، و افکار قالبی که در میان مردم عادی رایج است و لیمن آنها را تحقیر می کرد، در بین این نخبگان هم رایج است. هیچ سیاستمداری در این دنیای پرمشغله و پر مسئله نمی تواند تصمیمی بگیرد مگر با توسل به افکار قالبی. نمایندگان مجلس گرفتار که در سال باید صدها لایحه و تصویب نامه و گزارش را

32. Bauer 33. Dexter

بررسی کنند، ناگزیر از روشهای سریعی برای دادن رای استفاده می کنند. آنها معمولاً با یکی از جناحهای فکری موجود در مجلس همدستان می شوند و در رای دادن از همکاران خود در این جناح پیروی می کنند؛ و سعی می کنند روشهایی کمتر وقتگیر برای این نوع تصمیمها پیدا کنند. آنها هم مثل سایر شهروندان درباره هر موضوعی نمی توانند از نو بیندیشند، و مجبورند با استفاده از نظرات قبلی آنها را طبقه بندی کنند و درباره مسائل تازه تصمیم بگیرند.

کارکرد شناختی افکار عمومی فراهم کردن چارچوبی است برای قضاوت درباره مسائل تازه. مثلاً اگر کسی موافق آزادی فعالیتهای اقتصادی باشد، به لایحه واگذاری صنایع به بخش خصوصی هم رای مثبت می دهد. بدون داشتن مجموعه ای از نظرات که می توان آنها را افکار قالبی دانست، هیچ کس نمی تواند در این دنیای پرشتاب و پرحادثه کاری انجام دهد.

با این همه افکار قالبی همیشه نادرست نیستند، ساده نگری بیش از حد آنهاست که باعث خطا می شود. نارسایی یکی از خصایص افکار قالبی است که امری است اجتناب ناپذیر.

افکار قالبی، مثل ضرب المثلها، خصلت دیگری هم دارد: به صورت جفت متضاد ظاهر می شوند، که هر کدام آنها به خاطر ایهامی که دارد نمی تواند در ذهن انسان بدون تضاد با یکدیگر جایگزین شود. مثلاً افکار قالبی که درباره آلمانی وجود دارد، حاوی نساوی در سختکوشی، اقتدارطلبی و سختگیری است، ولی در عین حال افکار قالبی درباره آلمان «راحت بودن» را هم انفا می کند. افکار قالبی که درباره چین وجود دارد از یکسو چینی را حیله گر، بیرحم، غیر قابل فهم می داند، یعنی فو مانچو و از سوی دیگر، او را دارای خردمندی، کنفوسیوس می داند (اسپاک، ۱۹۵۸). از یکسو او را با کارد سرخ خشن و متعصب و از سوی دیگر با کشاورز سختکوش، صرفه جو و بلندپرواز هسان می پندارد. وجود چنین افکار قالبی متضاد امکان می دهد که هر واقعیت تازه ای به صورت غیر قابل فهم و «طبیعی» پذیرفته شود، زیرا هر واقعیتی با یکی از این دو تصویر متضاد جور درمی آید. افراد به ندرت عادت به انتقاد از خود دارند تا درباره این تضادهای افکار قالبی بیندیشند و تلاش برای اشی دانستن آنها نکنند.

برای نشان دادن این الگوها تنها کافی است به کشورهایی یا گروههایی بیندیشیم که در اثر تغییر جو سیاسی، طرز تلقی ما هم نسبت به آنها ناگهان دگرگون شده است. مثلاً

بد نیست تصویری را که آمریکاییها از چینها و ژاپنها داشته اند مورد مطالعه قرار دهیم. در سالهای ۱۹۳۰، ژاپن از دید آمریکاییها مهاجم بیرحمی تلقی می شد که مردم قهرمان چین در برابر آنها شجاعانه از میهن خود دفاع می کنند. در جنگ دوم جهانی، تصویری که آمریکاییها از ژاپنها داشتند، خلیانهای کالیکاس از جان گذشته و متعصب و موجهای انسانی بود که جان خود را در هجومهای جمعی از دست می دادند. چینها برعکس مردمانی بودند صبور، رنجبر، پرکار و دارای خصایص اخلاقی بالا. پس از جنگ که چین به اردوی کمونیسم پیوست و ژاپن به کشوری مرفه و صلحجو تبدیل شد، همه چیز تغییر کرد. این بار ژاپنی به مظهر پرکاری و استقامت تبدیل شد و چین به بیرحمی، تعصب و بی عقلی مشهور شد که به صورت امواج انسانی در جنگ حمله می کند.

چنین تصاویر دوگانه ای با شخصیت دوگانه ای که روان شناسان به هنگام تعبیر خواب و تخیلات به آن اشاره دارند شبیه است. در رؤیا، پریهای خوب و بد وجود دارند که هر دو آنها با احساسی که فرد به مادر خود دارد، مادر خوب و مادر بد (فرود، ۲، ۱۹۵۵)، بستگی دارد. همین اصل در افکار کلیشه ای در سیاست حاکم است. خوب و بد با تبدیل به دو تصویر جفت ولی مجزا در يك تعادل روان شناختی قرار می گیرد (هایدر، ۲، ۱۹۵۸: مک گویر، ۳، نیوکامپ، ۲۷، تاننهام، ۳۸، ۱۹۶۸).

بنابراین بدین صورتهای متفاوت است که عقاید قبلی در فرد برای تفسیر اطلاعات تازه مورد استفاده قرار می گیرد.

کارکردهای هم هویت سازی افکار عمومی

عقایدی وجود دارد که هارولد لاسول^{۳۴} (۱۹۳۵) آنها را نمادهای اینهمانی می نامد. این بدان معنی است که داشتن فلان عقیده برای آن است که فرد خود را با گروهی هم هویت کند.

علاوه بر تنهایی، دلیل دیگری هست که چرا ما غالباً زمانی که می توانیم دیدگاه بیدار فاشتری را دنبال کنیم، به افکار قالبی خود می چسبیم. نظامهای افکار قالبی محور عادات شخصی و دفاع از موقعیت خود را در جامعه تشکیل می دهند (لیبن، ۱۹۲۲).

34. Fraud 35. Heider 36. McGuire 37. Newcomb
38. Tannenbaum 39. Harold Lasswell

بسیاری از رای دهندگان در انتخابات نه بر مبنای اصول حق و عدالت بلکه بر اساس «سود» گروهی که بدان تعلق دارند، یعنی گروه خودی رای می دهند (برلسون، ۱۹۵۴). عقاید نقش دیگری هم دارد؛ و آن تسهیل، قطع یا حتی حفظ روابط فرد با دیگران است... با بافتناری بر دیدگاههای خاصی که شخص هویت خود را نشان می دهد یا خود را از گروههای مرجع دیگر جامعه متمایز می سازد (اسمیت، بروئر و زایت ۱۹۵۶). نقش هویت اجتماعی در افکار عمومی با چیزی نشان داده می شود که بدان انگیزه پژوهی^{۴۱} می گوئیم.

در حالی که درباره روایی و درستی اغلب پژوهشهایی که در این حوزه انجام گرفته تردید است، ایده اصلی، ایده جالبی است. پژوهش درباره انگیزش، مطالعه ای است برای مقاصد تبلیغات تجارتي و بازاریابی، درباره تصوراتی که مردم از کالا یا مصرف کنندگان آن دارند. مثلاً سیگارها با هم تفاوت چندانی ندارند ولی هر کمپانی سازنده سیگار سعی می کند که تصویر خاصی از سیگار خود ارائه دهد: یکی زمخت و مردانه، دیگری ممتاز، سرحلی نرم و زنانه. انتخاب مصرف کننده بستگی به این دارد که او خود را چگونه می بیند و می خواهد دیگران او را چگونه ببینند. خرید در اینجا نوعی کسب هویت است که افراد سعی می کنند با آن نشان دهند کی هستند (دیشتر^{۴۲}، ۱۹۶۴).

در گروهی نمادهای هویت بخش خود را دارد. این نماد می تواند شعار یا پرچم یا لباس یا کمانی باشد که شخص به کار می گیرد و همه نشانگر وابستگی او به گروهی خاص است. اعتقادات هم می تواند مثل پرچم یا شعار نماد هویت بخش باشد. ساختار ایدئولوژیکی پذیرفته شده برخی از باورها را با سایر اعتقادات هماهنگ می سازد. افراد از باورهایی که موجب شکاف بین آنها و گروهی که بدان تعلق دارند می شود اجتناب می کنند (هاینر، ۱۹۵۸؛ فرومن^{۴۳}، ۱۹۶۲؛ ابلسون^{۴۴}، ۱۹۶۸).

رفع تنش درونی

یکی از مهمترین دستاوردهای روان شناسی سیاسی این است که مردم در صحنه سیاست نمایش روانی را اجرا می کنند که در تخیلات زندگی خصوصی آنها اهمیت دارد. همان طور که تخیلات در روان ناآگاه، رؤیا، ادبیات و اسطوره خود را متجلی می کند، ایدئولوژی

سیاسی و رفتار هم می تواند مستثنا شود. پیشگام کاربرد نظریه های فروید در رفتار سیاسی هارولد لاسول (۱۹۳۰) است که در کتابش *اسیب شناسی روان و سیاست* مواردی تاریخی درباره عده های سیاستمدار شرح می دهد که کارشان به روان درمانی کشید. بعد از او اریک اریکسون^{۴۵} شرح حال روانی آدولف هیتلر (اریکسون، ۱۹۶۴)، جرج برناردو شاو، مارتین لوتر و مهاتما گاندی (اریکسون، ۱۹۶۹) را به رشته تحریر درآورد.

تحلیلهای روان-بویایی ممکن است بتواند نقشی را که مردم در سیاست برای بازی انتخاب می کنند و نمادهای ایدئولوژیکی را که بدانها احساس تعلق می کنند، روشن کند. لاسول (۱۹۳۶) در آثار اولیه خود روی انگیزشهای ناآگاه برای ایفای نقشهای سیاسی، نخست میان آنها که وارد سیاست می شوند و آنها که نمی شوند، فرق می گذارد، و سپس کسانی را که وارد سیاست می شوند به دو دسته تقسیم می کند: آنها که نقش هیجان آفرین^{۴۶} دارند و آنها که نقش سازمان دهنده. واژه هیجان آفرین و سازمان دهنده در اینجا در معنی تحقیرآمیز آن به کار نمی رود. منظور نویسنده از هیجان آفرین کسی است که احساسات مردم را تحریک می کند و هیجان می آفریند. هیجان آفرین با استفاده از خطابه های پرشور، حمایت مردم را جلب می کند و شور برمی انگیزد. سازمان دهنده کسی است که روی گروههای کوچک کار می کند تا با فراگردهای اداری به نتیجه برسد.

در مطالعات موردی لاسول معلوم می شود آنها که در سالهای شکل گیری شخصیت، تا حد زیادی از روابط با دیگران محروم مانده اند، بیشتر به ایفای نقش هیجان آفرین گرایش دارند. در حالی که افرادی که در این مورد کمتر محرومیت داشتند بیشتر به ایفای نقش سازمان دهنده متمایل هستند. روابط نزدیک با مردم در نقش، هیجان آفرین می خواهد روابط انسانی با فاصله را جبران کند. هیجان آفرین می خواهد فقدان روابط نزدیک با انسانها را با شور و هیله جمعیت جبران کند. او به جای برخورد مستقیم با مسائل مردم به نمادهای انتزاعی سیاسی متوسل می شود. سازمان دهنده برعکس سعی می کند با تماس رودررو با افراد به مشکلات و خواسته های آنها رسیدگی کند.

تمایز میان هیجان آفرین و سازمان دهنده را می توان همان طور که در شکل زیر آمده

44. Erikson 45. agitator

40. Motivation Research

41. Dichter

42. Froman

43. Abelson

است بصورت يك پيوستار نشان داد. در اینجا فقط نقش نظریه پرداز (تئورسین) هم بدان اضافه شده است.

— مارکس —

— استالین — — لنین —

— کاسترو —

— روزولت —

— مک کارتی —

— کندی —

— جانسون —

— نیکسون —

مدیر	سازمان دهنده	هیجان آفرین	نظریه پرداز
------	--------------	-------------	-------------

در اینجا سیاستمدار توانا قدرت حرکت روی این پیوستار را بیشتر دارد، در حالی که سیاستمداران معمولی فقط می توانند در نقشهای خاصی ظاهر شوند. ولی هر سیاستمداری در یکی از حوزه ها بیشتر توانایی دارد.

بنابر این معلوم می شود نقش کمر هبران سیاسی انتخاب می کنند، و تلاشی کمر جهت به حرکت در آوردن و شکل دادن به افکار عمومی می کنند، تا حدی به خاطر نیازهای ناآگاه روانی آنهاست. همین طور در افراد عادی پیوستن به جریان سیاسی، یا شرکت در تظاهرات و فعالیتهای سیاسی هریک نیازی را از جهت روانی ارضاء می کند.

لین⁴⁷ (۱۹۵۹)، اسمیت، برونر، وایت (۱۹۵۶) و دیگران پژوهشهایی درباره اینکه چرا مردم وارد سیاست می شوند انجام داده اند. یکی از مهمترین عوامل مشارکت در سیاست، نیاز به تعلق است. پیوستن به جمعیتی که همان آرزوها، همان ارزشها و نارضایتیها و برداشتها را در زندگی دارند که فرد دارد، باعث می شود فرد از تنهایی بیرون آید. به ویژه در بنین جوانی که شخص می خواهد هویت خود را در جامعه بعدست آورد، پیوستن به گروههای سیاسی یکی از شیوه های احساس تعلق و اینهمانی با دیگران است. نه تنها انتخاب نقش سیاسی به انگیزش روانی بستگی دارد بلکه انتخاب نمادها یا

ایدئولوژیها هم همین طور است (لین، ۱۹۶۹). معمولاً میان موضوعهای مورد علاقه فرد در زمینه سیاست نوعی همبستگی و پیوستگی وجود دارد. برخی از افراد به مسائلی مثل اخلاق و فساد اخلاقی حساسیت دارند. برخی نگران گسترش خشونت هستند، برخی به قدرت و ساطه می اندیشند و سرانجام عده ای از تمییز ناراحت هستند. پایداری در اشتغالات فکری به معنی انسجام و پیوستگی منطقی و یا انسجام گرایشها نیست. برای مثال مبارزین راه صلح را در نظر بگیریم. آنها به خاطر حفظ صلح حاضرند بچکنند، یعنی دو چیز که هماهنگی منطقی ندارند. حتی می توان این فرضیه را مطرح کرد که افراد یا گروهها درباره مسائل یک طور فکر می کنند ولی طور دیگری عمل می کنند. بارها شنیده ایم که آدمهایی مثل گوبلز یا گوربچف به سگها خیلی علاقه داشتند. این دوگانگی میان حرف و عمل چیزی است که در ادبیات روانکاوی «شکل گیری عکس العمل»⁴⁸ (فنیچال⁴⁹، ۱۹۴۵) نامیده می شود. شخصی که عکس العمل نشان می دهد، از خود در برابر محرکه های ناآگاه خود دفاع می کند و با رفتار افراطی خود می خواهد به خود و دیگران ثابت کند که چنین تمایلاتی ندارد. لاسول در مطالعات موردی خود به فردی اشاره می کند که تمایلات خشونت آمیز سرکوب شده ای داشت ولی برای پنهان کردن آن به صف هواداران صلح و آنتی پیوسته بود. فرد با رفتارهای عکس العملی می خواهد بار احساس گناهی را که به خاطر تمایلات شرارت آمیز خود احساس می کند از دوش بردارد و خود را به سایرین بیگناه نشان دهد. با این همه این نوع افراد نمی توانند باطن خود را همیشه مخفی کنند و گهگاه دست خود را رو می کنند. یکی از الگوهای عکس العمل عقاید که بیش از همه توجه پژوهشگران رفتار سیاسی را به خود جلب کرده، اقتدارگرایی⁵⁰ است. این مفهوم به وسیله آذرنو⁵¹ با کتاب مشهورش شخصیت اقتدارطلب و همین طور به وسیله فرنکل - برنزویک⁵² برای اولین بار مطرح شد. اقتدارگرایی الگوی رفتاری است که به کسانی اطلاق شده است که میل ناآگاهی به طغیان علیه پدر سختگیر و متعصب دارند، ولی با اتخاذ دیدگاهها و افکار قائلی مرسوم در زمینه اخلاق سنتی و زورگرایی و علیه کجروی، و مبارزه با قدرت حاکم، از خود در برابر این میل ناآگاه دفاع می کنند.

47. reaction formation

48. Fenichal

49. authoritarianism

50. Adorno

51. Frenkel Brunswik

بزرگترین درباره شخصیت‌های اقتدارطلب به وسیله این نویسندگان ناشی از تلاش آنها در شناخت روان‌شناسی ضدیهود و سایر اقلیت‌های قومی بود که منجر به ساختن مقیاس E شد. آنها مقیاس دیگری به نام مقیاس F برای سنجش نگرش‌های اقتدارطلبی، مانند در برابر هم قرار دادن افراد خودی و غیرخودی، قضاوت خشک درباره مسائل اخلاقی و حمایت از قسرت مستبدانه، ساختند. بعدها معلوم شد که میان این دو مقیاس همبستگی شدیدی وجود دارد. مقیاس F امروز به صورت یکی از رایج‌ترین مقیاس‌ها در علوم اجتماعی درآمده است که غالباً با سایر متغیرها همبستگی نشان می‌دهد.

یکی از مشخصات اقتدارطلبی و وطنپرستی افراطی یا شوونیسم است. همین‌طور معلوم شد که اقتدارطلبی در میان افرادی که از بیگانه قسرت دارند، و یا کسانی که کشور‌های دیگر را به کشور خود ترجیح می‌دهند و یا مردم آن کشورها را بیشتر مبادی اخلاق، یا متمدن‌تر یا مطلوب‌تر می‌دانند (پرلموتر^{۵۲}، ۱۹۵۶)، دیده می‌شود. این بیگانه‌گری‌ها همان تعارض روانی را در زمینه اقتدار دارند که وطنپرست‌های افراطی دارند، ولی خصومت خود را نسبت به اقتدار در کشور خود آشکارتر نشان می‌دهند. ولی به‌خاطر اقتدارطلب بودن، قدرت دولت را به‌طور عام نفی نمی‌کنند. آنها این تعارض را این‌طور حل می‌کنند که قدرت در سایر کشورها قدرت خوبی است که آنها هم خواهان آن هستند ولی در کشور خود آن را پیدا نمی‌کنند (نگاه کنید به ایزاک^{۵۳}، ۱۹۵۸ و پول^{۵۴}، ۱۹۶۵).

شکلی گیری عکس‌العمل یکی از راه‌های تخلیه روانی است. تصعید، برعکس، نوعی بیان محتر که با تمایل سرکوفته به صورت مقبول است. مثلاً فردی با تمایلات خشونت‌بار ممکن است به جای کنترل خود با وانمود کردن میل به صلح‌طلبی این تمایل خود را از طریق جانفشانی و رشادت بیش از حد در جنگ به صورت مردم‌پسند درآورد. تصعید معمولاً راه حل کمتر تعارض‌آمیزی است برای رهایی از تمایلات ناآگاه تا سرکوب کردن آن با عکس‌العمل ضد آن.

اغراق درباره نقش عوامل روانی مثل هر نوع جبرگرایی دیگر آسان است و این اغراق می‌تواند آن را بی‌ارزش کند. عقاید و ایدئولوژی‌های سیاسی تنها مین سائقه‌های روانی بیمارگونه نیست. پذیرش اینکه عوامل روانی تأثیر دارند به معنی آن نیست که همیشه این عوامل غلبه دارند. این نویسندگان هم مثل آرنو، لاسول، اریکسون، آلموند و غیره

نمی‌گویند که عقاید سیاسی تنها منشأ روانی دارند. این واقعیتی است که برخی وارد سیاست می‌شوند تا نیازهای روانی خود را ارضاء کنند، برخی دیگر به دنبال کسب قدرت یا ثروت هستند، و برخی هم به‌خاطر موقعیت حرفه‌ای خود دست به این کار می‌زنند. باید تأکید کرد که تضادی میان اینکه عوامل روان‌شناختی افکار عمومی را شکل می‌دهند و عوامل دیگری هم در آن واحد در شکل دادن آن در کارند، وجود ندارد. در برابر دیدگاه‌های بیشمار سیاسی که در برابر فرد وجود دارد، او آن دیدگاهی را انتخاب می‌کند که در آن واحد کارکردهای زیادی برایش داشته باشد. از این جهت هر عاملی چه روان‌شناختی، چه اجتماعی و اقتصادی تنها نقش محدودی دارد. هدف از پژوهش در علوم اجتماعی تعیین نقش هر یک از این عوامل است ولی این به معنی نفی سایر عوامل نیست (گرین اشتاین^{۵۵}، ۱۹۶۹).

در کنار عوامل روانی، درباره اینکه چرا افراد دیدگاه‌های خاصی را انتخاب می‌کنند، در میان نظریه‌های دیگر، یکی هم نظریه اقتصادی است. این نظریه برمی‌گردد به نظریه مارکس و حتی عقب‌تر. از ارسطو به این سو، در غرب تصور عام بر این است که دیدگاه‌های سیاسی دمکراتیک در جهت تأمین منافع طبقات زیرین است در حالی که نروتمندان آموزه‌های نخبه‌گرایانه را بیشتر می‌پسندند.

دلیلی برای تردید نداریم که اکثر عقایدی که درباره جمهور (Republica) وجود دارد در جهت منافع کسانی است که آن را تشکیل می‌دهند. واژه ایدئولوژی غالباً بیانگر دیدگاه‌های سیاسی است که به‌خاطر درست بودنش نیست که افراد بدان می‌گروند، بلکه به‌خاطر امتیازات گروهی است که با گرویدن به آن حاصل می‌شود (ماننایم^{۵۶}، ۱۹۴۰). هر ایدئولوژی طبقه حاکم توجیه‌های قدرت حاکمان را هم با خود دارد، از این جهت برخی آن را سوخت الهی تلقی می‌کنند، برخی دیگر قدرت جادویی حاکمان، یا ناشی از خواست و انتخاب مردم.

ایدئولوژی انقلاب در مقابل در صدد نفی مشروعیت طبقه حاکم و بناحق بودن آن است. این ایدئولوژی ادعای حمایت عامه مردم از انقلابیون را دارد، و اینکه آنها از طبقه حاکم اخلاقی‌تر، معتمدتر و قوی‌ترند و به‌طور خلاصه اینکه آنها برحق‌اند.

در اینجا باید توجه داشت که درستی و نادرستی يك عقیده يك چیز است و کارکردهای اجتماعی آن چیز دیگری است و نباید آن دو را با هم مخلوط کرد. دانشمند علوم اجتماعی بیشتر با کارکردنای عقاید سروکار دارد، ولی برای شهروند عادی درستی یا نادرستی آن بیشتر مطرح است.

شکل گیری افکار عمومی

برای آنکه فراگرد تصمیم گیری در جامعه بتواند انجام گیرد، باید امکانات بشمارى که برای عمل وجود دارد، به شمارى گزینه محدود تقلیل یابد تا بتوان از بین آنها یکى را انتخاب کرد. به عبارت دیگر در شکل گیری افکار عمومی، مسائل مبهم باید به مسئله‌ای روشن تبدیل شوند که عده‌ای با آن موافق و عده‌ای مخالف باشند، یعنی به مسئله‌ای دوقطبی تبدیل گردند.

راهی که می‌توان نگرشها و احساسهای گوناگون را به يك موضوع دوقطبی، که افکار عمومى بر محور آن شکل بگیرد و بحث و گفتوگوها آغاز شود تبدیل کرد در هر نظام سیاسى شکل خاصی دارد. جایی که در آن موضوع شکل می‌گیرد به‌ویژه با ساختار سیاسى جامعه مرتبط است. به‌طور کلی مقامات مسئول و سیاست‌گذاران، گروههای منافع (interest group)، کارشناسان، جمعیتها و سازمانها، مجالس مقننه و رسانه‌ها هر کدام در شکل‌دادن به موضوعها نقش دارند ولی به‌طور خلاصه فعالین سیاسى هستند که موضوعهای افکار عمومى را مطرح می‌کنند.

در اغلب کشورهای دارای نظام پارلمانی، بیشتر موضوع در مجلس عنوان می‌شود، در طرح مسائل در مجلس دولت، فراکسیونهای مجلس، رسانه‌ها و گروههای فشار یا احزاب و جمعیتها و غیره هر يك به نسبتى بر حسب نوع نظام سیاسى مشاركت دارند. در کشورهای با رژیم دموکراسى نقش رسانه‌ها و گروههای فشار و انجمنها و احزاب سیاسى زیاده‌تر است.

البته باید توجه داشت که هر موضوعی به موضوع بحث و گفتوگوی افکار عمومی تبدیل نمی‌شود، بلکه آن موضوعی به افکار عمومی تبدیل می‌شود که برای افکار عمومی جنبه حیاتی داشته باشد.

تبلیغات سیاسى

اتخاذ تدابیر و تدوین طرحها و اعمال شیوه‌هایی که القاء ایدئولوژی خاص یا تحکیم بنیانهای حاکمیت یا تلاش برای تغییر نظام موجود یا پیروزی در انتخابات و امثالهم منظور و اهدافشان را تشکیل دهند در صورتی که طرف خطاب و عمل آنها افکار عمومی باشد، تبلیغات سیاسى نامیده می‌شود.

تبلیغات سیاسى نیز ریشه در تاریخ دارد. از بدو تشکیل قومیتها و قبیله‌ها و حکومتها و بروز وسوسه‌های دولت براندازی و دست‌اندازی بسرزمینهای مجاور و دور و دورترها و بوجود آمدن رقابتها برای تسخیر مراکز قدرنها، هر وسیله مادی و معنوی مرسوم روزگاران بکار گرفته می‌شد تا ادامه جلوس برکرسی‌های فرمانروایی یا لزوم

جنگ و خونریزی و یا اخذ مالیات و باج و خراج و صدور هرگونه فرمان و انجام هر عمل و اقدامی موجه نشان داده شود.

و نیز قدرت نمایی و ترس بدل دشمن و مهاجم انداختن و فریب دادن آنها برای وصول به مقاصد توسعه طلبی یا دفع خطر و هرگونه زمینه سازی و تمهیداندیشی برای وصول به توفیقات مسلکی و مرامی و فراهم آوردن هواخواه و طرفدار از طریق انواع تبلیغات سیاسی متداول انجام می گرفته است و تاریخ تحولات اجتماعی جهان شاهد بسیاری از این چنین هاست.

اما این داستان بسیار پیچیده و مرموز و پرشاخ و برگ است و گاهی منطق حق یا باطل بودنش چنان پریشان و مغشوش می شود که تشخیص و تمیز آنها کار آسانی نیست زیرا مقولات حق و باطل خود نسبی و کلی و تفسیرپذیر است و بر حسب عادات و سنن و تجارب و اعتقادات و فرهنگ و منافع متفاوت اشخاص تعابیر گوناگون دارد. به هر حال تبلیغات سیاسی نیز مثل هرفن و حرفه ای کاربردها و کارایی های متفاوت و متضادی دارد آنجا که عقل و وجدان عمومی بر صحت پدیده و شالوده ای حکم می کند بدیهی است که تبلیغاتش نیز ضروری، مفید، حق و مشروع تلقی می شود و آنجا که قضاوت عمومی و تاریخ بر رد و نفی و ذم تفکر و نماد و مجموعه ای است تبلیغات آن نیز نامشروع، مضر، مخرب و ناحق محسوب می گردد.

از مشخصه های تبلیغات سیاسی وسعت میدان عمل و فراوانی دست آویزها و عوامل و ابزار آن است و این بدلیل حساسیت و جدی بودن بیش از حد موضوعات آن است. برای عرضه و فروش یک کالا اگر تبلیغات تجاری بکار گرفته نشود و یا تبلیغات انجام شده درباره آن سست و نارسا باشد نتیجه حاصله احتمالاً عدم سوددهی یا نهایتاً ضرر و زیان محدود مالی برای یک شرکت تولیدی یا بنگاه بازرگانی خواهد بود. اما در گستره تبلیغات سیاسی وضعیت دیگری حاکم است در این جا مسئله بود و نبود و تضعیف و تثبیت و صعود و سقوط رژیم ها، ایدئولوژی ها و قدرت های سیاسی مطرح است و فی المثل اگر در پشت مجموعه ای از برنامه های تبلیغات تجاری منافع کارخانه و تجارتخانه ای قرار دارد در ورای تحرکات تبلیغات سیاسی ارزشهای ایدئولوژیکی و قدرت های نظامی، سیاسی حزبی نهفته است.

در قرون اخیر بانوجه به کارکردهای تبلیغات در روند جنگها و انقلابات و تحولات سیاسی و اجتماعی دنیا دیگر اهمیت شایان تبلیغات سیاسی بر هیچ کس پوشیده نمانده است بطوری که از دیدگاه صاحب نظران و محافل علمی - ارتباطی اسحله تبلیغات سیاسی حتی از عامل نظامی نیز برنده تر و کارسازتر تلقی می شود.

تبلیغات سیاسی بمنزله ییمه شدن حضور طبیعی دولتها و ملتها در خانواده جهانی نیز بشمار می رود. گرچه این

حضورها و مقبولیت‌ها برحسب وقوع حوادث گوناگون شکننده و ناپایدار باشد. بهر حال ایجاد ارتباطات بین‌المللی و کسب وجهه و اعتبار جهانی ناگزیر باید از مجرای تبلیغات سیاسی عبور کند.

در نقد و بررسی تبلیغات سیاسی به یک عنصر مشخص برمی‌خوریم و آن این است که در این مجموعه، قانونمندی و فورمولبندی و طبقه‌بندی خیلی دقیق و از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد. ممکن است از زبان، ادبیات، علوم و فنون، هنرها، ارزشهای فرهنگی و اعتقادی و قومی و میهنی در تنظیم و تدوین برنامه‌های تبلیغات سیاسی استفاده گردد و برای توزیع و انتشار آنها از هر وسیله‌ای بویژه رسانه‌های جمعی سود برده شود. همچنین شیوه‌های خطایی و بیانی برای توزیع داخلی یا خارجی ممکن است متفاوت باشد چون باید با فضای فرهنگی و تربیتی و مقتضیات خاص محل مصرف هماهنگ باشد.

خطوط عبور جریان تبلیغات سیاسی را کاناالهای معین تشکیل نمی‌دهند این باران سیل آسا در همه جا می‌بارد و همه چیز و همه کس را در معرض بارش و ریزش خود قرار می‌دهد تبلیغات سیاسی ممکن است در لابلای یک سرود آهنگین برلب و در معنی برجان کودک کودکستانی بنشیند یا اذهان میلیون‌ها انسان را در تماشای یک فیلم تلویزیونی از باورهای یقینی خود مردّد یا تهی سازد این عجزوزه افسونگر در همه جا رخ می‌نماید.

تبلیغات سیاسی بصور مختلف و با اهداف مختلف و در درجات گوناگون در جهان معاصر ساری و جاری است. می‌توان از آن با یک اعلامیه و خبر رسمی و عادی یا ترفندها و شگردهای عجیب و غریب و ویرانگر و اندوهبار مثال آورد.

ایجاد و جهات سوء و زیانبارش که متأسفانه بخش اعظم آن را تشکیل می‌دهد از خطرناکترین بیماریهای شناخته شده خطرناکتر بوده و از هر پدیده زشت و متعفن و شومی نکبت‌بارتر است.

تبلیغات سیاسی مانند دیگر انواع تبلیغات با سلسله اعصاب و روان و ضمیر انسان‌ها که سرمنشاء همه حرکات و رفتار اوست سروکار دارد. هنگامی که این سرچشمه‌ها گل‌آلود و زهرآلود می‌شوند اندام و پیکره جوامع را خرد و متلاشی و مسخ و منفعل می‌کنند.

بزرگترین فاجعه قرن حاضر یعنی ظهور فاشیسم هیتلری با تبلیغات سیاسی وسیع و بی‌امان سردمداران حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان تحقق یافت و اکثریت ملت متمدن و پیشرفته‌ای را به غلط متقاعد ساخت که آنها نژاد برتر هستند و انسانهای زرد و سیاه و دگراندیش پست و مزاحم‌اند.

گوبلز وزیر تبلیغات رایش سوم عظیم‌ترین برنامه‌های تبلیغی را برای پرستش کیش شخصیت هیتلر بکار گرفت و این مرد مالیخولیایی را در مقام پدر ملت، حاکم مطلق و

خداگونه توصیف نمود. مطبوعات و رادیو و سینما یکسره در خدمت اهداف تجاوزکارانه نازی‌ها قرار گرفت. تظاهرات گسترده با شرکت انبوهی از مردم منسج شده و وفادار به پیشوا ترتیب می‌یافت فیلم‌سازان آخرین تکنیکهای هنری را در تهیه فیلمهای خبری از تظاهرات اعمال می‌کردند. فریادهای «هایل هیتلر» مردم و سخنرانی‌های پرشور پیشوا همه ظرفیت‌های گوش و ضمیر افراد را در تماشای فیلم پر می‌کرد.

چهره هیتلر به هنگام سخنرانی مصمم و اغلب با زمینه‌ای از نور و آسمان آبی نشان داده می‌شد. پرچم‌های الوان و نور و شعار و هورا صحنه‌های تظاهرات و فیلم‌های آن را تزئین می‌ساخت. تلخیصی از فصول مختلف کتاب «تبلیغات و سینمای آلمان نازی»^۱ چنین است:

«فیلمهای بلند داستانی نیز در دوران قدرت نازی‌ها با کمک مالی و نظارت وزارت تبلیغات تهیه می‌شد خود دکتر گوبلز تمام فیلمها را از پیش نمایش، آنها را ملاحظه می‌کرد هیچ فیلمی نبود که از کانال سانسور وزارت تبلیغات عبور نکرده باشد.

فیلم‌هایی که ذیلاً نامبرده می‌شود با خلاصه‌ای از مضامین آنها همه در دوران قدرت رایش سوم ساخته شده و به نمایش درآمده‌اند:

۱. کتاب تبلیغات و سینمای آلمان نازی (۱۹۴۵-۱۹۳۳) دیوید ولج - ترجمه حسن افشار - انتشارات نشر مرکز

- ۱- «حق دیرینه» در توجیه قانون انتقال موروثی مزارع.
- ۲- «محاكمه شورانگیز کازيلا» در تمسخر زندگی آمریکایی که از این رهگذر حمایت ضمنی آمریکا از تلاش‌های جنگی بریتانیا را بی اعتبار می‌ساخت.
- ۳- «باربارا» در دفاع از الحاق اتریش به آلمان.
- ۴- «من متهم می‌کنم» شرحی بر تلاش نازیها برای آسان‌سازی مرگ از کارافتادگان و درمان‌ناپذیران.
- ۵- «سیماب، جوان هیتلری» در ترغیب جوانان به پیوستن به حزب نازی و رویارویی آنها با والدینی که آنها را در این راه یاری نمی‌دهند و ضدیت با کمونیستها.
- ۶- «هان و ستمار» در نمایش اعمال قهرمانانه یک شهید نازی و مضمونهای اعتقادی که زندگی و مرگ او به آنها تقدس می‌بخشید و به دست آوردن و حفظ وفاداری طبقه کارگر.
- ۷- «خاک و خون» تبلیغ ایدئولوژیکی بخشی از مفاهیم ناسیونال سوسیالیستی، ترویج ایده یگانگی قومی و سیاسی، پیوند ناگسستنی خون با خاک و ارزش والای خاک برای کشاورزی و رشد اقتصادی و تصدیق تعصبات کهنه دهقانی و ترویج احساسات ضدروشنفکرانه.
- ۸- «جنگل جاویدان» بیانگر اعتقاد به نژاد ناب آلمانی، طعن به ارتش فرانسه که تعدادی از سربازان آن را مسلمانان الجزایری یا سیاهان آفریقایی تشکیل می‌دادند و انحطاط محتوم فرانسویان به علت آمیزش نژادی و هشدار به همه آلمانیها برای حفظ هویت آلمانیشان بعدها فیلمسازان نازی

با تهیه فیلم‌های خبری دیگری چنین القاء می‌کردند که سیاه‌پوستان آمریکایی به بافت اخلاقی جامعه آمریکا آسیب رسانیده‌اند.

۹- «المپیاد» ضبط چهارساعته بازیهای المپیک ۱۹۳۶ است که در برلین برگزار شد تدوین این فیلم دو سال طول کشید و در ۱۹۳۸ به نمایش درآمد. این فیلم از دو بخش «جشنواره خلقها» و «جشنواره زیبایی» تشکیل شده بود. ورزشکاران آلمانی در این مسابقات امتیازات بیشتری از سایر کشورها کسب کرده بودند. فیلم سرشار از مفهوم جوانی و طراوت و سلامت نژاد ژرمن بود.

۱۰- «بازگشت به خانه» در مهاجرت آلمانیها از لهستان و شرح مصائب آنها و ستم‌های لهستانیها و یهودیهای ددمنش و القای اندیشه لزوم فضای زندگی بیشتر برای آلمانیها. جنگ از وجوه مهم جهان‌بینی اساطیری نازی بود و ملت آلمان را می‌باید برای تحمل جنگهای درازمدت آماده نمود.

در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ هیتلر ۴۰۰ روزنامه‌نگار و کارشناس برجسته رسانه‌های دولتی را به مونیخ فرا خواند و نقش آینده آنها را در جنگ قریب‌الوقوع به ایشان آموخت. او در جمع آنها گفت: مطلقاً ضروری است که مردم آلمان از لحاظ روانی رفته رفته برای جنگ قریب‌الوقوع آماده شوند و برایشان روشن گردد که چیزهایی وجود دارند که برای تعیین تکلیفشان تنها از راه زور باید وارد شد، نه از راه‌های مسالمت‌آمیز.

و در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ گویلز برای سینما، مطبوعات و رادیو دستورالعمل صادر کرد مبنی بر اینکه نمایش سختی، بزرگی و بهای جنگ آزاد است اما از زیاده‌روی در نمایش واقعی جنگ که می‌تواند مردم را از جنگ ترسانیده و بیزار نماید باید پرهیز کرد. از آن پس فیلمهای خبری و داستانهای بسیاری درباره وقایع جنگ ساخته شد و به نمایش درآمد که القانات عمده این فیلمها، متجاوز نشان دادن طرف‌های جنگ و لزوم مقاومت در برابر آنها و پیروزیهای درخشان ارتش نازی بود.

مشهورترین اقدام تبلیغی نازیها برای تحقیر یهودیها و برانگیختن احساسات برضد آنها تهیه فیلم «یهودی سرگردان» بود که در سال ۱۹۴۰ به نمایش گذاشته شد. این فیلم براساس یک روایت مسیحی که می‌گوید به هنگام حمل صلیب توسط عیسی (ع) یک نفر جهود مزاحم او شد و سپس در مجازات او مقدر گشت که گرد جهان بگردد بدون آنکه چشم از آن فروبندد و دل از آن برکند، شکل گرفته بود. فیلم یهودیان در لهستان را نشان می‌داد که بسیار کثیف بودند و بکارهای دادوستد مکارانه مشغول بودند. گفتار فیلم آنها را قومی ویرانگر و حیل‌گر که چون موش به هر کجا که بروند باعث شیوع بیماری و خرابی و بدبختی می‌شوند توصیف می‌کرد.

از دیدگاه زمامداران آلمان نازی فقط رسیدن به اهداف غیرانسانی جهان‌بینی آنها اهمیت داشت و در این راه استفاده

از هر دو راه و زیر پا گذاشتن هر ارزشی روا بود.
در سال نخست جنگ گوبلز به کارمنداناش گفت:
«تبلیغات کاری به حقیقت ندارد، ما حقیقت را با کمک
به پیروزی آلمان پاس می‌داریم» و این سخن کوتاه و صریح
از «هانس اشتاین باخ» سخنگوی مطبوعاتی دفتر سینمایی
رایش سوم است که: «بگذارید جهان پیامزد که فیلمهای ما
پیک‌های جهان‌بینی ما هستند و در آلمان نمی‌تواند هنری
وجود داشته باشد که ریشه‌های استواری در جهان‌بینی ما
نداشته باشد».

آری حقیقت نزد آنها تنها پیروزی رایش بود و هنر وقتی
معنی پیدا می‌کرد که واگوی نیت و امیال پلیدشان باشد. و
بدین ترتیب در آلمان هیتلری همه چیز برای وقوع جنگی که
جز ویرانی بسیاری از سرزمین‌های آباد و کشتار بیش از ۵۰
میلیون نفوس و بالاخره شکست و رسوایی نازیها نتیجه‌ای
نداشت فراهم گشت.

از غرایب این است که چشم و گوش دنیا را آنهمه داد و
بیداد و هشدار و سمینار و سازمان و تعهدنامه و پیمان‌نامه و
قطعنامه برای خاطر نشان کردن خطرات جنگ و تجاوز و
سلاح هسته‌ای و میکربی و شیمیایی و لزوم از بین بردن و
محدود کردن آنها پر کرده است اما هرگز برای دفع و
محدودیت و مهار سلاح مرموز و مخرب تبلیغات
سوء سیاسی که زمینه‌ساز و مروج دروغ، جهل، جنگ و
ویرانی است هیچ نهاد و مجمعی تاکنون تأسیس نگردیده

است و شاید هرگز نیز در این باره اقدامی صورت نگیرد. زیرا
اولاً بطور کلی مقابله با جریانات فکری که مقولاتی بغرنج و
فرار و سیال هستند بسیار مشکل است ثانیاً گزینش ملاک و
معیار کیفیت جریانات تبلیغات سیاسی در جهانی که پراز
تضاد منافع و مصالح است آسان نیست و ثالثاً خلع این سلاح
افسونگر و کارآمد گویا که بمذاق هیچ کشوری خوش
نمی‌آید.

انواع تبلیغات سیاسی

تبلیغات سیاسی بدلیل عام بودن^۱ خصیصه آن و نیز بعضاً
ساری و جاری بودن مضامین آن در سایر فعالیتهای ظاهراً
غیرسیاسی نمی‌تواند در چند بخش و فصل مشخص
طبقه‌بندی شود. به عنوان مثال برگزاری یک نمایشگاه
صنعتی یا نمایشگاه تولیدات هنری و فرهنگی می‌تواند در
ذات خود حاوی پیام سیاسی نیز باشد. بدین معنی که بطور
غیرمستقیم تثبیت اوضاع سیاسی و قدرتمندی کشور برگزار
کننده نمایشگاه را ابراز کند.

با اعلام نتایج و فهرست آمار مربوط به هر نوع پیشرفت
امور کشاورزی و صنعتی و بازرگانی و بانکی و غیره و بهبود
کیفیت نظام انتخاباتی و قضایی و اداری و موارد مشابه
تلویحاً نشان دهنده ثبات سیاسی و مقبولیت و اعتبار نظام و
مدیریت سیاسی یک کشور نیز هست. با اینهمه بعضی
جهات و گونه‌های مختلف آن را حتی المقدور مختصراً

مورد بررسی قرار می دهیم.

تبلیغات سیاسی روا

همانطور که هر نوع تبلیغ سالمی اعم از تجاری، فرهنگی، اجتماعی از حقوق مسلم اشخاص و جمعیتها و دولتهاست، تبلیغات سالم سیاسی نیز حق دولتها و جمعیتهای سیاسی است. این گونه تبلیغات به منزله دفاع از آرمانهای انسانی و عملکردهای منطقی و حضور معقول در خانواده ملل است. بویژه در دنیای پرابهام معاصر که بسیاری از مسایل کشورها با بدبینی و سوء تفاهم نگرسته می شود و همچنین ملتها رفتارها و اقدامات دولتها و احزاب داخلی را با احتیاط ملاحظه و مطالعه می کنند ضرورت اعلام وقایع و مواضع و گزارش کارکردها و دفاع منصفانه از آنها اصولی و طبیعی است.

شرط اصلی در حقانیت تبلیغات روای سیاسی تهی بودن آنها از دروغ، نیرنگ و ترفندهایی که مخالف اخلاق و شئون انسانی است، می باشد.

تبلیغات سیاسی ناروا

مجموعه ای از تلاش ها و اقدامات تبلیغی که از هر وسیله و محملی برای تحقق بخشیدن به اهداف و اعمالی مغایر با آراء و تمایل اکثریت جامعه و مخالف با تعهدات ملی و بین المللی استفاده می کند تبلیغات سیاسی ناروا نام دارد.

درانجام و اجرای چنین تبلیغاتی معمولاً حقوق اساسی انسانها، قوانین مصوب و موازین عرفی و اخلاقی نادیده گرفته می شود. ترفندها و شگردهای بکارگیری در تبلیغات سیاسی ناروا فراوان و ظریف و پیچیده است که شمهای از آنها را شرح خواهیم داد.

شاخصه ها و شگردهای

تبلیغات سیاسی

روش ها و شگردهایی که در عرصه تبلیغات سیاسی جهان اعمال می گردد بنابه چگونگی اوضاع و احوال هر کشور و اهداف سیاست گذاران و مبلغین و ظرفیت های ذهنی و فرهنگی مخاطبین انتخاب می گردد.

عناوینی که ذیلاً شرح داده می شود مجموعه ای از شاخصه ها و روشهای تبلیغاتی است که بعضاً در تبلیغات سیاسی روا و برخی در تبلیغات سیاسی ناروا کاربرد دارد و پاره ای نیز می تواند شیوه هایی برای اجرای هر دو نوع تبلیغات روا و ناروا باشد. با این توضیح اینک به معرفی اصطلاحات و شیوه ها و شگردهای تبلیغات سیاسی می پردازیم.

۱- انتشارات

در مجموعه انتشارات تبلیغات سیاسی به طور کلی، اطلاعاتیه ها، بیانیه ها، مقالات و گزارشات و تفاسیر، اخباری

که مستقیم یا غیرمستقیم مفاهیم و مقاصد سیاسی را از قبیل تبیین و تبلیغ ایدئولوژی خاص و اعلام موفقیت‌های بدست آمده و رد نظریات مخالفین و امثالهم القاء می‌کند، جای دارد و نشر و پخش آنها به وسیله مطبوعات، رادیو و تلویزیون یا آگهی‌های توزیعی و الصاقی انجام می‌گیرد. کتابهایی که مضامین آنها تبلیغ سیاسی است نیز از این زمره است.

۲- خطابه

نطق و خطابه از ابزار تأثیرگذار همیشگی تبلیغات بوده است. چنانچه موضوعات جالب و پرمحتوی با کلمات و جملات زیبا و خوش‌آهنگ و بالحنی گرم و مطبوع ادا شود یقیناً توجه بیشتری را جلب می‌کند. در سخنرانی محتوی و شکل هر دو از اعتبار و اهمیت برخوردار است.

محتوی بدان معنی که اگر انبوهی از مطالب سست و بی‌ربط و بی‌منطق و مغایر با اصول و واقعیت‌ها را هر چند با صدای خوش و رعایت تکنیک‌های صوتی ایراد نمایم نمی‌تواند اثرات مطلوب و پردوام بجای گذارد اما ارائه موضوعات اساسی و صحیح و مفید در قالب خطابه‌های جالب و جاذب قطعاً نافذ و مقنع خواهد بود.

در تاریخ جنگ‌ها و انقلابات و مبارزات سیاسی ایران و جهان شواهد زیادی مبنی بر تأثیرات عظیم سخنان مهیج و شورانگیز ناطقین مشهور موجود است. بدیهی است که

سخنرانان موفق کسانی بوده و هستند که به اصطلاح نبض اوضاع و احوال مخاطبین و محل و موقع سخنرانی و بسیاری از شرایط و دقایق ذیربط را در دست داشته و ملحوظ داشته‌اند.

بدیهی است موقعیت ناطق، موضوع خطابه، شرایط محل ایراد نطق، کیفیت ایراد سخنرانی، زمان اجرای برنامه، چگونگی احوال و عقاید مستمعین، و سایر عوامل کوچکتر اما مربوط در بدست آوردن توفیق یا عدم آن در اجرای خطابه‌های سیاسی واجدا اهمیت هستند.

۳- تظاهرات

از برنامه‌های عملی تبلیغات سیاسی تشکیل دمونستراسیون، میتینگ، راهپیمایی و گردهمایی‌های بزرگ است، دربرگزاری تجمع‌های تظاهراتی در نقاط مختلف دنیا ملاحظات خاصی صورت می‌گیرد و عوامل و شرایط مختلفی در نظر گرفته می‌شود. میزان شور و اشتیاق و استقبال شرکت‌کنندگان در تظاهرات به ویژگی‌ها و خصوصیات بسیاری بستگی دارد. تظاهرات ممکن است دولتی و رسمی، ملی و مردمی، همگانی و فراگیر، حزبی و گروهی، صنفی و رسته‌ای، و حتی از نظر جنسی مردانه و زنانه باشد.

در هر نوع از گردهمایی‌ها با توجه به موضوع و هدف آن و خصوصیات شرکت‌کنندگان و چگونگی شرایط سیاسی

زمان برگزاری شعارها و احیاناً سرودهای مناسب انتخاب می‌گردد. سخنانی ایراد می‌شود و بیانییه‌هایی توزیع می‌گردد و قطعنامه‌هایی نیز قرائت می‌شود.

در هر تظاهراتی به تناسب معمولاً پرچم‌ها و تراکت‌ها و تصاویری حمل می‌گردد و حتی ممکن است شرکت‌کنندگان در تظاهرات از لباس و پوشش خاصی استفاده کنند، در هر حال یکی از عوامل مهم موفقیت در گردهمایی تعداد زیادتر شرکت‌کنندگان است و عامل مهم دیگر خودانگیزگی و خود جوشی و خود تمایلی شرکت‌کنندگان در اینگونه گردهمایی‌ها و راه‌پیمایی‌هاست.

۴- نمادین

یکی از شیوه‌های تبلیغ سیاسی که دارای اعتبار و حیثیت والای انسانی و سرشار از عواطف و احساسات پاک بشری است اعمال و اقدامات و تلاش‌هایی سمبلیک و نمادین است که نمونه‌های درخشان و بیاد ماندنی آنها در حافظه تاریخ مبارزات سیاسی، مذهبی، اجتماعی دنیا ثبت و ضبط است.

این شیوه در مقاطعی از تاریخ هر قوم و ملت به ظهور رسیده که اولاً مجریانش انسانهای پاک باخته و سلحشور و ایثارگر و مؤمن و وفادار به عقاید خود بوده‌اند که رسالت قطعی و حتمی خود را در ابلاغ پیام نجات‌بخش خویش می‌دانسته‌اند. و ثانیاً چنان عرصه را برای ایفای نقش

افشاگرانه و آگاهی‌بخش خود تنگ می‌دیده‌اند که راهی جز جانفشانی و بجای گذاشتن خاطراتی حماسی و جاویدان برای مخاطبین خویش نمی‌یافته‌اند.

در تاریخ معاصر و در جریان جنگهای آزادیبخش و نهضت‌های استقلال‌طلبانه و ضداستعماری و ضداستبدادی و ضدآپارناید در نقاط مختلف آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی، ایرلند، فلسطین و غیره بسیاری از قهرمانان ملی آگاهانه و داوطلبانه جان خود را در میان شعله‌های آتش یا زیر شکنجه‌های مرگبار یا بر سر حلقه‌های دار و مقابل جوخه‌های اعدام و یا در کوچه و خیابان در نبرد نابرابر با دشمن فدا کردند و با خلق حماسه‌های انسانی توانستند افکار عمومی جهانیان را به ندای حق‌طلبانه ملت‌های خود متوجه سازند. در دوران مبارزات علیه نظام سلطنتی در کشور ما نیز حرکت‌های حماسی و سمبلیک زیادی بمنصه ظهور رسید. زنان و مردان ایثارگری که با گفتن «نه» در مقابل دعوت به امضای ندامت‌نامه یا تقاضای عفو جان باختند اما مرگ آنها سکوت و دلمشغولیهای روزمره را شکست و با انتشار پیام‌های مظلومانه آنها دلها را به سوی اهداف و آرمان‌های ظلم‌ستیزشان جلب نمود. در انجام اینگونه تبلیغ عملی سیاسی نام و یاد نام‌آوران حماسه ساز در رسانه‌های جمعی، کتابها، فیلمها و بعضاً تابلوی خیابانها و میادین شهرها نقش می‌بندد و پیام‌های آنها تا اعماق گستره اذهان عمومی نفوذ می‌کند.

نسونه اعلا و باعظمت تاریخی تبلیغی عملی سیاسی - مذهبی، واقعه جانگداز عاشورا و داستان مجاهدات و از خودگذشتگی امام حسین (ع)، و یاران وفادارش می باشد که نتایج آن در سینه تاریخ می درخشد و الهام بخش آزادی خواهان بسیاری در مبارزه با ظلم در قرون متمادی بوده است.

۵- بمباران تبلیغاتی (جنگ روانی)

این اصطلاح رایج در سلسله اعمال تبلیغی است که منظور از آن بیان و بخش و نشر و نمایش تکراری واقعه یا وقایع و یا جهات و جوانب آنها از رسانه های جمعی است. معمولاً هنگامی که هدفی ارزشمند و کاری بزرگ و خطیر در پیش است مجموعه ای از برنامه های بمباران تبلیغاتی تهیه و تدارک می شود و علی الاصول مخاطبینی که در معرض این بمباران ها قرار می گیرند هر چند کوتاه مدت مسخ و منفعل می گردند. در جریان وقایع مهم قرن اخیر توسل به این شیوه از طرف قدرت های بزرگ و درگیر جنگهای سرد و گرم بسیار بوده است. غالباً در سیر و تداوم برنامه های بمباران تبلیغات سیاسی از ابزار گوناگون حتی مقولات فرهنگ و هنر نیز برای نشر ایدئولوژی و مقاصد سیاسی استفاده می شود. از خصوصیات این روش تکرار و تداوم و هجوم همه جانبه و هماهنگ و فراگیر اطلاعاتی ها و گزارشها و تفاسیر کلامی، تصویری و نوشتاری در رسانه های جمعی

است و تلاش براین است که در عرصه ارتباطات خبری موضوع مورد نظر یکه تاز و مطلق یا حداقل وجه غالب باشد.

لذا مخاطبین در مقابل تهاجم عیاران تبلیغات سیاسی - معمولاً امان و فرصتی برای تحلیل و تفسیر وقایع پیدا نمی کنند و تمیز و تشخیص صحت و سقم مطالب دریافتی بسیار مشکل می شود و اصولاً درگیرودار و هنگامه جنگ روانی عمدتاً اهرم ها و محک ها و معیارهای منطقی ذهنی افراد خنثی و غیر فعال و عقیم می گردند.

۶- شستشوی مغزی

این اصطلاح دارای بار معنایی متعدد است. مفهومی که گاهی در سطح عامه به آن عطف توجه می شود همان بمباران تبلیغاتی است، یا در مسایل پیچیدی روزمره فی المثل اگر کسی در مقابل صحبت و استدلال دیگری رأی و نظر خود را عوض کند گفته می شود که فلانی شستشوی مغزی شد یا بعضاً در افواه عمومی به اعمال شکنجه های جسمی و روانی برای گرفتن اقرار و اعتراف زندانی را شستشوی مغزی می نامند که این موارد مصادیق و معانی صحیح این اصطلاح نیستند. اما مفهوم واقعی شستشوی مغزی چیست؟

۱) تلاشی که برای جانشینی و القاء ایدئولوژی خاص و تفکر جدید بجای باورهای قبلی ذهنی زناتانی به عمل آید شستشوی مغزی نام دارد.

این شیوه غیر انسانی و بسیار اندوهبار و شرم آور است و تاکنون در سلسله گزارشات و اخبار رسانه‌های جمعی جهانی بویژه در نیم قرن اخیر مواردی از آن منتشر گردیده است و دولتهای خودکام، ای در گوشه و کنار دنیا متهم به انجام این عمل رذیله‌آمیز شده‌اند که صحت و سقم و چگونگی دقیق آنها چندان آشکار نیست.

به هر حال در مورد روشهای اجرایی این شیوه چنین مشهور است که در زندان با ایجاد اضطراب، ترس، تنهایی، تحقیر و توهین شخصیت زندانی سیاسی را درهم می‌شکنند بطوری که زندانی از اعتماد بنفس خالی شده و احساس بی‌هودگی و تهی بودن به او دست می‌دهد سپس با تغییر وضعیت او را مورد محبت موقت قرار داده و بی‌وقفه وی را آماج تلقینات موضوعات و تعالیم از پیش تهیه شده قرار می‌دهند و آنقدر این مانور را تکرار می‌کنند تا القائات جدید به اصطلاح ملکه ذهن او شود و سپس برای ارسال پیام و ایراد سخنرانی و مصاحبه‌های دلخواه از وجود و شخصیت جدید او استفاده تبلیغاتی می‌برند در این رهگذر دشمنان سیاسی صاحب نام و مقام که دستگیر و زندانی می‌شوند طعمه‌های ارزنده تری برای اجرای این مقاصد شوم هستند. البته تفاوت توان مقاومت افراد و عدم اطمینان به دوام باورهای تلقینی و تحمیلی از مسایلی است که همیشه کوشش مجریان شتشیوی مغزی را با موفقیت روبرو نمی‌سازد.

۷- احاله به ارزشها

این شیوه تبلیغی از جایگاه و موقعیت ممتازی برخوردار است و عمدتاً در هاله‌ای از قداست و احترامات فائقه قرار می‌گیرد. در تاریخ تبلیغات سیاسی سوءاستفاده از اهرم احاله به ارزشها در جهت تحمیل و گمراهی توده‌ها بسیار رایج بوده است.

ارزشهایی که مورد احترام و یا اساس آرمان قوم و قبیله و جامعه‌ای می‌باشد بهانه و دست‌آویز اعمال و رفتار مستبدانه زورمداران قدرت طلب قرار می‌گیرد. فرضاً برای به اصطلاح دفاع از تخلیث‌نولوژی و اعتقادات مذهبی، استقلال، آزادی، تمامیت ارضی، اخلاق عمومی و غیره تنگناها و محدودیت‌هایی برقرار می‌شود، جنگها و فتنه‌هایی برپا می‌گردد، مخالفین سیاسی به اتهام اخلاص و هتک و اهانت به مقدسات و ارزشها دستگیر و مجازات می‌شوند و بسیاری از اقدامات نادرست اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی که مخالف با مصالح واقعی عمومی ولی موجب اقتدار و تداوم حکومتی و حزبی و دسته‌ای است به انجام می‌رسد. اما در برنامه‌های تبلیغی، این خلافاکارها، اقدامات صحیح و لازم و مفید در راستای حفظ ارزش‌های مورد عنایت عامه توجیه و تلقی می‌گردد.

تبلیغات سیاسی اروپای قرون وسطی، انگیزاسیون و هر آنچه که حکومتگران کلیسا برای حفظ قدرت و سلطه خود انجام می‌دادند را مبتنی بر تعالیم مذهبی می‌دانست.

تبلیغات نازیها حتی بر پا کردن کوره‌های آدم‌سوزی را در جهت حفظ منافع ملت و اعتلای آرمان مقدس میهنی قلمداد می‌کرد. تبلیغات استالینی سرکوب مخالفین و اعدام‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری و محو زبان و فرهنگ و آداب ملیتها را اقداماتی در تحقق ایدئولوژی کمونیسم بشمار می‌آورد.

در تبلیغات سیاسی آمریکایی انگلیسی و سایر قدرت‌های سلطه‌گر چندملیتی غربی جنگ‌افروزی در بسیاری از کشورها، ترتیب دادن کودتاها بر علیه دولت‌های مردمی و ملی، حمایت از حکومت‌های خودکامه و استبدادی، لشکرکشی به کشورها و بمباران و قتل عام مردم آزادخواه و عدالت‌جو و تنظیم و تدوین دسیسه‌ها و فتنه‌گری‌های بیشمار بر علیه نهضت‌های ضداستعماری یکسره جانبداری از دموکراسی و آزادی و احترام به حقوق بشر شمرده می‌شود. از مظاهر این نوع تبلیغ، محورسازی، چهره‌نمایی، مطلق‌سازی، غوغاسالاری و کیش شخصیت است البته تأکید داشتن صمیمانه بر ارزش‌های مردمی و واقعاً متعالی داستان دیگری دارد که بجای خود ارزشمند نیز هست.

۸- اقدامات انحرافی

به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن و خنثی کردن اثرات روانی رویدادهایی که بر علیه نظام حکومتی یا دار و دسته حزبی

بوقوع پیوسته و محتملاً تبلیغات مخالفین تشدید شده است، گاهی ماجرابی جدید خلق می‌شود یا موضوعی کهنه دوباره مطرح می‌گردد و در اطراف آن موج تبلیغات راه‌اندازی می‌شود به امید آنکه افکار عمومی هرچند به‌طور موقت از توجه به موضوعات مهم و اصلی مطروحه منحرف شود.

گاهی نیز شانس و تصادف به کمک می‌آید و وقوع حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و آتشفشان و امثالهم و گزارشات مربوط به آنها مرکز تبلیغات گسترده قرا می‌گیرد که معمولاً و بطور طبیعی سایر اخبار هرچند مهم و طرف توجه عامه را تا مدتی می‌تواند از محوریت ذهنی خارج سازد. بهر حال از مشخصات بارز این شگرد مطرح کردن مسائل فرعی و حاشیه‌ای است بنحوی که مسائل اصلی گم یا کمرنگ شود و تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

۹- مسافرت

گاهی بعضی از مسافرت‌ها و میهمان و میزبان شدن‌ها می‌تواند بطور مستقیم یا غیرمستقیم مورد بهره‌برداری تبلیغات سیاسی قرار بگیرد هرچند ظاهراً یا حتی باطناً دلیل انجام آنها الزامات اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی و غیره باشد.

مسافرت مسئولین طراز اول دولتی یا رهبران مجامع و احزاب یک کشور به کشور دیگر و متقابلاً قبول دعوت سران

و رهبران دیگر کشورها و مجامع و تحقق مسافرت آنها به کشور دعوت کننده فی نفسه یک حرکت و تبلیغ سیاسی است.

اما میزان کسب موفقیت و وجهه و اعتبار و منزلت از انجام مسافرت‌های سیاسی به عواملی چون زمان، مکان، کیفیت انتشار اخبار و گزارشات و تفاسیر مربوط در رسانه‌ها و نوع شخصیت و مقام و اشتهار مقامات مسافر و سایر زمینه‌های مربوط بستگی دارد.

در اجرای این روش تبلیغ سیاسی گاهی بر اثر عدم رعایت ملاحظات لازم نتایج سوء، رسوایی و شکست حاصل می‌شود.

۱۰- تأییدی

تمسک و نقل قول از گفته‌ها، اظهارنظرها و بیانیه‌های تأییدی و حمایتی رهبران، سران و مسئولین کشورها، مجامع بین‌المللی سیاسی، حقوقی، علمی و فرهنگی، اجتماعی جهان معمول و مرسوم در تبلیغات سیاسی دولت‌ها و نهادهای سیاسی دنیا است و نوعی اتخاذ سند برای نشان دادن ثبات سیاسی و مقبولیت بین‌المللی است. البته سنجیت سیاسی در این رهگذر ملحوظ می‌گردد.

فرضاً سخنان تأییدآمیز رهبر کشور یا نهضت انقلابی از مواضع یک کشور یا نهاد رادیکال و دموکرات برای طرف خطاب دلپذیر و افتخارآمیز است اما برعکس ایراد سخنان

احترام‌آمیز و ستایش‌انگیز سیاستمداران و دولتمردان یک کشور ارنجایی یا سلطه‌گر از مواضع و خط‌مشی‌های یک کشور که خود را مرفقی و انقلابی و آزادیخواه می‌خواند و می‌داند نه اینکه دلچسب نیست بلکه می‌تواند تردیدآمیز و شبه‌انگیز نیز تلقی شود.

بدیهی است آراء و نظریات مثبت سیاستمداران و صاحب‌نظران موجه و بی‌طرف جهانی و نیز مجامع معتبر بین‌المللی از قبیل ارگانهای سازمان ملل و پارلمانهای مردمی مستندهای مطلوبی برای تبلیغات سیاسی همه دولت‌ها و سازمانهای سیاسی می‌باشد.

۱۱- برشی

این شگرد تبلیغاتی مبتنی بر برش و گزینش قسمتهایی از اخبار و گزارش‌های رویدادهایی است که به‌صلاحت و مقتضای یک مجتمع سیاسی تشخیص داده می‌شود. انتشار و پخش اخبار برشی در رسانه‌های جمعی چند و چون واقعیت قضایا را بازگو نمی‌کند و موجب سردرگمی مخاطبین و گاه قلب حقایق می‌شود. مثال: خبر اصلی چنین است که صادرات کالاهای تولیدی یازده ماهه فلان کشور همه‌ماهه با درصدهای قابل توجهی نسبت به سال قبل افزایش داشته و فقط رقم صادرات یکماهه آن اندکی کمتر بوده است، مجتمع سیاسی رقیب در جریان پخش اخبار اقتصادی تنها خبر کسری صادرات در آن یکماه را اعلام

می‌کند.

انتخاب فقط یک یا چند جمله، عبارت، پاراگراف دلخواه از متن گزارشی از مصاحبه یا سخنرانی یا مقاله‌ای می‌تواند حتی موجب القای مطلبی دقیقاً خلاف منظور مفاد خبر و گزارش اصلی باشد که مقصود از انجام این روش سخیف نیز غالباً همین است بدیهی است که تهیه خلاصه‌ای از متن خبر و گزارش مفصل، که روح و جریان و روند مطلب را مخدوش نکند از موضوع این قسمت خارج است و در عالم نویسندگی و خبرنگاری خود یک کار با ارزش محسوب می‌گردد.

۱۲- سکوت

طرح این عنوان در مجموعه شگردهای تبلیغات سیاسی شاید تعجب‌انگیز باشد اما مسئله به همین صورت عینی و واقعی است. گاهی واقعه‌ای که مطلقاً موافق طبع و تمایل یک مجتمع سیاسی حاکم نیست اتفاق می‌افتد، برای حزب و نیروی مخالف امتیاز و پیروزی غیرمنتظره‌ای کسب می‌شود یا به هر طریق خسارت مهمی بر بدنه و ارکان حاکمیت وارد می‌شود. در این وضعیت‌ها توسل به سکوت مطلق و به اصطلاح به روی خود نیاوردن می‌تواند یکی از واکنش‌های تبلیغاتی باشد.

رسانه‌های جمعی و ادار به سکوت می‌شوند به این امید که خبر به چشم و گوش کسی نرسد و اگر از اطراف چیزی

به بیرون درز کرده باشد با اجرای توطئه سکوت رنگ باخته و به فراموشی سپرده شود. اینکه این طرح تبلیغاتی تا چه اندازه می‌تواند برای طراحان و مجریان موفقیت‌آمیز باشد در ارزیابی نمونه‌های اتفاق افتاده در گوشه و کنار دنیا معلوم می‌گردد.

بهر حال آنچه مسلم است نتیجه انجام این سانسور و شگرد جفاکارانه قطعاً در درازمدت مثبت نخواهد بود. بویژه که در زمان معاصر وسعت و پراکندگی شبکه‌های ارتباطات خبری جهانی عامل مهم شکستن سکوت هستند.

۱۳- زهرگیری

اخبار و گزارش‌های بعضی از رویدادهای غیرمنتظره مانند وقایع ناگهانی جنگی، حوادث مهیب طبیعی، کشف توطئه کودتا، ترور شخصیت‌ها، مرگ ناگهانی مقامات و مشاهیری که یا مورد بغض و نفرت یا علاقه و محبت شدید مردم قرار دارند و رخدادهایی از این قبیل خصلتاً داغ و هیجان‌انگیزند و اعلام ناگهانی و سریع آنها بویژه در جوامعی که کمتر از نظام‌های باز و دموکراسی برخوردارند ممکن است حوادث ناگوار اجتماعی و زیان‌بار برای مردم یا نظام سیاسی و حاکمیت در پی داشته باشد.

لذا برای اینکه به اصطلاح زهر خبر گرفته شود و از داغی آن کاسته گردد بعضی مجریان تبلیغات سیاسی ترجیح می‌دهند که روش تدریجی پیش گرفته و ابتدا با گزارش

کوتاهی از مآو قع با تیت رهای معمولی در مطبوعات درج گردد و نیز در اواسط و اواخر برنامه های خبری رادیو و تلویزیون گنجانده شود تا در زمان مقتضی براساس پیش زمینه ای که قبلاً ساخته و اعلام شده است جریانات مآو قع را مشروحتر اعلام نمایند.

۱۴- تحقیری

کوچک و ناچیز نشان دادن واقعه ای که بزرگ است مفهوم عنوان فوق می باشد. معمولاً کسب امتیازات و پیروزیهای کلان در صحنه بین المللی و منطقه ای و محلی از طرف یک کشوری و یا سازمان و گروه سیاسی غالباً مایه دلگیری و حسادت مجتمعی سیاسی در کشور رقیب می شود لذا رقیب یاد شده در انعکاس اخبار این پیروزیها بخل میورزد و بطرق گوناگون مورد را کم اهمیت جلوه می دهد.

فرضاً درجایی انتخاباتی انجام شده که نود درصد واجدین شرایط در رأی دادن شرکت کرده اند که رقم بالایی است و شخصی با هشتاد درصد کل آراء مأخوذه در انتخابات پیروز شده و مقامی را کسب کرده است که عدد چشمگیر و قابل توجهی است. خبرگزاری و رسانه های تحت نفوذ کشور رقیب در یک عمل تحقیری تبلیغاتی با حذف ارقام شرکت کنندگان در انتخابات و تعداد زیاد آراء کسب شده تنها به ذکر برگزیده شدن فلان کس در انتخابات فلان جا اکتفا می کنند و همچنین است موارد بسیاری که در

کشمکش های سیاسی داخل یک کشور رخ می دهد. مانند این مثال: وزارت کشاورزی فرضاً اعلام می کند که با افزایش بی سابقه تولید گندم در سال گذشته دولت موفق شده است که از واردات آن به میزان یک میلیون تن بکاهد که خبر فی ذاته مسرت بخش و حاکی از رونق و توسعه بیشتر است اما روزنامه ارگان حزب مخالف چنین می نویسد که با توجه به رقم اعلام شده افزایش تولید گندم و کاهش یک میلیون تن از واردات آن هنوز به خریداری ۲ میلیون تن از خارج نیاز داریم.



۱۵- بزرگ نمایی

عکس روش تحقیری شیوه بزرگ نمایی است. در اینجا کوشش براینست. که خبر با آب و تاب و شاخ و برگ اضافی بطریقی که توجه بیشتری را جلب کند و میزان اهمیت آن را بالا ببرد بخش و منتشر گردد. در چاپ و بخش گفتاری و تصویری از حروف درشت و حجم زیاد متن و تصاویر متعدد استفاده می شود و در تنظیم متن نیز از کلماتی که بار بیشتری از مفاهیم عظمت و قدرت و شدت را دارد استفاده می گردد.

بدین ترتیب مثلاً حادثه کوچکی که اندک خسارتی را در بر داشته و در اردوگاه و حوزه دشمن، رقیب، مخالف بوقوع پیوسته بارنگ و لعاب دادن های تبلیغاتی بزرگ و مصیبت بار و جبران ناپذیر معرفی می شود. بطور مثال خبر واقعی چنین

است که در زردو خورد های دیروز شهر... یک نفر کشته و ۸۴ نفر مجروح شدند «در شیوه بزرگ نمایی خبر مزبور چنین تنظیم و بخش می شود» در زردو خورد های دیروز شهر... ۸۵ نفر کشته و مجروح شدند» و یا در سیر این گرافه گویی و غلو گویی به کلی گویی پرداخته می شود و بدون ذکر در صد و اقل و اکثری از کمیت موضوع مثلاً اعلام می شود آمریکائیان، آسیائیه، ایرانیها، فرانسویها به فلان امر بهمان اعتقادی دارند یا ندارند. مثال دیگر: در رسانه های انحصاری مجتمع سیاسی و حزبی یک کشور به هنگام دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات یا بزرگداشت مراسمی یا ابراز تنفر از وقایع ای لیستی منملو از عناوین نهادها و کانونهایی در پشتیبانی از برنامه ای که در این زمینه ها اعلام می شود منتشر و قرائت می گردد که ظاهراً حکایت از حمایت گسترده تأسیسات اجتماعی و اقشار مختلف مردم را دارد اما در حقیقت تنها عناوین کانونهای ذکر شده با ابهت و به اصطلاح دهن پرکن است و تعداد اعضاء آنها چند نفری بیش نیستند و از نظر کیفی نیز فاقد اعتبار و منزلت اجتماعی می باشد.

۱۶- تحریفی

شاید یکی از ناجوانمردانه ترین شیگردهای تبلیغات سیاسی شیوه تحریفی است و متأسفانه در بنگاهها و نهادهای خبری و تفسیری که مدار کارشان بر عدم صداقت است بیشترین کاربرد را دارد.

با اندکی دخل و تصرف و پس و پیش کردن کلمات و جملات و یا اضافه و کم کردن حتی یک حرف یا کلمه و جمله ای می توان به کلی مفهوم اصلی مضمون را دگرگون کرد حرف «ن» به واژه می کند درست عکس مفهوم پیام خبری القاء می گردد. یا «در جنگ داخلی... سال گذشته ۲۴۰۰ نفر کشته شدند» که در تحریف خبر با تبدیل واژه «سال» به «ماه» رقم کشته شدگان به بیش از ده برابر افزایش پیدا می کند. انواع نمونه های حيله های تحریفی در تبلیغات سیاسی آنقدر فراوان و واضح است که توضیح بیشتری را نمی طلبد.

۱۷- ابهامی

پیدا است که منظور از توسل به این شیوه مذموم ایجاد ابهام و تردید در اخبار مربوط به رویدادهای مسلم است. چه تصور می شود که با اتخاذ این شیگرد زیرکانه از اهمیت خبر کاسته شده و تبعات هیچانی آن کمتر خواهد بود.

فی المثل موفقیت بزرگ سیاسی، علمی، اجتماعی و غیره در صحنه بین المللی یا محلی نصیب کشور یا سازمان و حزبی شده است رقیب سیاسی از بوقهای تبلیغاتی خود با ذکر کلمات و جملاتی از قبیل گفته می شود، احتمالاً، شاید، اگر، گویا، و «صحت و سقم مطلب هنوز معلوم نشده است» و «منابع مستقل هنوز تأیید نکرده اند» و غیره خبر قطعی و حتمی را به صورت ملترزم و مقید و مبهم بخش می کند.

۱۸- کذبی

از این عنوان پیداست که مقصود، شگرد رسوای دروغ پردازی است. در این مرحله واحد تبلیغات سیاسی در جریان بارزه تبلیغاتی خود به منظور بدنام کردن و تضعیف رقیب سیاسی از توسل به این شیوه دریغ نمی کند آشکارا دروغ می سازد و از وسایل ارتباط جمعی تحت نفوذ خود پخش و منتشر می کند.

در سلسله اخبار دروغین، بودی نبود و نبودی بود می شود. از میان میلیونها کلمه خبر و گزارش که هر روزه از خبرگزاریها و رسانه های جمعی دنیا مخابره و پخش و منتشر می شود می توان به راحتی نمونه هایی از اخبار کذب محض پیدا کرد.

۱۹- شایعه سازی

در مبارزات تبلیغات سیاسی، شایعه سازی شیوه رایجی است، شایعه گاهی بطور خودجوش و اتفاقی و موردی تولید و پخش می گردد و این در صورتی است که از علایق و عواطف یا نفرت و انزجار افراد و گروههایی نسبت به اشخاص و نهادهایی نشأت گرفته است و در مواردی هم حساب شده و سازمان داده شده از طرف واحدهای تبلیغاتی نهادهای سیاسی تهیه و تدارک می شود و از طریق وسایل ارتباط جمعی خودی، منتشر و پخش می شود. بروز شایعات گوناگون مواضع و کارکردها و شخصیت

رقبای سیاسی را ملوک و ضربه پذیر می سازد و همچنین موجب اغتشاش ذهنی و سردرگمی و شکافی مردم نیز می شود. شیوع شایعات از طریق دهن به دهن و شفاهی و نیز از مجاری و وسایل ارتباطی خبری امکان می یابد.

اثرات بعضی از شایعات فوق العاده خطرناک و سرنوشت ساز است. در تاریخ مبارزات انتخاباتی غرب تاکنون مواردی بوده است که نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری که در شرف کسب پیروزی بوده اند با پخش ناآکلهانی شایعه ای که سوابق و رفتار و عقاید آنها را زیر سؤال برده است مواجه شده اند و چون نتوانسته اند به سرعت شایستگی اثرات سوء شایعه را خنثی سازند ناکزیر یا از میدان مبارزه کنار رفته اند و یا در کسب آراء لازم ناکام مانده اند.

۲۰- یکسونگری

در اتخاذ و عمل به این روش، نگاه به رویدادها فقط از یک زاویه، سمت و جهت است و تنها بعدی از ابعاد قضیه مطرح می گردد.

مجموع سیاسی در اعلام و پخش اخبار و تفاسیر، مصالح و منافع و ارزش های خود را مد نظر دارد و امتحان تجزیه و تحلیل جهات مختلف قضایا را از مخاطبین سلب

۱. اصطلاحی کلی که می تواند اعم از ارگان، حزب، دولت، سازمان و مؤسسه و موارد مشابه باشد.

می‌کند. جوامعی که تحت سلطه نظام‌های دیکتاتوری و استبدادی بسر می‌برند و از فرصت‌های دموکراسی و فضای آزاد سیاسی - اجتماعی برخوردار نیستند بیشتر با این مصیبت مواجهند. قدرت‌های تبلیغی - سیاسی کشورهای دموکراسی صنعتی غرب نیز اگرچه در همه مسایل مطروحه داخلی و خارجی، اما در برخورد با رویدادهای مشخصی که آنها را با منافع خود در تضاد می‌بینند از بهره‌گیری این شیوه نامیمون رویگردان نیستند.

بخش یک‌خبر و مطرح کردن رویدادی از دیدگاهی خاص و همزمان سانسور کردن هرگونه نظریه مخالف و مغایر با آن، مسئله‌ایست که سابقه‌ای دیرین دارد و نمونه‌های آن را می‌توان هر روز و هر ساعت از وسایل ارتباط جمعی گوشه و کنار این جهان متمدن! مشاهده کرد. تک‌بعدی نگریستن و یک‌سویه حکایت کردن بهمانند بیان نوع اتهام و متن کیفرخواست دادگاه، بر علیه متهم است بدون آنکه به نکته‌ای و گفته‌ای از دفاعیه او اشاره شود. یکسونگری ضرب‌المثل «تنها به قاضی رفتن و خوشحال برگشتن» را تداعی می‌کند. در این رهگذر سلامت روانی و حیثیت انسانی مخاطبین در برابر اعمال این روش جفاکارانه نادیده گرفته می‌شود و عواقب سوپی که برجای می‌ماند اغتشاش و عصیان ذهنی و احیاناً بروز قضاوت‌های ناعادلانه و گمراهانه در افواه است.

۱۱- استمزاجی

طرح و برنامه‌ای تنظیم می‌گردد که بموقع اجرا گذاشته شود اما چگونگی واکنش‌های مخاطبین در برابر آن مبهم است، معلوم نیست مورد پذیرش و رضایت و حمایت قرار می‌گیرد یا خیر؟

فی‌المثل موضوع اصلی چنین است که دولتی در یک واگشت سیاسی می‌خواهد به یک اتحادیه نظامی که تاکنون مخالف آن بوده ملحق شود اگر قرار باشد شیوه استمزاجی را که زمینه‌چینی و آزمایش و تست‌گیری است مورد استفاده قرار دهد تا پیشاپیش از واکنش‌های افکار عمومی اطلاع پیدا کند، مثلاً چنین تمهیداتی را فراهم می‌نماید که نویسنده‌ای مقاله‌ای را در بیهوده بودن تربیطرفی و خساراتی که از سیاست انزوای طلبی حاصل می‌شود در روزنامه می‌نویسد یا نماینده‌ای چنین مباحثی را در پارلمان مطرح می‌کند. آنگاه عکس‌العمل مردم، نمایندگان پارلمان، احزاب و سازمانهای سیاسی و رسانه‌های جمعی، مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌گیرد. اگر نتایج بدست آمده منفی باشد و حکایت از بروز خشم و نفرت عمومی کند. مجتمع سیاسی حاکم از انجام نیت و قصد خود منصرف می‌گردد و می‌تواند ادعا کند که اظهارنظرها غیررسمی و جدای از سیاست‌های او بوده است و برعکس در صورتی که نتایج بدست آمده از تبلیغات استمزاجی مثبت ارزیابی شود آنگاه با اعتماد بنفش و آسودگی خاطر بیشتر و در سطح همگانی

دلایل و جزئیات طرح مزبور را رسماً اعلام می‌دارد و در تحقق بخشیدن به آن اقدام می‌کند.

۲۲- نامگذاری

نهادهای خبری - تبلیغی، سیاسی دنیا براساس ارزش‌های سیاسی حاکم بر خود به سوزدهای خبری مهم نام و لقب می‌دهند و بدیهی است که در این نامگذاریها اهداف سیاسی دخالت دارد و القای صفت و خصیصه‌ای خاص مورد نظر می‌باشد و گفتنی است که ابزار مناسب این شگرد تبلیغاتی معمولاً الفاظ و کلمات به ظاهر ساده و کوتاه است.

می‌دانیم که در دل واژه‌ها مفاهیم گسترده و رنگارنگ نهفته است و لذا گزینش واژه برای ترکیب جملات کاری است هنرمندانه که از ظرافت و حساسیتی خاص برخوردار است.

به هر حال برحسب دیدگاههای مختلف سیاسی در گزارش‌های خبرگزاریها و صفحات مطبوعات و شبکه‌های رادیو تلویزیونی دنیا، برخی از احزاب، دولتها، مجامع، نهضت‌ها و ایام تاریخی و مشاهیر سیاسی و حتی بعضی مکان‌های جغرافیایی با نام‌های متفاوت که بزعم نام‌گذاران وصف‌کننده جوهره و ماهیت آنها است یاد می‌شود. به عنوان مثال از نهضتی که منجر به ملی شدن صنعت نفت و تحولات دیگر در ایران شد در رسانه‌های جمعی مختلف جهانی با این القاب یاد می‌شد:

نهضت ملی ایران، نهضت ضد استعماری ایران، نهضت پرور وازی ملی ایران، نهضت ملی شدن نفت ایران، بحران ملی شدن نفت ایران و غیره و یا بعد از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ رژیم کودتا تا زمان سقوطش در تبلیغات سیاسی - خبری خود از قیام ملی و تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به عنوان «شورش‌های ۳۰ تیر» و از کودتای تنگین ۲۸ مرداد «قیام ملی ۲۸ مرداد» یاد می‌کرد.

۲۳- سوپاپی

روشی مشهور در عالم تبلیغات سیاسی است و معمولاً در جوامع بسته و تک‌حزبی و بی‌حزبی و مختنق عینیت پیدا می‌کند بدان معنی و بدان امید که بمثابه دیگری که با تعبیه سوراخ کوچکی و بیرون دادن بخارات جمع شده آن از انفجارش جلوگیری می‌شود، مانع بروز خشم مردم و انفجار بحران‌های اقتصادی، سیاسی شود و از شدت التهاب اجتماعی کاسته گردد.

در این ماجرا به افراد یا گروه معینی که بعضاً محرم و خودی و وفادار یا معترض اما کم‌خطر هستند و از جهانی از اعتبار اجتماعی برخوردارند اجازه داده می‌شود یا میدان داده می‌شود که در هیئت مخالفت با بعضی از سیاست‌ها و اقدامات قدرت حاکم ظاهر شوند و در گفته‌ها و نوشته‌های خود زخم زبان و نیش قلمی به برخی از مسئولین و جریانات کشوری بزنند. این مخالفتها و انتقادات در نوسان بوده و کند

و نیز می شود اما از مشخصات این شگرد تبلیغاتی این است که اساس و بنیان و علل اصلی رفتارها و مفاسد، قاعدتاً مورد تعرض قرار نمی گیرد و مطرح نمی شود و به مسایل مبتلا به سطحی و جزئی و متوسط جاری بسنده می گردد. اثرات و نتایج اعمال این روش متفاوت است.

آن دسته از انتقادات خودانگیخته و بی غرضانه ای که در شرایط سخت و مستقل از توافقات قبلی با نهاد سیاسی حاکم به عمل می آید تا حدودی هم موجب رضایت خاطر و اقناع مخاطبین می گردد و هم تا اندازه ای رژیم سیاسی حاکم را از فروکش کردن التهابات اجتماعی خرسند می سازد و آن قسمت از مخالفت خوانی های از پیش طراحی شده و به اصطلاح با سمه آبی تا زمانی که خود جوش و مستقل بنظر می رسد همان نتایج بالا را دربر دارد اما به محض بر ملا شدن و افشای مصنوعی بودن آنها، بایی اعتنایی و وازدگی عمومی مواجه می گردد.

در هر حال تبلیغات سوپاپی نمی تواند حاوی اثرات تضمینی و دراز مدت برای ایجاد ثبات سیاسی و اجتماعی باشد و گاهی نیز در مسیر تداوم و ارتقاء کیفیتی خود یا باعث تشدید غلیان عمومی و ایجاد دگرگونی یا تعطیلی و خاموشی خود می گردد.

۲۴- زمان شناسی

وقت شناسی، موقعیت شناسی، فرصت یابی و فرصت طلبی

اصطلاحاتی آشنا با مفاهیم نزدیک به هم و از شاخه های یک مقوله اند که نامش «زمان» است. زمان را مانند مکان ظرف هستی گفته اند و بالاخره در منطق به حرکت تعبیر می شود و هر چه که هست از هیچ چیز جدا نیست و اهمیت آن آنقدر هست که انصافاً در تعاریف لفظی به راحتی نمی گنجد. جهان در تغییر و تحول دائمی است و معیار کمی آن زمان است و موفق تر کسی است که قدر زمان را بیشتر می داند. حساسیت های زمانی از مرز ثانیه ها نیز گذشته است.

در جریان مسابقات ورزشی بین المللی دو و میدانی گاهی کسی بر کرسی برتر می ایستد و مدال ارزشمندتر به گردن می آویزد که تنها چند صدم ثانیه زودتر از خط پایانی گذشته باشد. این ویژگی زمان نیز جالب است که هر چه پیرتر می شود گرانبهاتر و مرغوبتر می گردد!

عجیب نیست چون جهان امروز از دیروز تکامل یافته تر و لذا با ارزش تر است و فردایش از امروز نیز.

در عرصه تبلیغات سیاسی، چون سایر فعالیت های بشری، زمان، در جایگاه ویژه و معتبری قرار دارد.

روابط سیاسی داخلی و خارجی کشورها بر اساس تحولات اقتصادی - نظامی و اجتماعی و غیره روز بروز بغرنج تر و حساستر می شود و به تبع آن تبلیغات سیاسی نیز ناگزیر مهارت ها و تیزبینی های بیشتری را به کمک می گیرد که توجه بسیار به ارزش زمان از جمله آنهاست.

چون زمان برق آسا در گذر است و بازگشتی ندارد حوادث

همراه خود را هم با خود می برد و بر نمی گرداند لذا تبلیغات سیاسی پیشرفته دنیای معاصر کوشش می کند که بی امان و بی ترحم با زمان و حوادثش همگام باشد و می داند که با لحظه ای درنگ و تأمل از معرکه عقب ماندن را در پی خواهد داشت و او می ماند با آثاری مانده از حوادث رفته ای که دریافت و ساختارش نقش و نفوذی نداشته است.

در اوت ۱۹۹۰ با تشکیل کمیته اضطراری در مسکو اعلام شد که آقای گورباچف بیمار است و نمی تواند وظایف ریاست جمهوری را انجام دهد و این کمیته به منظور حفظ هویت اتحاد جماهیر شوروی قدرت را در دست گرفته است. حقیقتی که مجدداً در رسانه های جمعی جهانی به آن اعتراف شد این بود که در جریان کودتای سه روزه وجه غالب واکنش مردم جمهوریهای شوروی بی تفاوتی و صبر و انتظار بوده است و نه غلیان احساسات و بروز تظاهرات دامنه دار بر علیه کودتا، و واقعیت چنین بوده است که تنها در میدان و مقابل پارلمان شهر مسکو تظاهراتی بر علیه کودتا بر پا می گردد که در جریان آن سه نفر کشته می شوند، اما از طرف دیگر به محض اعلام تشکیل کمیته اضطراری، از دستگاه های تبلیغات سیاسی آمریکا و به طور کلی جهان غرب چنان طوفانی برخاست که گرد و خاکش همه جا را تیره و تار کرد. و چشم ها را متوجه یک نقطه یعنی مسکو کرد.

مردم سراسر دنیا به کمک ماهواره های مخابراتی آمریکا از صفحات تلویزیون، قهرمانی به نام آقای بوریس یلتسن را

سوار بر یک تانک و در میان مردم می دواند و صد کودتا را قرائت می کند شبکه های خبری جهانی از بیع طع پیام های حمایتی رئیس جمهور آمریکا و دیگر سران کشورهای قدرتمند غربی را از آقای گورباچف بخش می کردند. عمده خبرهای منتشره حکایت توطئه کودتا بر علیه دموکراسی، و مقاومت گسترده مردم در برابر آن بود کودتاگران در میان امواج شدید تبلیغات غرب خود را باخته و به اصطلاح دست پاچه شدند در جریان مصاحبه با اعضا، کمیته اضطراری، خبرنگاران رسانه های جمعی آشکارا مشاهده کردند که رنگ از صورت رئیس کمیته بریده و دستش می لرزد. کودتا شکست خورد و عقب نشینی کرد و نتیجه آن شد که با بازگشت آقای گورباچف دیری نپایید که این بار دیگر نه پروستاریکای معروف وی بلکه داستان فروپاشی نظام به میان آمد و اتحاد جماهیر شوروی از هم گسست و به این ترتیب در مسیر جریان این تحول تاریخی بار دیگر اهمیت پیوند تکنولوژی پیشرفته ارتباطات با تکنیک های علمی و هوشمندانه تبلیغات سیاسی به ویژه رعایت اصل اعتدال فرصت، اگر نه به عنوان تنها عامل بلکه به مثابه یکی از عوامل ارزشمند دگرگون سازی وقایع بر همگان روشن گردید و نیز بر ما پژوهشگران علوم ارتباطات اجتماعی ارزش و اعتبار درک زمان و اعتدال فرصت در گستره تبلیغات سیاسی نمایان تر.

یادآوری

در این بخش ۲۴ مورد از اهرم‌ها و موازین و شاخصه‌ها و شگردهای عمده و مشهودی از داستان تبلیغات سیاسی را با توضیحات لازم و مختصر برشمردیم اما ضروریست که اضافه نماییم آنچه که آمد همه مفاد و مضمون دانش تبلیغات سیاسی نبود.

این قصه سردراز دارد و قطعاً در این رهگذر گفتنی‌ها و چند چون و ریزه کاریهایی باقی مانده است که همت والای پژوهشگران علاقمند و کنجکاو در شناسایی و نمایاندن آنها رافع این نقیصه خواهد بود.

عوارض تبلیغات

سوای جنبه‌های اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی تبلیغات الزامات تاریخی آن، این آشنای دائمی بشر عوارض و تبعات سوئی را در شئون مختلف زندگی انسانها به جای می‌گذارد که مهمترین آن فشارهای روانی است که خود مایه بسیاری از ناهنجاریهای فردی و اجتماعی می‌باشد.

باید اذعان کرد که حتی تبلیغات عادی و عاری از ترفندهای موزیانه و خلاف‌های شناخته شده نیز غالباً موجبات تحریک اعصاب و هیجان‌زدگی را فراهم می‌کند، وضعیت مصیبت‌بار و ویران‌ساز موقعی روی می‌دهد که آدمیزاد در مقابل تهاجم انواع تبلیغات سوء، دروغ و

فربکارانه قرار می گیرد.

بدیهی است که اثرات تخریبی تبلیغات بر حسب درجه مقاومت اشخاص و میزان قدرت دفاعی سلسله اعصاب آنها متفاوت است اما به هر حال همگان اگر نه یکسان در معرض تأثیر پذیری آن قرار دارند.

همانطور که در بالا اشاره شد تبلیغات سوء نقش زیانبار خود را در وجوه مختلف زندگی انسان ایفا می کند که از اهم آنها مختصراً یاد می کنیم.

۱- عوارض جسمی

چون جسم و جان افراد بهم مرتبط است و تحریک یکی دیگری را نیز متأثر می سازد لذا استرس ها و فشارهای روانی بر اندام و جسم آدمیان زیان می رساند، طبق تحقیقات به عمل آمده و تأیید پزشکان صاحب نظر یکی از علل و اسباب بروز بیماریهای قلبی و عروقی، سردرد، کبیر زخم معده و اثنی عشر، گواتر، فشارخون، ورم معده و غیره در اشخاص می تواند در معرض تهاجم تبلیغات قرار گرفتن آنها باشد.

۲- عوارض روانی

تبلیغاتی که مضامین آنها بر پایه های دروغ، نیرنگ، تهمت بنا می شود و برخلاف واقع و حق و عدالت و انصاف تنظیم می گردد از هر نوع که باشد و به ویژه اگر با سر و صدای زیاد و

جنگال و هیاهو همراه بوده و نیز به طور مکرر پخش و منتشر شوند بر روان مردم فشار زیادی را وارد می کنند.

مخاطبین احساس می کنند که تشخیص و آگاهی و باورهای آنها به سخره گرفته شده و به آنها توهین می شود. بدترین موقعیت و وضعیت زمانی است که تبلیغات یک طرفه بوده و امکان پاسخ گویی و اعتراض نیز از جانب مخاطبین سلب شده باشد در این صورت غالباً دچار سرخوردگی، یأس، انزوای طلبی، تندخویی، ترش رویی، بی حوصلگی، پرخاشگری، پنهان کاری، زوینگویی و زورپذیری، محافظه کاری، دروغ گویی، و لنگار ~~پیش~~ غیره می شود.

آرامش و مناعت طبع و اعتماد به نفس از اذهان رخت بر می بندد و جای خود را به اضطراب و تشویش و هراس و التهاب می دهند.

۳- عوارض اجتماعی

در اینجا منظور، روند کلی زندگی اجتماعی است که در برگیرنده اوضاع اقتصادی، تربیتی، فرهنگی، سیاسی، هنری و سایر ابعاد زندگی روزمره است. افرادی که در معرض بمباران تبلیغات جفاکارانه قرار می گیرند و دچار ناهنجاریهای روانی می گردند تشکیل دهنده جوامعی هستند که آسیب پذیر و بیمارند، جوامع بیمار نمی توانند پویا و شاداب و مترقی و خلاق و مولد باشند چنین جوامعی با چنان افرادی پیدا است که در عرصه داخلی و بین المللی نزد

خود و دیگران دارای چه اعتبار و منزلتی خواهند بود! یقیناً در بازار و خیابان و کارگاه و مدرسه و ارتباطات گوناگون آنها آهنگ صفا و مروت و یکرنگی و تعاون نواخته نمی شود. سوءظن و بدگمانی فضای همه واحدهای جامعه را تیره می سازد و پوسیدگی، از هم گسیختگی، سقوط در ورطه درماندگی عاقبت آنها را رقم می زند.

انواع تبلیغات

با توجه به شرح و تفصیلی که درباره تبلیغات داده شد چنین مستفاد می شود که میدان عمل و حوزه نفوذ آن در همه جا و در زمینه های مختلف گسترده است. در امور سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... می توان جلوه های تبلیغات را به صور گوناگون مشاهده نمود لذا تعیین و توضیح شعبات و تقسیمات آن آسان نیست به ویژه آنکه روشها و تکنیکهای تبلیغی در سوژه ها و اهداف مختلف گاهی یکسان در مواردی متفاوت و در پاره ای درهم و مختلط است و حتی بسیاری از ابزار تبلیغی در همه یا اکثر شعبات متصور تبلیغات مورد استفاده قرار می گیرد. فی المثل وقتی می گوئیم «پوستر» یک وسیله تبلیغاتی است می بینیم که این وسیله می تواند تقریباً در همه موارد و موضوعاتی که درباره آنها تبلیغ می شود کاربرد داشته باشد.

بنابراین با اینکه نمی توان مشخصاً تبلیغات را مجموعه ای از چند شاخه و شعبه مجزا با تکنیکهای ویژه دانست اما با

تعمق و توجه به آنچه که در سیر تاریخی و جریان متداول آن روی داده است می توانیم آنرا از نظر شیوه های اجرایی و القایی به دو گروه مستقیم و غیرمستقیم و از لحاظ موضوعی عمدتاً دو بخش تجاری و سیاسی منقسم بدانیم. اهم تصورات و تلقیات و توجهات عمومی از تبلیغات نیز همین دو بخش عمده یعنی تبلیغات تجاری و سیاسی تشکیل می دهد. اینک به بررسی و شرح انواع چهارگانه یاد شده می پردازیم.

«سایه ربانی روانشناسی»

انسان اصالتاً موجودی اجتماعی و نیازمند ارتباط با دیگران است. تبادل اندیشه و احساس، دریافت و ارائه اطلاعات، اساسترین عامل ارتباط بین فردی و شاخص پویایی حیات اجتماعی انسان است. بدون تردید، رشد مطلوب شناختی و تحول منش اجتماعی انسان در گرو ظرفیت و قابلیت وی در چگونگی دریافت و پردازش و ارائه و مبادله اطلاعات و تولید اندیشه برتر است. اما واقع امر این است که همواره در ارتباطات اجتماعی بخش قابل توجهی از گفته ها و شنیده ها و محاوره های روزانه ما را شایعات با خبرهای ساختگی تشکیل می دهد. ما غالباً در صحبتها و گفت وگوهای دوستانه راجع به مسائل متنوعی صحبت کرده و بعضاً خواسته و ناخواسته شایعات بی اساس و اطلاعات بیهوده ای را رد و بدل می کنیم. بسیاری از اوقات در جمعهای صمیمی و دوستانه طرح شایعات و خبرهای بی محتوا هدفی جز گذراندن وقت به همراه ندارد.

بدیده شایعه کم و بیش در همه جوامع رواج دارد، اما در جامعه ای

که مردم با فقر اطلاع‌رسانی سریع و دقیق مواجه‌اند و در بین گروه‌ها و جمعیت‌هایی که به لحاظ سادگی و زودباوری و تأثیرپذیری آمادگی روانی بیشتری برای دریافت و انتقال شایعه دارند، رونق بیشتری دارد.

قدرت شایعه با توجه به ماهیت، گستردگی و قدرت تأثیرگذاری آن در بین گروه‌های مختلف مردم به گونه‌ای است که می‌تواند اضطراب اجتماعی را افزایش و میزان بهره‌وری و تولید را کاهش دهد و چرخه اقتصاد را فلج نماید و اعتبار اجتماعی افراد یا نهادها و سازمانها و مؤسسات را خدشه‌دار سازد و بی‌اعتمادی و بدبینی و سوءظن^۱ و سستی باورها را نسبت به سلامت اشخاص و واقعیتهای پدیده‌های مختلف جامعه رواج دهد.

بعضاً یک شایعه به‌طور فوق‌العاده‌ای قوت می‌یابد و آن‌چنان در اذهان آحاد مردم رسوخ می‌کند که اطلاعاتها و توضیحات منابع رسمی دولتی هم سهولت نمی‌تواند آن را تکذیب کند و از افکار مردم خارج نماید.

واقع این است که بعضی از شایعات عجیب و غریب و باورنکردنی شباهت زیادی به افسانه‌های بومی و قدیمی دارد. بعضی از افسانه‌های قدیمی می‌توانند همانند یک زنگ خطر برای مردم یک منطقه باشد. این قبیل افسانه‌ها نیز همانند شایعات در موقعیتهای پیچیده و مشکل‌آفرین پدیدار می‌شوند. به عبارت دیگر در بعضی از

۱. قرآن کریم گرویه‌تان به حق را از زیادی گمانها بر حذر داشته و بعضی از پنداشتهای شخصی و سوءاها را گناه می‌داند. چرا که افراد مؤمن و متعهد و صدیق مرکز گمانها پیروی نکرده و اگر به چیزی یقین نداشته باشند به زبان نمی‌آورند. «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم» (سوره حجرات، آیه ۱۲)

شرایط نامطلوب و تحت فشارهای اجتماعی و حاکمیت‌های لجام‌گسیخته افسانه‌های غیرواقع و شایعات بی‌اساس زاده می‌شوند. بدیهی است بسیاری از افسانه‌ها با گذشت زمان رنگ عوض کرده و بعدها یا به‌صورت یک داستان واقعی و یا یک حکایت عجیب و غریب درآمده و یا به شکل یک لطیفه بازگو می‌شوند. گاه شایعات به‌صورت مجموعه‌ای از فعالیتهای موضعی، تصاویری از نحوه بازخوردها و نگرشها و باورها و انگیزه‌های شخصی و اجتماعی افشار مختلف مردم در شرایط و موقعیتهای خاص پدیدار می‌گردد. شایعه بسیار سریع منتشر می‌شود و دیری نمی‌گذرد که در اغلب خانواده‌ها، اداره‌ها، مغازه‌ها، اتوبوس، قطار، بر سر سفره نهار و شام و خطوط تلفن، برای خود جا باز می‌کند.

مردمی که شایعه‌ای را می‌شنوند، لاف‌ل در ارتباطات اجتماعی خبری برای گفتن دارند! معمولاً آنهایی که در اولین جملاتشان به هنگام صحبت با دیگری عبارات «تازه چه خبر»، «خبر تازه چی دارید»، «راستی شنیده‌اید که...» بر زبان می‌آورند، خودشان و یا مخاطبان‌شان چیزی برای گفتن دارند و آن شایعه‌ای است که شنیده شده‌اند.

شایعه معمولاً در بین افراد جوان در حین یک محاوره طنزآمیز ظاهر می‌شود، اغلب در جمعهای دوستانه، جوانان هنگام وقت‌گذرانی یا خنده و شوخی برای سرگرم کردن یکدیگر بسیاری از شایعاتی را که شنیده‌اند بازگو می‌کنند.

در میان افراد مسن اغلب شاهد تبادل و انتقال شایعه بدون مقدمه و به‌صورت فی‌البداهه هستیم. وقتی که در یک پارک عمومی دو سه

تفر از افراد مسن و بازنشسته بر روی صندلی پارک می‌نشینند، سعی می‌کنند گوی سبقت را از دیگری برای گذران وقت و سرگرم کردن هم‌نشینان برپایند.

از نظر اغلب جامعه‌شناسان شایعات اطلاعاتی مبالغه‌آمیز، نادرست و غیرمنطقی است که از فردی به فرد یا افراد دیگر به صورت سلسله‌وار منتقل می‌شود و بیشتر این شایعات را اشخاص بسیار ساده‌اندیش و سطحی‌نگر، عمدتاً در شرایط و موقعیتهای اجتماعی نامطلوب، منتشر می‌کنند. شکی نیست که بعضاً در شایعات ممکن است رگه‌هایی از حقایق نهفته باشد. گاه شایعات به مثابه شبکه فوی اطلاع‌رسانی غیررسمی جامعه ایفای نقش می‌کند. به همین جهت بعضی از محققان نظیر کامپفر^۱ (۱۹۸۹) شایعه را قدیمیترین شکل ارتباطات جمعی تلقی کرده که در آن اقشار مختلف مردم نسبت به یکدیگر واکنش نشان داده و علایق، تمایلات و باورهای مشترک را در سمت و سوی شایعه متبلور می‌کنند.

گرچه انتشار شایعه در هر زمان و در هر شرایط و موقعیت اجتماعی می‌تواند نشانی از یک مشکل روانی - اجتماعی در ابعاد مختلف باشد، اما رواج شایعه در بحرانهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی فوق‌العاده قابل توجه است. برای مثال در دوران جنگ، شایعات می‌تواند موجبات تضعف روحیه رزمندگان و تهدید امنیت ملی را فراهم آورد. گاه شایعه یا اخبار بی‌اساس در دوران جنگ می‌تواند موجب به‌صدا درآوردن آذیرها و آماده‌باشهای نابهنگام و غیرضروری شده، یا زمینه باورها و امیدهای کاذب و

غیرمغفول را در بین نظامیان و اقشار مردم به وجود آورد. همچنین شایعات بی‌اساس در دوران جنگ می‌تواند نگرشهای منفی و احساسات نامطلوبی را نسبت به کارگزاران وفادار نظام و فرماندهان نظامی در نزد گروهای مختلف مردم به وجود آورد.^۱ لذا ضرورت دارد به پدیده شایعه در جامعه انقلابی و در حال تحول ایران اسلامی بیش از پیش توجه داشته و با شناخت مبانی روان‌شناختی حاکم بر «شایعه» و شناخت روشهای پیشگیری و کنترل آن گامهای عملی را برای امنیت و سلامت روانی جامعه برداریم.

شایعه چیست؟

شایعه، خبر یا اطلاعات تأیید نشده‌ای است که مورد توجه گروه یا جمعیت خاصی بوده و برای ایجاد باور نزد دیگران معمولاً از فردی به فرد دیگر به‌طور شفاهی بدون هیچ‌گونه اطمینان و دلیل و مدرک کافی انتقال می‌یابد. به عبارت دیگر شایعه طرح و شیوع خبر یا ادعایی است که همواره هاله‌ای از شک و تردید آن را پوشانده است. شایعه خط باریکی را بین واقعیت و سراب ترسیم می‌کند.

شایعه عمدتاً مربوط به وقایع و رویدادهای مهم، اشخاص مشهور، مسئولان، مردم، سازمانها و نهادهاست.

شایعه، موضوع ظاهراً مهمی است که بدون اینکه صحت و سقم آن معلوم باشد انتشار می‌یابد.

۱. گاه امیدهای کاذب و دلشکهای شدید نسبت به رویدادهای غیرمغفول که صرفاً در نتیجه شایعات پدیدار می‌گردد می‌تواند موجبات یأس و ناکامی ناشی از عدم تحقق امیدها و بالطبع افسردگیها و بعضاً مرگهای ناگهانی را فراهم آورد.

شایعه پدیده‌ای است که می‌آید و می‌رود. به دیگر سخن، شایعه اساساً در موقعیت خاص و به صورت موقت و گذرا پدیدار می‌گردد و گاه شایعات کهنه در موقعیتهای جدید با مشابه ظاهر می‌شود. معیار تشخیص شایعه از خبر، خرافات از علم، ساده‌لوحی و زودباوری از بصیرت و دانایی همان دلایل متنی و شواهد مطمئن است.^۱ منبع شایعه همیشه مبهم و نامشخص است.

خبر مورد تأیید واقع می‌شود در حالی که شایعه همیشه مورد تأیید قرار نمی‌گیرد، به همین دلیل، بعضی از جامعه‌شناسان نظیر تاموسو شیباتانی^۲ شایعه را «خبر ساختگی» نامیده‌اند. زیرا شایعات عمدتاً از جمعی علاقه‌مند به اخبار ساختگی سرچشمه می‌گیرد. شایعه‌ای که معمولاً می‌تواند در آن رگه‌هایی از حقیقت نهفته باشد، برای ایجاد باور است، بخصوص زمانی که جامعه با ضعف اخبار صحیح و فقدان منابع موثق اطلاع‌رسانی مواجه باشد.

شایعات اعم از اینکه به ظاهر مثبت یا منفی باشند، هدفی جز تخریب روانی و افشاندن تخم بی‌اعتمادی به همراه ندارند. با اینکه اساساً بستر اصلی جریان انتشار و انتقال شایعه زبانی و از طریق محاوره بین فردی است که به صورتهای جدی و هیجانی یا لطیفه‌گویی قابل ملاحظه است، اما متأسفانه این نیز درست است که برخی از شایعات یا «اخبار ساختگی» در روزنامه‌ها و مجلات و

۱. به همین جهت وقتی از شخصی که خبر مبهم و بی‌اساسی را نقل می‌نماید می‌خواهیم که با دلایل مستند و شواهد عینی و مطمئن ثابت کند غالباً طفره رفته به کلماتی از قبیل «من هم شنیده‌ام»، «منبع موثقی گفته» و غیره اکتفا نموده و دیگر نمی‌تواند با جرئت و اعتماد به نفس به شیوع شایعه و تبلیغ کالای خود بپردازد.

2. Tamotsu Shibutani

خبرنامه‌های رسمی درج شده و با امواج رادیویی راه پیدا می‌کند. در حقیقت انتقال شایعه از طریق جراید و مطبوعات مستل و خبرنامه‌ها و منابع وابسته به دولت و کارگزاران نظام از قدرت تخریب روانی - اجتماعی بیشتری برخوردار خواهد بود. لذا همیشه در جوامعی که قانون مطبوعات به طور جدی حاکم و نافذ بوده و حقوق انفراد حقیقی و حقوقی رعایت می‌شود، مدیران و سردبیران مطبوعات بسیار مراقب هستند که به جای اخبار موثق «شایعه‌ای» را انتشار ندهند. البته در بعضی از جوامع شایعه از طریق اعلامیه، جزوه و شبنامه‌های بی‌نام و نشان منتشر می‌شود. هرچند دامنه این شیوه از انتشار شایعه، نمی‌تواند به گستردگی انتقال شایعه باشد، اما نیروی تخریبی آن بیشتر است.

برای اینکه در زندگی روزمره متوجه باشیم که به شایعه گوش می‌سپاریم یا اخبار و اطلاعات واقعی دریافت می‌کنیم، می‌بایست همواره به جست و جوی دلایل منطقی، معیارهای عقلانی و شواهد معتبر برخیزیم. منابع اخبار رسمی همیشه مشخص و قابل بررسی و ارزیابی است، لیکن همان طوری که اشاره شد سرچشمه شایعات و «اخبار ساختگی» همواره نامعین، تیره و پنهان است.

۱ - سیستم ارتباط جمعی در سیاست

در بسیاری از موارد ما اهمیت سیستم ارتباط جمعی را یک امر بدیهی می دانیم. ولی باید متذکر گردید که روزنامه در طول دو دهه سال گذشته به وجود آمده است و البته سیستم ارتباطات الکترونیکی پدیده ای جدیدتر به شمار می آید. اهمیت سیستم پارلمانی و انتخاباتی، اهمیت سیستم ارتباطات جمعی را چندین برابر کرده است. دموکراسی بدون وجود سیستم سیاسی، ارتباطات سیاسی از طریق ارتباطات جمعی به شکلهای مختلفی جای نمی گیرد. در یک طرف، دولتها سعی می کنند با استفاده از سیستم ارتباطات جمعی، اطلاعات خود را به مردم ارائه بدهند. برای مثال کنفرانسهایی مطبوعاتی یک رئیس جمهور با یک نخست وزیر و سخنرانیهایی و سمینارهای آنها، از طریق این سیستم به اطلاع مردم می رسد. به همین صورت نیز وزارتخانه های مختلف در اغلب کشورها، روابط عمومی یا اداره مطبوعات دارند و این نهادها، وظیفه ارائه پیامهای خبری را پیامهای سیاسی را از طریق سیستم ارتباطات جمعی به اطلاع مردم می رسانند. بخشی از این ارائه اخبار به مردم، صرفاً جنبه اطلاعاتی دارد، یعنی مردم در جریان امور واقع می گردند. ولی بخش دیگر از این کار که در بیشتر ممالک انجام می گیرد، به خاطر به دست آوردن حمایت نوده مردم از برنامه دولت است.

شهروندان یک جامعه نیز برای ایجاد ارتباط خود با دولت بر این سیستم اسکا می کنند. برنامه ها و مقاله هایی که به سردبیری روزنامه ها در خصوص یک موضوع خاص دولت و با برنامه خاص نوشته می شود می تواند گویای حمایت و یا عدم حمایت مردم از آن موضوع و با آن برنامه باشد. نفوذ گروههای فشار در ارتباط جمعی با توجه به فرهنگ سیاسی هر کشور متفاوت است. گروههای فشار در بسیاری از موارد موضع سیاسی خود را در مورد مسائل مختلف به صورت آگهی و یا پیامهای رادیو-تلویزیونی به اطلاع شهروندان می رسانند. احزاب و نمایندگان سیاسی نیز با انعکاس موضع و مرام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود به این شوه عمل می کنند. در بسیاری از کشورهای غربی، بیشترین قسمت برای بودجه تلویزیون از سوی تبانیات سیاسی تأمین می گردد، این رقم گاهی سر به صد ها میلیون دلار می زند.

گرچه به نظر می آید که سیستم ارتباطات جمعی کانالهای می طرفی برای ارسال پیام از یک طرف به سوی دیگر می باشد ولی باید در نظر گرفت این سیستم دنبانی از اطلاعات، طرز فکر و

ست، این افراد وسایل ارتباط جمعی را مانند یک تجارتخانه و عمدتاً به منظور دریافت سود می گردانند.

البته ظاهراً دولت در این موارد هیچگونه نفوذ اقتصادی بر آنان ندارد. مسئله اصلی این سیستمها، بدست آوردن مخاطب بیشتر است. رقابت در رسانه ها ظاهراً برای خدمت به توده مردم است ولی در حقیقت همانطور که اشاره گردید این رقابت برای به دست آوردن بازار وسیع مجلات، روزنامه ها، کانالهای تلویزیونی، آگهی ها و غیره است. اخیراً بعضی از صاحبان این وسایل ارتباط جمعی سعی در ادغام و خرید بقیه سیستم های ارتباط جمعی نموده اند. ما اینک شاهد ظهور شبکه های وسیع خبری اعم از روزنامه و تلویزیون هستیم، این تلاش نمایانگر گسترش و وسعت سیستمهای ارتباط جمعی و استفاده بیشتر مردم است. با کاسته شدن از واحدهای کوچکتر و بوجود آمدن شرکت های بزرگ در سطح رسانه های جمعی، این سوال مطرح می شود که آیا واقعاً سیستمهای ارتباطی در غرب آزاد هستند؟

ارتباطات الکترونیکی مانند رادیو و تلویزیون در قرن بیستم بوجود آمده اند. در بسیاری از کشورهای غربی، دولت سهم عمده ای در اداره این رسانه ها دارد. البته طرفداران مالکیت عمومی رسانه ها در این کشورهای غربی رو به ازدیادند. از نظر آنان سیستم ارتباط جمعی که با مالیاتهای مردم حمایت می گردد، بیشترین قابلیت تحلیل اخبار مربوط به مردم را خواهد داشت. ظهور ماهواره و پیوستن آن به سیستم ارتباط جمعی، تقریباً تسلط یک گروه خاص را بر این بخش از ارتباط جمعی غیرممکن ساخته است.

۲- نقش ارتباطات در آگاهی سیاسی جامعه

وسایل ارتباط جمعی

این وسایل بخش جدایی ناپذیر تمدن نوین صنعتی اند و عامل نیرومند جامعه پذیری هستند. ارتباطات، حاصل تکنولوژی نوین است و از آن مهیتر اینکه جامعه بویژه حکومت برای انجام ساده ترین وظیفه خود نیز به این وسایل شدیداً وابسته اند. ارتباطات همگانی، در شیوه کسب اطلاعات درباره جهان، انقلابی ایجاد کرده است و در القای نگرشها و رفتارهای سیاسی نقش بسیار مهمی دارد، البته، وسایل ارتباط جمعی نیز همانند مدارس، نباید پیامی مغایر با تعالیم خانوادگی و مذهبی داشته باشند. در این صورت با شکست روبرو می شوند و نباید تصور کرد که وسایل ارتباط جمعی قادر به انجام هرگونه عملی و القای هرگونه نگرشی به افراد جامعه هستند. اما در رابطه با تأثیر وسایل ارتباط جمعی در جامعه پذیری سیاسی در حوامع می توان گفت که وسایل ارتباط جمعی نقش مهمی در شکل دهی و جهت گیری سیاسی دارند.

برای وسایل ارتباط جمعی در جهت جامعه پذیری سیاسی عموماً نقش دومی تصور شده است، اگرچه داده ها و اطلاعاتی وجود ندارد که ثابت کند وسایل ارتباط جمعی شکل دهنده اصلی و اولیه گرایشها و جهت گیریهای سیاسی هستند، با این حال، این وسایل، براندیشه و رفتار عمومی تأثیرات آشکاری می گذارند و در یادگیری دوران کودکی و هم در مادگیری و جامعه پذیری دوزان بزرگسالی نقش دارند. وسایل ارتباط جمعی بر ارزشها و رفتارهای کودکان تأثیر گذار است. برنامه های تلویزیونی آموزش القبا به بچه های بیش دبستانی موجب دگرگونی اساسی و شگرفی در این زمینه شده است، البته تلویزیون در زمینه یادگیری سیاسی کار جدایی انجام نمی دهند، ارزشها و گرایشهایی که توسط بچه ها آموخته می شود بعدها می تواند به اهداف سیاسی آنها منتقل شود. در بیشتر مواقع تلویزیون تمایل چندانی به ایفای نقش فعال در آموزش سیاسی نشان نمی دهد. دیدگاهها، علایق و منافع خاص تجاری و غیره نمی گذارد که رسانه ها از این امکان برای تعلیم مستقیم ارزشها و گرایشهای مثبت سیاسی بهره گیرند.

عوامل مؤثر بر رسانه ها

در ارزشهای رسانه های همگانی به عنوان عامل جامعه پذیری سیاسی می توان به عوامل زیر اشاره کرد:

جمعی از خاندان دولت ترسیم به اطراف بیروت ، حلب ، اورشلیم و قاهره میسر شده
 شده و از آنجا مجدداً در زمان جنبشی انقلابی بعد از حبس جوانی درم میسر برانده
 شده اند . در حکومت های جدید ناسیونالیست در مصر و عراق و دیگر کشورهای عرب ، خاندان
 م غادر تمام از این سیستم اردوای بعد از حبس بودند به زور از این کشور ها رانده شده اند . این خاندان
 بوده برای اجتماعات قدیم سرزنی ها که بود برخی از این اجتماعات به کماهای جدید محل
 اقامت خود خور مرتب بودند و می توان گفت بسیاری از خاندان های تبعید شده اند .

کتب پیش فرض عوامانه ولی کاملاً اشتباه وجود دارد در تبعید بودن یعنی محبوس بودن ،
 و ناله از آگاه منفعیل شدن . این پیش فرض زمانی صحت دارد شما حداقل با راجعی تمام
 این را ببینید . آنچه را نیست که گذاشته اند ، تا بعد دوی ، هرگز نمی توان که کاملاً جبران کند این است .
 حقیقت این است که منتهی تبعید شدن معنی این نیست که مجبور شده اند ، در از خانه و
 کما شانه خود زندگی کنند بلکه برعکس ، با در نظر گرفتن دنیای امروز ، تبعیدی مجبور است بسیار
 از یادآورنده های زندگی کند . او یاد آوری شوند که در تبعید است ، به او این حقیقت را
 گوشزد می کنند که خانه او چندان هم دور نیست ، و این خاندان از ساجات و رفعت و آسایش
 هر روز زندگی نزدیک او را در آسایشی دائمی ولی اغوا کننده و غیر واقعی با مکان زادگاهش نگاه
 می دارد . از این رو تبعیدی در این حالت به زنج زندگی می کند ، نه کاملاً بیچاره و نه در مکان محبوس
 است و نه کاملاً از بند مکان قدیم آزاد . او نیمه مقول است و نیمه منفعیل ، از این
 طرف و آنست است و احساساتی ، و از لحاظ دیگر تبعیدی که است و او است حاضر یا حذر

شده ای در حمال . برای آواسب عمارت بران بقا ضرورت می شود و همه تا سیم در می
 پیش از عهد محمدی تلقی می گردد باید دانست در برابرش از خود مراقبت کند .

خرد ساختن قدرت روانی زندانی

این سازمان بین‌المللی در جدیدترین بررسی خود که اطلاعات خود را از قربانیان شکنجه بدست می‌آورد، دریافت که بیشتر تکنیک‌های مورد استفاده بسیار ظالمانه‌اند. زندان‌های دراز مدت بدون غذا و خواب کافی، کتک، شوک برقی و شفاوت‌های جنسی شرم‌آور هم در مورد مردان و هم زنان، ولی این سازمان همچنین کشف کرده است که در روسیه، داروهای ساخته شده برای درمان بیماران روانی، برای عذاب و شکنجه دادن افراد سالم بکار می‌رود. و در ایرلند شمالی یافته‌های پژوهشی دربارهٔ اثرات عجیب و غریب تجرد و انزوای کامل، مبتکرانه برای خرد کردن روحیهٔ زندانیان مورد استفاده قرار می‌گیرد و روش‌های حرکتی و مقبّد کنندهٔ معینی در برزیل برای نابودی روان زندانیان بکار برده می‌شوند.

دکتر لئونارد ساگان یک متخصص اهل سانفرانسیسکو که چگونگی شرکت پزشکان را در شکنجه، خواه به عنوان قربانی و خواه شکنجه‌گر بررسی می‌کند، اظهار داشته است که یک شخصیت علمی که بیشتر از هر کس دیگری احتمال دارد در مسائل شکنجه درگیر شود، پزشک است. معمولاً به پزشک بر طبق گفتهٔ ساگان خبر داده می‌شود که بیاید و یک زندانی را درمان و جمع و جور کند یا از او در این باره مشورت می‌خواهند که آیا بازجوئی را می‌توان از کسی که در زیر شکنجه غش کرده است ادامه داد یا نه.

ولی در مواردی هستند که پزشکان شرکت فعال‌تری در این کارها

نجد می‌زنند، بعضی با صدای بلند از شما سؤال می‌کنند و بعضی فقط نماشاینان می‌کنند. شما دارید می‌میرید و آنها دارند این اجازه را به شما می‌دهند. پس وقتی به نظر می‌رسد که دیگر خیلی دیر شده است آنها شما را به اتاق دیگری می‌برند و در زیر یک چادر اکسیژن قرار می‌دهند و پس از محو اثرات دارو، شما می‌توانید براحتی در زیر آن تنفس بکشید. همین که فلج و ترس و اضطراب همراه با آن محو شدند، آنها دوباره باز می‌گردند و شما را دوباره به همان اتاق می‌برند و چیز دیگری را به شما تزریق می‌کنند. همین که بیحسی آغاز می‌گردد، شما حیران می‌مانید و از خود می‌پرسید که آیا این بار آنها به شما اکسیژن خواهند داد یا فقط اینجا می‌ایستند و ناظر خنگی و مرگ شما خواهند بود.

بررسی‌های سازمان جهانی حقوق بشر

این فقط یک نمونه است از اینکه چگونه دانش و تجربهٔ دانشمندان برای جعبهٔ ابزار شکنجه چیزی که آنها می‌گویند که از چنین چیزهای دل‌تنگ کننده‌ای پیگیری می‌کنند، می‌گویند که به هیچوجه غیر عادی نیست، بکار گرفته می‌شوند. یک گروه که از شکنجه مراقبت می‌کنند، یکی از سازمان‌های حقوق بشر موسوم به «آمنستی اینترنشنال» می‌گوید که نه تنها شکنجه رسماً نقض شده یافته به جایی رسیده است که حداقل در ۶۰ کشور از آن استفاده می‌شود بلکه مدارکی هست که نشان می‌دهد دانشمندان بیشتر و بیشتری درگیر آن می‌گردند.

دارند. رایج ترین مثال روشی است که در اتحاد شوروی [سابق] از روان پریشان برای زندانی و درمان کردن ناراضیان سیاسی در بیمارستان های روانی استفاده می شد.

این درمان بسختی ممکن است در نظر شما واقعی بنظر رسند، مگر این که ماجرای «لئونید پلیوش» را شنیده باشید. پلیوش یک ریاضی دان روسی بود که بر اثر سیل اعتراضات بین المللی از یک زندان سه ساله رهایی یافته بود. او در یک بیمارستان روانی زندانی بود. بخاطر انتقاد صریحش از دولت، او نخست کارش را از دست داد و سپس دستگیر شد و دوا گروه از روان پریشان معتبر شوروی [سابق] اظهار داشتند که وی در سینه اش یک شیزوفرنی بطنی مبتلا بوده و اثرات آن هم اکنون ظاهر شده است. و سپس در یک بیمارستان روانی زندانی گشت. درمان او از درمان های با داروهای گوناگون تشکیل می شد که نخستین آنها شوک انسولین بود که گاهی اوقات برای مبتلایان به شیزوفرنی حاد تجویز و انجام می شود. در این روش به شخص مورد نظر دوز زیادی انسولین تزریق می شود و این تزریق سبب کاهش میزان قند خون بدن می گردد. با این نتیجه که به مدت یک یا دو روز پس از اینکه قربانی به حالت کوما ی عمیقی فرو رود، در یک حالت نیمه هوشیار قرار می گیرد در حالی که بخود می پیچد و عضلات بدنش کش می آید و زیر لب سخن می گوید. به او ضمناً دوز روزانه ای از یک مسکن موسوم به «هالوپریدول» داده می شد. در یک سند که مخفیانه از یک زندان شوروی [سابق] بیرون آمد، شخصی

اثرات این مسکن را بدین گونه توصیف کرده است: «این دارو احساس ترسی به من می دهد که از هر چیز دیگر که تاکنون تجربه کرده ام مهیب تر است. شما زودتر از آنچه بخواهید بلند شوید دراز می کشید، زودتر از آنچه که بخواهید بنشینید یک قدم برمی دارید و اگر بنشینید دلنات می خواهد که دوباره راه بروید و جایی برای راه رفتن وجود ندارد».

در یک کنفرانس مطبوعاتی اندکی بعد از رهائی پلیوش، وی اثر کلی درمان های خود را توصیف کرد: «من از اینکه می دادم که روز به روز از نظر فکری اخلاقی و احساسی از بین می روم، دچار ترس شده بودم، در سخن گفتن، متشنج و تند و حافظه ام به سرعت مختل شده بود. من حتی یک فکر هم در سر نداشتم».

او گفت که وی همه علاقه اش به سیاست، کار و حتی همسر و خانواده اش را از دست داده بود. او هدف از درمانش را به این شرح خلاصه کرد و اظهار داشت. این کار اساساً برای خرد کردن کامل روحیه شخص، درهم شکستن اراده وی برای مبارزه صورت گرفته بود.

زندانی های آمریکای جنوبی

مراد دیگری هم وجود دارند که در آنها داروها بدون هیچ گونه بهانه روان درمانی بکار می روند. در بیمارستان نظامی «مونه ویدئوی اروگوئه» شکنجه گران دارویی بکار می برند که دکتر ساگان از آن به

عنوان دیگر سرد کننده نام می برد. این دارو، دارویی است حاوی کورتازون که بدن را بدون اینکه قربانی را نا آگاه سازد، کاملاً فلج می کند. اثر این دارو آن است که قربانی بزودی در می یابد که نمی تواند نفس بکشد. او احساس می کند که از خفگی رو به مرگ است و هراسناک می شود. در حدود ۳۰ تا ۴۰ ثانیه بعد از تزریق، دارو اثر می کند و نخست عضلات کوچک و حرکت چشمها، انگشتان دست ها و پاها را فلج می سازد. بعد از اینکه عضلات تنفسی قربانی منجمد شدند و اضطراب وی آغاز گشت، شکنجه گران اندکی منتظر شده سپس وی را به زیر یک چادر اکسیژن می برند. مرحله بعدی در این شکنجه با دارو، تزریق ماده بی هوش کننده داخل وریدی سودیوم پنتاتول است که اثری نشاط آور و آرامش بخش دارد. با تنظیم دقیق تزریقات بازجوها می توانند قربانی خود را میان فلج و اضطراب ناشی از داروی مخثری کورتازون، نشاط ناشی از سودیوم پنتاتول، قرار دهند. سرانجام آنها در می یابند که هر کسی در زیر فشار ناشی از این تزریقات تسلیم می شود مگر اینکه تصادفاً در زیر شکنجه کشته شود.

دکتر «ساگان» یک نوع تشبیه و مجازات با دارو را ذکر می کند که هیچ گونه هدف سیاسی ندارد. این شکنجه به زعم پزشکانی که تزریقات

۱. کورتازون نامی است که عصاره خشک گیاهی است موسوم به استرکوسین که گیاهان سمی آمریکای جنوبی استخراج می شود و بومیان آمریکایی آن را برای دمر آلود کردن نمر و ببر خود بکار می بردند. موجب فلج شدن عضلات بدن می شود و در پزشکی برای اسهال عضلات بکار می رود.

آن را بر عهده دارند. «سادیس» صرف و حالش است.

ساگان می گوید که زندانیان سیاسی که در شبلی از زندان آزاد شده اند بر اثر بیماری های اسرار آمیز مشابهی از پای درآمدند. با در بعضی موارد بعد از اینکه زندان را ترک کرده مرده اند. آنچه که او شنیده این بود که پیش از اینکه زندانیان از زندان آزاد شوند به آنها دوزهای سنگینی از «سپیکتور فوسفامید» داروهای ضد سرطانی که علاوه بر اثرات جنسی سخت، خونریزی شدید داخلی در مجرای ادرار ایجاد می کند، تزریق می شود.

ساگان توضیح داد: آشکار است که این عمل به این منظور انجام می شود که یک نوع بیماری بعد از رهائی شخص از زندان، به وی دست دهد تا اثرات آن را نتوان به زمان زندانی بودن شخص نسبت داد.

داروها همیشه در شکنجه ها گمراه کننده تر، و دانشمندان نیز حداقل نه بطور مستقیم درگیر نیستند. در ایرلند شمالی دانشمندان توانسته اند با استفاده از یک نوع داروهای شیمیائی درباره اثرات انزوائی هراس انگیز، در خورد کردن روحیه زندانیان تأثیر بگذارند. در سال ۱۹۷۱ کمی بعد از زندانی شدن انقلابیون ایرلندی ثابت شد گزارشهای مخفیانه ای از زندان ها به بیرون می آمد که چیزهای عجیبی برای زندانیان رخ می دهند. بعضی از زندانیان حتی تشخیص زمان را از دست داده بودند. بعضی ها دچار توهم و مالبخولیا شده بودند و حتی نمی توانستند نام فرزندان شان را بخاطر بیاورند.

در زندانهای ایرلند شمالی چه خبر است؟

دولت انگلستان دو کمسیون را مأمور بررسی این مسئله نمود: نخست «کمینه کامپتون» و بعداً «کمینه بارگر». آنها دریافتند که آنچه بر روی انسانها انجام می شود، نوعی محرومیت حسی نام دارد. نوعی خستگی عمومی فشرده که دارای اثرات عجیبی بر روی مغز است. قدرت آن نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ کشف شد در آن زمان «دونالد هب» روان شناس کانادایی از دانشگاه مک گیل بر روی اثرات انزواطلبی مصرف کنندگان این دارو کاوش می نمود. او به عنوان بخشی از آزمایش خود محتاج این بود که داوطلبانش جامه های کیف ماسد، دستکش و دستبندهای متوازی درازی به تن کنند تا از حس لامسه بشتر فاصله داشته باشند. برای بی اثر کردن حس بینائی، داوطلبان فستاً عینک های مات سفید رنگی که نور را تجزیه می کرد به چشم زدند. داوطلبان که این ساز لباس پوشیده بودند، در اتاق کوچکی خوابیدند که هیچ صدایی بغیر از صدای یک نواخت یک دستگاه نهویه مطبوع در آن به گوش نمی رسید. «هب» در نظر داشت که در باید که اثرات انزوای کامل و تقریباً هیچ نوع ورودی حسی به بدن در یک دوره شش هفته ای چه خواهد بود. ولی هیچکس بیشتر از ۴۸ ساعت در آن اتاق اقامت نکرد.

داوطلبان از اینکه در این محیط خیلی ساکت محبوس شوند دچار اضطراب شدند و بعضی از آنها به مالیخولیا مبتلا گشتند. آزمایش «هب» از آن زمان به بعد در سرتاسر جهان با گوناگونی ها و تنوع زیادی

انجام

انجام شده است ولی همیشه یک نتیجه بدست می داد: اضطراب و ابتلا به مالیخولیا. ظاهراً آنچه اتفاق می افتاد این است که مغز که تشنه چیزی است تا توجه خود را بدان معطوف کند ولی چیزی نمی یابد، به خود باز می گردد و تصاویر و اوهامی خلق می نماید، و اگر در این حالت باقی بماند به خورد خواری خویش تا سر حد جنون ادامه خواهد داد.

یک وکیل مدافع که به دیدار مکرر کلش که در یکی از زندانهای «بلناست» به این وضعیت رسیده بود، رفته بود اظهار می داشت که آن شخص دائماً می لرزید و بسختی قادر بود سخنان منطقی بر زبان آورد. وکیل دیگری گفت شخصی را دیده بود که پس از پایان هر جمله از سخنان وکیل، بسختی می گریست. آنچه که بر سر این انسانها آمده بود مانند تنظیم دوباره آزمایشهای «هب» بود. آنها مجبور بودند که ردای سیاه رنگ و لباس های گشادی به تن کنند و در اتاق های مخصوصی زندانی می شدند که در آن اتاق مجبور بودند به صدای هیس مانند یک نواخت بلندی به مدت زمانی طولانی گوش دهند و آن تنها صدایی بود که می توانستند از دنیای خارج بشنوند.

روان پزشکی را خبر کردند تا زندانیانی را که در معرض شکنجه و محرومیت از خواب و غذا و تنک قرار گرفته بودند معاینه کند. به عقیده وی سه نفر از آن افراد، احتیاج به مراقبت یک روان پزشک داشتند.

وی گفت که از آن سه نفر، دو نفر احتمالاً بهبود خواهند یافت و نفر

سوم برای همیشه در نتیجه شکجه‌ها دیوانه بانی خواهد ماند.
دولت انگلستان در برابر این مسئله و اعتراضات سازمان حقوق بشر، دستور داد این کارها که «بازجویی ژرفناک» نامیده می‌شد، متوقف گردد.

زندانهای برزیل

در برزیل سایر شکل‌های تقریباً ویرانگر بازجویی همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرند. و این بازجویی وظیفه نوعی دیسیپلین ملی را انجام می‌دهد. «فیدمورس» که هم اکنون مشاور امور آمریکای لاتین است و پیش از اینکه شکجه شود و سپس اخراج گردد به مدت ۱۱ سال در برزیل زندگی کرده بود. وی می‌گوید: «این یک واقعیت است؛ اگر شما در کشوری زندگی می‌کنید که می‌دانید اگر قدمی بر خلاف میل و اراده حکومت و دستگاه آن بردارید در معرض شکجه قرار خواهید گرفت، باید بسیار محتاط و دقیق باشید. هر چند در دو نوع شکجه‌ای که «فردمورس» برای من توصیف کرد بنا بر گفته خودش هیچ دانشمندی دست اندرکار نبود، ولی مهارت و کامل بودن شکجه‌های مزبور نشان می‌دهند حداقل یک نفر که دارای درجه دکترا است باید در این کار دست داشته باشد:

یک وسیله که در اتاق مخصوص بازجویی در «سانتو بانولو» مورد استفاده قرار می‌گیرد، دستگاهی است که «یخچال» نامیده می‌شود. و آن مکعبی به ضلع پنج فوت و مجهز به بلندگو، نورافکن و دستگاههای

گرم و سردکننده می‌باشد. وقتی یک نفر زندانی در درون آن زندانی می‌شود شکجه گران وی را در معرض یک سری چیزهایی که ظاهراً تحریک کننده‌های حسی بی‌زبان است قرار می‌دهند. «مورس» توضیح داد که نخستین سری از این چیزها ممکن است چیزی مثل پائین آوردن دمای داخل اتاق، پخش نوارهای سر و صدای هواپیما یا صدای بلند از بلندگوها و روشن و خاموش کردن سریع و متناوب نورافکن‌ها باشد. بعد از چند بار تکرار این عمل، زندانی در نیمه دوم این طرح قرار خواهد گرفت: دمای اتاق تا حدود ۱۱۵ درجه فارنهایت افزایش می‌یابد و همه چراغها خاموش می‌شود، سکوت مرگباری بر همه جا سایه خواهد گسترد. «مورس» افزود: «وقتی آنها دریابند که این طرح تکمیل شده است (در واقع سه تا چهار بار انجام این کار برای تکمیل آن کافی است) این مراحل را معکوس می‌کنند: ناگهان همراه پرودت شدید، سر و صدای بلندی به پا می‌خیزد و نور شدید پروژکتورها نیز جای تاریکی محض را خواهد گرفت». هفته‌های متعددی از در معرض این عمل قرار گرفتن طرحهای حسی در افراد چیزی را باعث می‌شود که «پاولوف»^۱ وقتی چیزی مشابه به آن را در حدود ۵۷ سال پیش بر روی سگ‌هایش آزمود، متوجه آن گشت. این کار موجب یک بیماری عصبی کامل می‌گردد.

۱- پاولوف، ایوان. پروویج پاولوف ۱۹۳۶ - ۱۸۴۹، دانشمند روسی در رشته فیزیولوژی و روان‌شناس تجربی که در سال ۱۹۰۶ به خاطر تحقیقاتش در عذر هاضمه جایزه نوبل را برد کارهایش در فلکس‌های وضعی مشهور است.

تکنیک وضع دیگری که حتی وقتی همراه با شکنجه مورد استفاده قرار گیرد مرزبانه‌تر است، نوعی درمان متضاد طبق قاعده و اصولاً مغایر درمانی که می‌کوشد با استفاده از پاداش با تنبیه، یک حالت یا رفتار را جانشین حالت یا رفتار دیگر نماید. این روش در زندانهای آمریکا برای درمان افرادی که به کودکان تجاوز می‌کنند مورد استفاده قرار می‌گیرد. به زندانی الکترودهانی متصل می‌شود و یک سری اسلایدهای اغواکننده از کودکان خردسال برای او به نمایش می‌گذارند. وقتی اسلاید جدیدی روی پرده ظاهر می‌شود زندانی شوک دردناکی در رانهای خود احساس می‌کند. روان‌پزشکان معتقدند که با استفاده از این روش درمانی، ارتباط منفی دائمی کودک و شوک به موقع، به نحو تمایل به تجاوز مدد می‌نماید.

موریس می‌گوید که برزیلی‌ها از اسلاید نیز سود می‌جویند تا مطمئن شوند که زندانی هرگز شکنجه‌اش را از یاد نمی‌برد. وقتی یک زندانی بوسیله این بازجوها به طریقی کتک می‌خورد و شوکه یا شکنجه می‌شود در همان حال نیز مجبور است به اسلایدهایی از افراد خانواده‌اش که دائماً در جلوی چشمانش بر روی پرده ظاهر می‌شوند بنگرد. این عمل میان رنج و عذاب او و چهره‌هایی که وی دوستشان دارد یک نوع رابطه روانی دائمی برقرار می‌سازد. موریس اظهار می‌دارد: «گزارش‌هایی که من از «سائوپائولو» دریافت کرده‌ام نشان می‌دهد که این روش در میان افرادی که به مدت دو یا سه هفته در معرض این نوع شکنجه قرار گرفته‌اند، روابط تقریباً جبران ناپذیری

۱۳

می‌آفریند. این زندانی‌ها وقتی آزاد می‌شوند کاملاً ناتوان از بازگشتن ماجرایی برای خانواده‌هایشان می‌باشند. تاکنون روان‌پزشکانی که برای انجام چنین کارهای شرم‌آوری احضار شده‌اند نمی‌دانند چه کاری باید بکنند.

چه کسانی این شکنجه‌ها را ابداع می‌کنند؟

هیچ کس بدرستی نمی‌داند. دکتر ساگان می‌گوید: «واقعاً پیگیری و کشف و یافتن مخترع آنها مشکل است. تمام چیزهای راجع به شکنجه در ابری از راز و رمز پوشیده است». این مسئله دیگر راز نیست که روس‌ها استفاده‌های فراوانی از روان‌پزشکان خود و تجارب آنها به منظور در خفا نگهداشتن مخالفان خود می‌برند. مادامی که این روش‌ها علیه زندانیان ایرلند شمالی بکار می‌رفت، اتحادیه جهانی پزشکی معتقد بود که روش‌های مزبور احتمالاً در مرکز مشترک هوش «آشفورده» در «کنت» واقع در انگلستان ابداع شده‌اند. این مسئله که شکنجه‌های کامل‌تری که در آمریکای جنوبی مورد استفاده قرار می‌گیرد، از کجا می‌آید به هیچ وجه روشن نیست. «موریس» می‌گوید که کاملاً محتمل است که کشورهایی مانند برزیل، خودشان آنها را ابداع نموده باشند. وی خاطرنشان می‌سازد: «آنها دانشگاه‌های بسیار عالی دارند که روان‌شناسان، پزشکان و مهندسان درجه‌ی یکی از خود به بیرون می‌فرستند. ولی این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از این روشها از ایالات متحده به آنجا وارد شده باشد. گزارش «کدیسون

شکنجه‌هایشان می‌باشند. مثلاً دولت شیلی به رهبری «بینوشه»، «ایستار» در برابر گزارشهای وسیع و فراوان و مفصل از شکنجه زندانیان با اجیرکردن شرکت تبلیغاتی «جی. والتر تامسون» در صدد بهبود بخشیدن چهره خود برآمد. وقتی بعضی از بازجوهای بیش از حد مشتاق شکنجه کردن، در برزیل ضمن بازجویی از یک خبرنگار تلویزیونی، وی را در اکتبر ۱۹۷۵ به قتل رساندند، دولت برزیل بسادگی فقط اظهار داشت که وی خودکشی کرده است. در آن کشور در هیچ موردی تاکتیک‌های شکنجه متوقف نشده است. چون دولت‌های جهان عموماً به تقاضاهای سازمان «امنستی اینترنشنال» بی‌توجه می‌باشند، این سازمان از همه دانشمندان سراسر جهان تقاضا کرده است اجازه ندهند که دانش و تجاربشان برای شکنجه کسی یا آموزش طرز شکنجه به شخصی، مورد استفاده قرار گیرد. سازمان مزبور امیدوار است که از این طریق شانس موفقیت بیشتری داشته باشد، [زیرا] ممکن است آنها به آن نیازمند باشند.

این جمله را که یک نفر روان‌شناس آمریکائی اظهار داشته در نظر بگیرید: «ما به طریقی عادت کرده‌ایم که بیاموزیم چگونه مردم را واداریم تا یکدیگر را دوست داشته باشند، مردم را واداریم که بخواهند به درستی رفتار کنند. منظور من نیروی مربوط به روان‌شناسی است. اگر می‌خواهیم مجازات مؤثر واقع شود باید آن را با همان رفت و خونسردی که یک جراح، چاقوری جراحی را بکار می‌برد، مورد استفاده قرار دهیم».

راکنلر، آشکار ساخته است که «سازمان سیا» دانشکده‌هایی برای آموزشگاههای تأسیس شده به وسیله دفتر «امنیت ملی» وابسته به اداره و آژانس ایالتی توسعه بین‌المللی ایجاد گردیده است. هدف این آموزشگاهها چیست؟ آموزش افسران پلیس آمریکای لاتین.

این گزارش ضمناً افشا کرده است که مشاوره و راهنمای علم و تکنولوژی سیا یک برنامه ویژه برای بررسی وسایل و ابزار احتمالی جهت کنترل رفتار انسانها فراهم نموده است. این اداره راهنمایی و مشورت، استعدادهای نهایی هر چیزی از الکترو شوک گرفته تا دیدگاههای گوناگون روان‌پزشکی و روان‌شناسی را به عنوان ابزارهای احتمالی که ممکن است بتوانند در این برنامه سودمند باشند، مورد بررسی دقیق قرار داده است. هیچ کس نمی‌داند که آموزگاران سیا به شاگردان خود چه روش‌های سودمندی آموخته‌اند. یا حداقل اگر کسی هم بداند فعلاً آن را برای کسی تعریف نمی‌کند.

آینده شکنجه در زندانها

در مورد آینده شکنجه، چیزهایی که مشهور است نشان نمی‌دهند که آنها در شرف تغییر باشند. انگلستان تحت فشار عمومی مجبور شد تاکتیک‌های محرومیت حس‌اش را کاهش دهد. ولی اتحاد شوروی [سابق] همچنان به دیوانه کردن مخالفان و زندانی ساختن آنها ادامه می‌داد [و حتماً امروز روسیه ادامه می‌دهد]. کشورهای آمریکای جنوبی مانند برزیل، شیلی و اوروگوئه طبق معمول در حال انجام

شیوه‌های نفوذ و پیشرفت و سیاست در سازمان

"فصل پنجم"

امروزه آدمیان در جامعه پیچیده‌ای زندگی می‌کنند که از انواع سازمانها تشکیل شده است. بنابر این زندگی آنان به مدیریت اثر بخش برگسترای از سازمانهای تجاری، دانشگاهها، ارگانهای دولتی و بسیاری دیگر از انواع سازمانها بستگی دارد. در میان مسؤولیتهای فراوانی که مدیران عهده‌دار هستند رعایت جنبه اخلاقی و ارزشی تصمیمهایشان درباره هدفهای سازمان و یکارگیری منابع برای دستیابی به آن اهداف جایگاهی ویژه دارد.

از سوی دیگر اثر بخشی مدیران به توان انجام وظیفه آنان در محیطهای خاصی بستگی دارد که سازمان نامیده می‌شود. هر چند که این محیطهای کاری می‌توانند ویژگیهای مشترک فراوانی داشته باشند ولی از نظر هدف، اندازه، ساختار، پیچیدگی و جو روانشناختی متفاوت هستند. ممکن است مدیری که در پست معاونت نیروی انسانی در سازمانی کاملاً احساس راحتی می‌کند در یک سازمان دیگر احساس غربت داشته باشد.

مدیران به طور همزمان با سازمانهای رسمی و غیر رسمی کار می‌کنند. سازمان رسمی سیستمی از فعالیتهای، فرایندها و تکنولوژیهای بهم پیوسته‌ای است که به طور منطقی ساختار یافته و در آن تلاشهای آدمیان برای کسب هدفهای خاص هماهنگ می‌گردد. ساختار منطقی سازمانها بر اساس عواملی مانند تقسیم کار به بخشهای گوناگون، سلسله مراتب اختیارات، خط مشی‌ها و رویه‌هایی که برای کسب هدفهای سازمانی طراحی شده‌اند پایه‌گذاری شده است.

در ربع دوم قرن حاضر، پژوهشگران و نظریه پردازان سازمان و مدیریت توجه مدیران را به اهمیت سازمانهای سایه‌ای نامرئی جلب کرده‌اند که در تماس سازمانهای رسمی وجود دارند. این سایه‌های نامرئی، قدرت نفوذ فوق‌العاده‌ای بر روی اعضای سازمان دارند. این سازمانهای غیر رسمی گروهی از افراد هستند که برای دستیابی به نیازهای خود جمع شده‌اند. نیازهایی که هرگز به طور کامل توسط سازمان رسمی برآورده نخواهد شد. برای مثال وجود

گروه غیر رسمی بخشی از نیازهای اعضای خود مانند تعلق، شناسایی، هویت و حمایت برای انجام کارها را برآورده می‌سازد. گروه‌های غیر رسمی قدرت نفوذ فوق‌العاده‌ای بر سازمانهای رسمی که بیشتر از آنها هستند دارند. اگر هنجارها و هدفهای چنین گروه‌هایی با هدفهای سازمان رسمی همسو باشد حاصل نفوذ آنها مثبت خواهد بود ولی همواره چنین نیست و این نفوذ می‌تواند آثار منفی نیز داشته باشد.

همانطوری که ذکر شد تحقیقات اولیه به طور حمله در ارتباط با سازمانهای غیر رسمی در سطح کارکنان بوده است ولی به تازگی این تأکید به سطح مدیریت یعنی جایی که افراد و گروه‌ها تلاش می‌کنند تا مقاصد خود را با استفاده از مانورهای سیاسی و استفاده از قدرت رسمی خود بیشتر تثبیت کنند نیز گشایده شده است.^۱ مطالعه رفتار سیاسی یا سیاست در سازمان دو واقعیت مهم را برجسته می‌سازد که:

- ۱- سازمان رسمی تنها بخشی از محیط سازمانی است که مدیران در آن کار می‌کنند.
 - ۲- اختیار رسمی به تنهایی شاخص ضعیفی برای تعیین قدرت یک مدیر است.
- اگر چه مبنای قدرت مدیر، اختیار تفویض شده است ولی در ورای آن قدرت مدیران با تعامل پیچیده‌ای از عوامل مانند مهارت فنی، مهارت‌های مدیریتی، توان شکل دهی هیئتها برای خود و اجتناب از دشمن تراشی (به ویژه افراد بانفوذ)، قدرت تشویق و ترغیب داشتن و بسیاری از متغیرهای دیگر فردی و سازمانی همراه است.^۲
- از سوی دیگر در سازمانهای کارآمد امروز، در ژرفای دل کارکنان و سرخورد هایشان کشمکش مداوم میان منافع فردی و جمعی وجود دارد. برای مثال اگر فردی نیاز مادی داشته باشد و سازمان نیز نتواند به مقداری حقوق و مزایا پرداخت نماید که نیاز وی برطرف شود اشتغال فکری آن فرد به نفع شخصی خویش قابل درک است. برخی از صاحب نظران انسان را موجودی اجتماعی می‌دانند و برخی دیگر بر این باورند که آدمی با نیازهای ذاتی برای حفظ

1- Andrew J. DuBrin, *Foundations of Organizational Behavior: An Applied Perspective*, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall, 1981, Chapter 14.
2- David C. Mc Clelland, *Power: The Inner Experience*, New York: Irvington, 1979, See also Jeffrey Pfeffer, *Power in Organizations*, Marshfield, Mass.: Pittman Publishing Company, 1981.

خود زاده شده است و فرایند اجتماعی شدن را در خانواده، مدرسه، مسجد، باشگاه ورزشی، مراکز تفریحی و محیط کاری طی می‌کند و در تعامل با اجتماع است که با مفهوم دو جانبه بودن منافع آشنا می‌شود. اساساً دو جانبه بودن منافع و ضمیمه‌های «برد - برده» را شامل می‌شود در این ضمیمه نفع فردی از طریق همکاری فعال و خلاق با طرفهای مقابل بالقوه حاصل می‌شود.^۱ دو نفر از مشاورین بهبود سازمانی به تازگی دیدگاه دو جانبه بودن منافع را اینگونه ارائه کرده‌اند: «هیچ چیز بهتر از حس دو جانبه بودن منافع در اثربخشی و کیفیت محصولات و خدمات سازمان نیست. مدیریت باید سخت بکوشد تا حس قوی مالکیت مشترک را در هر یک از کارکنان برانگیزاند زیرا در غیر این صورت یک سازمان نمی‌تواند در بلند مدت خوب عمل نماید. کارکنانی که نفع شخصی خود را با کیفیت بازده سازمانشان تعیین می‌کنند دو جانبه بودن منافع را درک می‌کنند و تلاش می‌نمایند در شغل و روابط کاریشان آن را حفظ نمایند»^۲

جنگ دائمی میان نفع فردی و جمعی و نیاز سازمان به دو جانبه بودن منافع می‌تواند آثار ذیل را به همراه داشته باشد: به دیگر سخن، عوامل کلیدی سازمان که شامل افراد و گروه‌هاست تاکتیکهای متفاوتی می‌توانند به کار گیرند.

- ۱- تاکتیکهای سیاسی به منظور حفظ منافع شخصی که منجر به جز سوءظن و رقابت مخرب می‌گردد.
 - ۲- تاکتیکهای نفوذ، قدرت و مدیریت تعارض که موجب افزایش اثربخشی سازمانی شده و جزو باز همکاری و اعتماد را حاکم می‌سازد.
- تاکتیکهای سیاسی برانگیخته شده از منافع شخصی افراد و گروه‌ها را از مفهوم دو جانبه بودن منافع (اثربخشی سازمانی) باز می‌دارد. و بر عکس تاکتیکهایی که مدیران برای حفظ دو

1- Robert Kreitner and Angelo Kinicki, *Organizational Behavior*, 2nd Edition, N. Y.: Richard D. IRWIN, INC, 1992, PP. 356-357.
2- Henry Malcolm and Claire Sokoloff, "Values, Human Relations, and Organization Development," In *The Emerging Practice of Organization Development*, eds. Walter Sikes, Allan Drexler, and Jack Gant (San Diego: University Associates, 1989), P. 64.

شهرهای نفوذ و نفوذ و سیاست در سازمان

جانبه بودن منابع و ارزشی سازمان به کار می گیرند ابزار متفاوتی است که دوام و بقای سازمان را تضمین می کند. دوام و بقای سازمان کمترین چیزی است که در گرد این جنگ میان منابع شخصی و جمعی است. این تاکتیکها عبارتند از تاکتیکهای نفوذ، نفوذ و نفوذ و نفوذ مدیریت تمارض (تضاد).

تاکتیکهای نفوذ سازمانی: پیشرفت فرد در کار

چگونه از دیگران می خواهید تا خواست های شما را به اجرا درآورند؟ آیا به طور مستقیم می گوید چه بکنند؟ یا روش غیر مستقیم تر را ترجیح می دهید؟ آیا در ازای انجام کار به آنها وعده می دهید؟ سخن اینجاست که هر روشی که به کار می برید نفوذ اجتماعی تان چگونه است؟ مقدار زیادی از تعامل میان افراد، تلاش برای نفوذ در دیگران است این تعامل و تلاش برای نفوذ در دیگران را می توان در رفتارهای پدر و مادر، فرزندان، همسر، دوستان، رؤسا و همکاران به خوبی مشاهده کرد.

تاکتیکهای هشتگانه نفوذ

پژوهش مستمر، ویژه و پرباری که توسط گروهی از پژوهشگران در سال ۱۹۸۰ آغاز شد که یکی نفوذ افراد بر یکدیگر در سازمان را آشکار می سازد. در این پژوهش از کارکنان یک سازمان پرسیده می شد که چگونه توانسته اند رؤسا، همکاران، یا کارکنان را وادارند تا کاری را که می خواهند انجام دهند. پژوهشهای مشابه دیگری که از سوی پژوهشگران در یک دوره ده ساله به همراه پالایشهای آماری یافته ها صورت گرفت سرانجام به هشت تاکتیک برای نفوذ در دیگران ختم شد. تاکتیکهای نفوذ به ترتیب استفاده از آنها از زیاد به کم و از بالا به پایین

1- David Kipals, Stuart M. Schmidt, and Ian Wilkinson, "Intraorganizational Influence Tactics: Explorations in Getting One's Way," Journal of Applied Psychology, August 1980, PP. 440-52. Also see Chester A. Schriesheim and Timothy R. Hinkin, "Influence Tactics Used by Subordinates: A Theoretical and Empirical Analysis and Refinement of the Kipals, Schmidt, and Wilkinson Subscale," Journal of Applied Psychology, June 1990, PP. 246-57.

عبارتند از:

۱- مشورت: از فرد خواسته می شود تا در یک تصمیم گیری، برنامه ریزی، چگونگی اجرای یک خط مشی، استراتژی یا تغییر مشارکت کند. این تاکتیک برای مدیران و همردیفان از اولویت اول برخوردار بود و برای کارکنان اولویت دوم را دارد.

۲- تشویق منطقی: برای ترغیب فرد به پذیرش یک پیشنهاد یا انجام یک کار دلائل منطقی و شواهد واقعی ارائه می شود بدین گونه که نشان داده شود پیشنهاد حیاتی است و احتمالاً به کسب هدفهای کاری منجر می شود. تشویق منطقی تاکتیک دوم مدیران و همردیفان و تاکتیک اول کارکنان برای نفوذ در مالوفهاست.

۳- تقاضای ملتسانه (الهام بخش): فرد تقاضا یا پیشنهاد احساسی می کند یا پیشنهادی ارائه می دهد که با توسل به ارزشها و ایده ها اشتیاق را در شما برانگیخت یا با افزایش اعتماد در شما، شما را برای انجام کار توانا می سازد. تقاضای ملتسانه (الهام بخش) انتخاب سوم همگان است.

۴- تاکتیکهای جلب نظر: فرد سعی می کند تا شما را در حالت خوبی بیاورد و بیش از آنکه چیزی از شما تقاضا کند برداشت خوبی از خود در ذهن شما بنشاند. مدیران و همردیفان تاکتیکهای جلب نظر را در اولویت چهارم بکار می گیرند ولی برای کارکنان از اولویت پنجم برخوردار است.

۵- تاکتیکهای اتلاف: فرد برای ترغیب شما به انجام کار از دیگران کمک می طلبد یا از حمایت دیگران به عنوان یک دلیل برای کسب موافقت شما برای انجام کار استفاده می کند. تاکتیکهای اتلاف انتخاب پنجم مدیران برای نفوذ در کارکنان و همردیفان است ولی انتخاب چهارم کارکنان می باشد.

۶- تاکتیک‌های نفوذ برای تانج کردن شما به موافقت با تقاضای شما حمایت از پیشنهادش طلبکارانه و با حالت تهدید و تهاجمی عمل می‌کند. تاکتیک‌های فشار انتخاب ششم مدیران بوده ولی انتخاب هفتم همردیفان و کارکنان است.

۷- تانج کردن: مقامات عالی: فرد سعی می‌کند با ذکر این که مدیریت رده بالاتر با تقاضایش موافق است موافقت شما را بگیرد یا برای کمک در اخذ نظر موافق شما با تقاضایش به مقام بالاتر متوسل شود. توسل به مقامات عالی تاکتیک هفتم مدیران و تاکتیک ششم برای همردیفان و کارکنان می‌باشد.

۸- تاکتیک‌های داد و ستد: فرد وعده آشکار یا ضمنی می‌دهد که اگر با تقاضایش موافقت کنید پاداش یا منافع ملموسی دریافت خواهید کرد یا تلف قبل خود نسبت به شما را بهاء آورده می‌شود و احساسات شما را برانگیخته و اکنون جبران نمایید. تاکتیک‌های داد و ستد برای همگان آشکار است. مبالغه محسوب می‌شود.

این روش‌ها را می‌توان تاکتیک‌های نفوذ مولد به شمار آورد زیرا ویژگی نفوذ همه جانبه را دارا هستند. به خود کلی می‌توان گفت که تاکتیک‌های نفوذ، ترقیب استدلالی و تقاضای شوریانگی به طور شریف چه در نفوذ از بالا به پایین، مردب، یا پایین به بالا یکسان باقی می‌مانند و تاکتیک‌های فشار، توسل به مقامات عالی و داد و ستد گسترین ترجیح را دارند و تاکتیک‌های جلد نثار و انتلاف در حد میانه به کار گرفته می‌شوند.

۹- نکته قابل توجه این است که تا به امروز در بهارگیری روشها هیچ تفاوتی از نظر جنسیت ملاحتله نشده است. یکی از مطالعات نشان می‌داد که کارکنان برای نفوذ در مانوق با توجه به

1- Gary Yukl and Cecilia M. Falbe, "Influence Tactics and Objectives in Upward, Downward, and Lateral Influence Attempts," *Journal of Applied Psychology*, April 1979, PP. 132-40.

2- George F. Dreher, Thomas W. Dougherty, and William Whately, "Influence Tactics and Salary Attainment: A Gender-Specific Analysis," *Sex Roles*, May 1989, PP. 535-50.

سبک مدیریت آنها تاکتیک نفوذ خود را برمی‌گزینند. تاکتیک‌های توسل به مقامات عالی و خشنود. از (جذب نانی) بیشتر برای نفوذ در مدیران استفاده می‌شود. این دو به کارگیری منطقی تاکتیک بود که برای مدیران با سبک مشارکتی استفاده می‌شود. بنابراین این دو به کارگیری تاکتیک‌های نفوذ باید از روش انتضایی استفاده کرد. نکته نماند که پژوهش‌های بیشتری مورد نیاز است تا همین شود که چه تاکتیک برای چه شرایطی مناسب تر یا الی بخش تر است.

علاوه بر انتخاب استراتژی درست نفوذ، نفوذ مؤثر در سازمان اغلب به فرایند و تالیله بستگی دارد. برای مثال اگر از کارمندی خواسته شود در روز تعطیل بر روی یک پروژه مهم کار کند و کارمند نیز دستور را اجرا نماید ولی هیچگونه بازخوری به صورت مرخصی، یا اجازه کار، توجیه و نفوذ یا حتی یک تشکر ساده دریافت نکند و به مدیر تمام امتیاز این پروژه را به خود اختصاص دهد همه اذعان خواهند کرد که جنبه مهمی از روابط خوب کاری در اینجا خدشه دار شده است. انتظار پاداش عملی در سازمان به طور مکرر پیش می‌آید.

بنابراین که در فرایند تبادل در سازمان باید پرداخت کرد عبارت است از:

۱- منابع: برای مثال وام پرداخت می‌شود، بودجه در اختیار افراد قرار داده می‌شود یا پول نقد به آنان پرداخت می‌گردد.

۲- کمک: در پروژه‌های جاری یا قبول کارهای ناخواسته به افراد کمک می‌شود.

۳- همکاری: از نظر کاری حمایت کردن، سریع تو پاسخ دادن، تصویب پروژه کمک کردن به اجرای پروژه.

۴- اطلاعات: ارائه دانش فنی یا سازمانی.

۵- پشیمانی: کار با احساسی که به گونه‌ای باشد که بتواند به ارتقای فرد کمک کند.

۶- شناسایی: اذعان به تلاش، مولفیت یا تواناییهای فرد.

۷- شبکه / تشابه: فراهم آوردن فرصت‌های برای ارتباط با یکدیگر.

۸- حمایت فردی: بوجود آوردن احساس پشتیبانی و حمایت برای فرد.

۱- شرح تفصیلی این مطالعه در منبع زیر ارائه شده است:

Mahfouz A. Ansari and Alka Kapoor, "Organizational Context and Upward Influence Tactics," *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, August 1987, PP. 39-49.

۱۱۲

۱۱۲

۱۱۱

۱۱۱

کار آسانی نیست رعایت موارد زیر را نیز مؤثر می‌دانند:

- ۱- احترام متقابل قائل شدن و هم پیمانان را شایسته و باهوش دانستن.
- ۲- صادقانه برخورد کردن و رُک و راست بودن با آنان: برای هر فرد ممکن نیست همه چیز را بداند، بنابراین اطلاعات مورد نیاز را برای کمک بهتر به خودتان به آنان بدهید.
- ۳- احتیاط: فرض بر این است که هیچکس عمداً آفاسی نخواهد کرد که موجب صدمه یا ناراحتی دیگری شود. بنابراین هیچ آگاهی را که دیگری می‌تواند در جهت بهبود وضعیت مورد استفاده قرار دهد از وی دریغ نکنید هر چند که به وضعیت فعلی شما کمک نکند.
- ۴- در نظر گرفتن سود دو طرف: هر استراتژی‌ای که انتخاب می‌کنید باید به گونه‌ای باشد که هر دو طرف برنده باشند اگر چنین نباشد به مرور زمان پیمان بر هم خواهد خورد. هنگامی که نسخ یک پیمان به عنوان آخرین چاره ضرورت یافت طوری پیمان را خوب نسخ نمایید که ناراحتی‌های باقیمانده حداقل باشد زیرا یک روز ممکن است دوباره نیازمند پیمان بستن یا هم پیمانان سابق خود بشوید.
- اگر چه این تاکتیکها قدری مخاطره فردی را در بر خواهد داشت ولی اثر بخشی هم پیمانی استراتژیک در میان چند نفر به مفهوم مکانات عمل تکیه دارد. این مفهوم باوری جهانی است که در کس آن درود آخر هر کار که گشت.
- از مکانات عمل خفاظ مشو
- گندم از گندم بروید جو ز جو
- سخن کوتاه اینکه آدمها معمولاً به هنگام برخورد دیگران تمایل دارند در ازای آنچه که می‌دهند دست کم معادلش را دریافت دارند. در محسوب‌الثلث فارسی گفته می‌شود «کاسه جایی رود که باز گردد قدح».

✓ قدرت اجتماعی و سهم کردن دیگران در قدرت

واژه قدرت اغلب واکنشهای احساسی مثبت و منفی را بر می‌انگیزد. هنگامی که مردم سوءاستفاده‌های از قدرت را می‌شنوند یا می‌خوانند به قدرت به عنوان یک نیروی اهریمنی

1- Allan K. Cohen and David L. Bradford, *Influence Without Authority*, (New York: John Wiley & Sons, 1990), PP. 23-24.

2- Robert Kreitner and Angelo Kinicki, *OP*, Clt., P. 361.

نکته حائز اهمیت این است که توان نفوذ در رفتار دیگران و بکارگیری اثر بخشی این توان با هم یکی نیست. شواهد قابل ملاحظه‌ای در دست است که نشان می‌دهد بکارگیری نامؤثر قدرت، آثار منفی بسیاری را برای فرد و سازمان به همراه دارد. برای مثال در مطالعه‌ای که آثار اتکای بیش از حد بر قاطعیت و عدم انعطاف به عنوان یک استراتژی نفوذ را مورد بررسی قرار داده است، نشان می‌دهد مدیرانی که قاطعیت بیش از حد از خودشان داده‌اند یا واکنش منفی از سوی دیگران مواجه شده‌اند تکیه بیش از حد بر تفکر و اخطار دادن و برخوردهای مکرر چهره به چهره و نظایر آن نیز آلیو منفی را به همراه خواهد داشت. اینگونه افراد در مقایسه با سایر مدیران:

۱- کمترین نمره را در ارزیابی عملکرد دریافت می‌دارند.

۲- درآمد کمتری دارند.

۳- بیشترین سطح تنش کاری و فشار بر آنان وارد می‌شود.

چگونگی گسترش نفوذ خود با شکل دهی همپیمانهای استراتژیک

دو تن از نویسندگان در کتابی به نام «نفوذ بدون داشتن اختیارات» مفهوم هم پیمانی استراتژیک در سطح سازمان را به نفوذ میان افراد بسط داده‌اند. به ندرت روزی بدون ذکر انتلاف دیگری از انتلافهای استراتژیک جدید میان دو شرکت بزرگ جهانی به منظور حفظ توان رقابتی خود در مطبوعات تجاری می‌گذرد. این روابط «برد - برده» براساس قوت‌های مکملند.

این دو پژوهشگر بر این باورند که مدیران نیازمند پیگیری درخواستهایشان از طریق شکل دهی هم پیمانان استراتژیک خاص خود با کسانی که با آنان منافع مشترک می‌توانند داشته باشند هستند. امروزه که تغییرات سرعت گرفته و نیاز به گروه‌های کاری چند پیشه افزایش یافته و تکیه بر ساختار اختیار سنتی از میان رفته است این سؤال ضرورت بیشتری یافته است. این دو پژوهشگر ضمن آنکه اذعان می‌دارند که شکل دهی هم پیمانان استراتژیک

1-

S. M. Schmidt, and D. Kipnis, "The perils of persistence", *Psychology Today*, November 1987, PP. 32-34.

می‌نگرند. برای نهادن قدرت گفته‌هایی نظیر اینکه «قدرت لصاد می‌آورد و قدرت مطلق لصاد کامل می‌آورد»^۱ همواره صادق است. به هر حال صاحب‌نظران رفتار سازمانی یادآور می‌شوند که آدمیان خواه دوست داشته یا نداشته باشند یکی از واقعیت‌های زندگی در سازمان‌های امروزی قدرت است. یکی از نویسندگان مدیریت بر این باور است که:

«به دلیل آنکه مدیران باید افرادی که به آنان وابسته‌اند را تحت تأثیر قرار دهند باید از قدرت استفاده کنند، قدرت همچنین برای بهبود اعتقاد به نفس در مدیران و ایجاد تمایل به حمایت از کارکنان نیز حیاتی است. از این دیدگاه، قدرت باید به عنوان بخش طبیعی هر سازمان پذیرفته شود و شایسته است که مدیران برای هماهنگی و حمایت کاری از کارکنان قدرت خود را شناخته و بهبود بخشند. آنچه که اثر بخشی سازمان را تحت شعاع خود قرار می‌دهد بی قدرتی است نه قدرت»^۲.

به این ترتیب می‌توان گفت قدرت به طور کلی نیروی مثبت و لازم در سازمان است و قدرت اجتماعی به «توان پیچ منابع انسانی، اطلاعاتی و مادی برای انجام کاره گفته می‌شود»^۳.

ابعاد قدرت

در حالی که قدرت برای ناظر غیر حرفه‌ای می‌تواند مفهومی افراکننده داشته باشد برای دانشمندان علوم اجتماعی ابعاد کاملاً روشن دارد. ابعاد سه‌گانه قدرت عبارتند از:

- ۱- تمایز میان قدرت و اختیار
- ۲- قدرت اجتماعی در برابر قدرت شخصی

1- Robert Kreitner and Angelo Kinicki, *Organizational Behavior*, Op. Cit., P. 361.

2- Dean Tjosvold, "The Dynamics of positive Power," *Training and Development Journal*, June 1984, P. 72.

3- Morgan W. McCall, Jr., "Power, Influence, and Authority: The Hazards of Carrying a Sword," Technical Report No. 10. (Greenboro, N.C.: Center for Creative Leadership, 1987), P. 3.

۳- پایگاه‌های پنجگانه قدرت

قدرت و اختیار

در تعریف قدرت باید بر کلمه «توان» تأکید کرد. زیرا این واژه قدرت را از اختیار تفکیک می‌نماید. اختیار عبارت از «حق» یا «اجبار» سازگار کردن دیگران است. در حالی که قدرت «توان ظهور یافته» برای کسب سازگاری است. قدرت و اختیار ضرورتاً یکی نیستند. مدیران مؤثر کسانی هستند که اختیارات خود را با قدرت پشتیبانی می‌کنند. تمایز میان قدرت و اختیار ممکن است موضوع ساده‌ای جلوه‌گند ولی آنانی که ناآگاهانه این تمایز را قائل نشوند به جای پیشرفت، پس رفت خواهند داشت. برای مثال کارکنانی که در پست مدیریتی قرار ندارند ممکن است بخاطر آنچه که می‌دانند قدرت بسیار زیادی داشته باشند یا کسانی که در ارتباط با کارهای ستادی هستند یعنی افرادی که هیچگونه اختیار رسمی در سلسله مراتب فرماندهی ندارند در بسیاری از اوقات مانند متشی‌ها از قدرت خاصی برخوردارند.^۱ بخشی از لوازم اجتماعی شدن سازمانی، صرف آشنایی کارمندان جدید با مراکز قدرت واقعی سازمان است.

دو نوع قدرت

دانشمندان علوم رفتاری اذعان دارند که یکی از نیازهای اساسی انسانی نیاز به قدرت است. و از آنجایی که این قدرت اکتسابی است که ذاتی، مطالعات زیادی بر روی آن انجام شده است. به تازگی پژوهشگران بیان قدرت اجتماعی و قدرت شخصی تمایز قائل شده‌اند: «قدرت دو چهره دارد یک چهره آن قدرت اجتماعی نامیده می‌شود که به صورت برنامه‌ریزی، تجزیه و تحلیل عملکردهای خود و علاقه نسبت به دیگران پدیدار می‌شود، در حالی که روی دیگر آن قدرت شخصی است که برجستگی عمده آن در شکل خود بزرگ بینی

1- Edwin P. Hollander and Lynn R. Offermann, "Power and Leadership in Organizations," *American Psychologist*, February 1990, PP. 179-89.

2- Laurie Baum and John A. Byre, "Executive Secretary: A New Rung on the Corporate Ladder," *Business Week*, April 21, 1986, P. 74.

جلوه‌گر می‌شود.

این تمایز میان قدرت اجتماعی و قدرت شخصی برای بسیاری از افراد به تشریح چرایی تمامی منفی از قدرت کمک می‌نماید. مدیران و افرادی که برای مقاصد خود خواهانه خود به دنبال قدرت شخصی هستند قدرت را بد می‌نمایند ولی مدیران کمال جو قدرت را به طور اثربخشی و با رعایت جنبه‌های اخلاقی بکار می‌گیرند و بر قدرت اجتماعی تأکید و روزی به قدرت شخصی میدان نمی‌دهند.

منابع قدرت

یکی از طبقه‌بندی‌های مشهور از قدرت اجتماعی به بیش از سی سال پیش بر می‌گردد، آ که پنج منشأ مختلف برای قدرت قائل شده‌اند. قدرتهای اجتماعی عبارتند از: قدرت پاداش، قدرت تنبیه، قدرت حرفی، قدرت صلاحیت و قدرت مهارت.

۱- قدرت پاداش: میزانی که هر فرد می‌تواند همکاری دیگران را با وعده دادن یا پاداش جلب نماید قدرت پاداش نامیده می‌شود. برای مثال اصلاح رفتار فرد در کار شدیداً به قدرت پاداش بستگی دارد.

۲- قدرت تنبیه یا سرکوب: تهدید به تنبیه یا تنبیع واقعی قدرت سرکوب را برای فرد به همراه دارد. هنگامی که مدیر، هر کسی را که از امکانات سازمان سوء استفاده بنماید تهدید به اخراج کند بر قدرت تنبیه تکیه شده است.

۳- قدرت حرفی: این قدرت از پست سازمانی نشأت می‌گیرد و بر پست رسمی فرد تکیه دارد. بنابراین افرادی که می‌توانند به طور عمده و به علت برخورداری از اختیارات رسمی همکاری دیگران را جلب نمایند قدرت حرفی دارند. قدرت حرفی ممکن است به صورت

1- Leonard H. Chusmir, "Personalized vs. Socialized Power Needs among Working Women and Men," Human Relations, February 1986, P. 149.

2- John R. P. French and Bertram Raven, "The Basics of Social Power," in Studies in Social Power, ed. Darwin Cartwright (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1959), PP. 150-67.

تقسیمات
شخصی
اجتماعی
تقسیمات
شخصی
اجتماعی

مثبت یا منفی در افراد جلوه‌گر شود. قدرت حرفی مثبت (مشروع) به طور سازنده بر عملکرد شخصی متمرکز می‌شود ولی قدرت حرفی منفی (نامشروع) تهدید کننده و تحقیر کننده است. هدف اصلی قدرت حرفی منفی ارضای خودخواهی صاحب قدرت است.

۲- قدرت صلاحیت: هنگامی که شخصیت فرد دلیل همکاری دیگران به شمار آید گفته می‌شود که فرد قدرت صلاحیت دارد یا به عبارت دیگر هنگامی که کارکنان ویژگی‌های خوب اخلاقی را به مدیر نسبت دهند، مدیر از صلاحیت فردی برخوردار است. کسانی که اسوه و الگو برای دیگران می‌گیرند دارای قدرت صلاحیت هستند.

۵- قدرت مهارت: اطلاعات و دانش با ارزش در رابطه با کسانی که به آن دانش و اطلاعات نیازمندند، برای فرد، قدرت مهارت را به همراه خواهد داشت. قدرت سرپرستان از اطلاعاتشان درباره برنامه‌ها و مسائلی است که زیردستان آنان از آن بی‌خبر هستند.

مدیریت مسؤولانه قدرت

برای اینکه مدیران انواع گوناگون قدرت را به طور مؤثر و با رعایت جنبه‌های اخلاقی بکار گیرند، ضرورت دارد که تفاوتها میان سازگاری و درونی شدن، مشارکت در قدرت و توزیع قدرت را بشناسند.

از سازگاری تا پذیرش قلبی

مدیرانی که احساس مسؤولیت دارند برای کسب قدرت اجتماعی تلاش می‌کنند و این در حالی است که از قدرت شخصی امتناع می‌ورزند. این امر به علاوه آگاهی از قوت نسبی پاپگاه‌های قدرت، خود می‌تواند در استفاده اثربخش از قدرت به مدیران کمک نماید. به هر حال این نکته حائز اهمیت است که قدرتهای گوناگون موجب دو شیوه بسیار متفاوت از تغییر رفتار می‌شود. قدرتهای پاداش و تنبیه و قدرت حرفی منفی، رفتار افراد را سازگار می‌سازد. از سوی دیگر قدرت حرفی مثبت، قدرت خبرگی و قدرت صلاحیت موجب رفتارهای راغبانه می‌شود. رفتار از روی میل برتر از رفتارهای شرطی شده (رام شده) است زیرا، با انگیزش درونی هدایت می‌شود. کارکنانی که صرفاً سازگاری نشان می‌دهند اعمال قدرتهای مکروری را از جانب مافوق می‌طلبند تا در جهت مولد هدایت شوند. در حالی که کسانی که کار را از خود

می‌دانند خودشان آغازگر می‌شوند و نیازی به نظارت دقیق ندارند.^۱
بنابر تحقیقات انجام شده قدرت مهارت و صلاحیت بیشترین اعتماد را برای بهبود عملکرد شغلی، کسب و هاست شغلی و کاهش ریزش نیروی انسانی دارند. آموزش و رسمی کارآموزی و خودسازی در شکل دمی قدرت غیرگی مدیریت نقش دارند و در عین حال شکل دمی و گسترش هم پیمانه‌های استراتژیک نیز می‌تواند قدرت صلاحیت فرد را تقویت نماید^۲

قدرت‌سازی: از مشارکت در قدرت تا تفویض قدرت

یکی از روندهای بسیار شگفتی که در سازمانهای اسروزی در حال شکل‌گیری است، قدرت‌سازی یا مشارکت در قدرت است. برجسته‌های سستی این روند، مدیریت مشارکتی، تصمیم‌گیری مشارکتی و تفویض است. هر نامی که بر این روند گذاشته شود در ماهیت فرایند آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند. ماهیت این روند عدم تمرکز در قدرت است. قدرت که یک ووزی، صرفاً در دستان مدیران بود اکنون به دست غیر مدیران افتاده است. هدف غالب این جابجایی در قدرت، افزایش بهره‌وری و قدرت و قایت در سازمانهای پاراندمان کم می‌باشد. هر گامی که در این راه برداشته می‌شود تکامل و قدرت کارکنانی را که در گذشته هیچ پانندک قدرت مرئی داشته‌اند افزایش می‌دهد^۳

در آغاز این روند مدیر اقتداری عمل می‌کند و بر اوضاع تسلط دارد، این مرحله، مرحله سلطه نام دارد. ولی بعدها وقتی مدیر می‌خواهد تصمیمی بگیرد از کارکنان نظر مشورتی دریافت می‌دارد، این مرحله را مشورت می‌گویند. با رشد کارکنان، هم از بعد کاری و هم از جنبه روانی، مدیر و کارکنان به طور مشترک تصمیم‌گیری می‌نمایند که مرحله مشارکت نامیده می‌شود و هنگامی که کارکنان از رشد کافی برخوردار شدند مدیر بخشی از اختیارات خود را به

1- Robert Krellner and Angelo Kinichl, OP. Cit., P. 366.

2- Timothy R. Hinkin and Chester A. Schriesheim, "Relationships between Subordinate perceptions and Supervisor Influence Tactics and Attributed Bases of Supervisory Power," Human Relations, March 1990, PP. 221-37.

3- Laurie Baum, "Delegating Your Way to Job Survival", Business Week, November 2, 1987, P. 206.

آنان تفویض می‌نماید. سبک تفویضی همواره برای کاهش بار مدیران پر مشغله و در عین حال افزایش توان تصمیم‌گیری کارکنان توصیه شده است.^۱

بکارگیری مؤثر قدرت، چالشی دشوار برای مدیران، کارکنان و سازمانها است. مقصود از استفاده اثربخش از قدرت، تحت تأثیر قرار دادن رفتار دیگران به گونه‌ای است که، با نیازهای سازمان و کارکنان سازگاری داشته باشد. اگر استفاده از قدرت با دقت صورت نپذیرد افراد قدرتمند ممکن است افراد ضعیف را مورد سوء استفاده قرار دهند و منافع فردیشان را با منافع مشروع سازمان عوضی بگیرند. مدیران و کارکنان اثر بخش اغلب از پنج ویژگی برخوردار هستند:^۲

۱) منابع ساختاری، وضعیتی و روابط متقابل شخصی قدرت و مؤثرترین روشهای تحت تأثیر قرار دادن دیگران را با استفاده از منابع گوناگون قدرت می‌شناسند. برای مثال افراد حرلهای مانند دانشمندان تحقیق و توسعه، مهندسان، وکیلان و استادان بیشتر از مهارت خبرگی تأثیر می‌پذیرند تا سایر منابع قدرت در روابط متقابل شخصی. مدیران و کارکنان مؤثر بیشتر اوقات مسائل وضعیتی و ساختاری موجود در یک رابطه مبتنی بر قدرت را تشخیص داده و رفتار خود را برای سازگاری با وضعیت واقعی اصلاح می‌کنند و در نتیجه برای ایجاد و استفاده گسترده از منابع گوناگون قدرت و استراتژیهای نفوذ از خود تمایل نشان می‌دهند.

۲) مدیران و کارکنان مؤثر ماهیت فرایند تبادل (بده و بستان) که زیربنای بسیاری از تلاشهای موفق نفوذ است را می‌شناسند. آنان تشخیص می‌دهند که در طی زمان اگر تبادل دو طرف متعافانه و تقریباً معادل هم نباشد، احساسات ناگواری شکل می‌گیرد و به دنبال آن تحت تأثیر قرار دادن دیگران نیز کاهش خواهد یافت.

۳) مدیران و کارکنان مؤثر می‌دانند که باید رفتار مشروع در کسب و بکارگیری قدرت را از

1- Carrie R. Leana, "Power Relinquishment Versus Power Sharing: Theoretical Clarification and Empirical Comparison of Delegation and Participation," Journal of Applied psychology, May 1987, PP. 228-33.

۲- بخشی از ویژگیهای اثربخشی مدیریتی منطبق بر منبع ویراست:

J. P. Kotter, "Power Dependence, and Effective Management", Harvard Business Review, April 1977, PP. 125-136.

داده شوند انتخاب شود.

۵- استراتژیهای نفوذ را باید با حساسیت و انتظاف و همچنین بکارگیری سطح مناسب ارتباطات به اجرا درآورد.

رفتار سیاسی در سازمان

بیشتر دانشجویان علم رفتار سازمانی بحث و بررسی پیرامون رفتار سیاسی در سازمان را آموزش فریبکاری و دیسه بازی به شمار می آورند. گمان می رود پارتی این عنوان به دلیل عملکرد سیاستمدارانی است که برای دست یابی به اقبال خود از مردمان توده های ساخته و پاپی گلشن بر دوش آنان زمینه های نگرش بدبینانه نسبت به سیاست را در میان مردم پدید آورده اند. به هر حال همان گونه که ملاحظه خواهیم کرد رفتارهای سیاسی در سازمان شامل دادوستدهای نامشروع است ولی محدود به آن نیست. امروزه رفتارهای سیاسی در سازمان واقعیتی انکار ناپذیر و از هر زمان دیگری آشکارتر است. یکی از مدیران رفتار سیاسی در سازمان را بدین گونه بیان می دارد:

«بیشتر آدمها دوست دارند که سازمان ساختاری منطقی داشته باشد و تقسیم کار منطقی در آن صورت پذیرفته باشد و ارتباطات براساس سلسله مراتبی روشن جریان داشته باشد و اختیارات هر فرد سازمانی به منظور دستیابی به هدفهای سازمانی خوب تعریف شده باشد ولی سازمانها از افرادی با برنامه های شخصی تشکیل شده اند که گویی برای کسب قدرت و نفوذ در دیگران تدبیر می شوند. این دستور کار یا بازی، دنیای سیاست سازمانی نام دارد. در دنیای سیاست از ساختار منطقی پرهیز می شود، از سلسله مراتب ارتباطات سوء استفاده می شود، اختیارات قانونی نادیده گرفته می شود. قوانین دنیای سیاست هرگز نوشته نمی شود و به قدرت موهبه بحث قرار می گیرد.

برای بعضی از آدمها، سیاسی کاری طبیعت و ماهیت دوم به شمار می آید. آنان به طور فزاینده ای قوانین ناگفته بازی سیاسی را می دانند. دیگران باید بازی سیاسی را فراگیرند. مدیرانی که رفتارهای سیاسی در سازمانهایشان را نمی شناسند نه تنها در گرفتن ارتقاء و استفاده از

نیروهای نفوذ و پشت و سیات در سازمان ۱۷

رفتارهای نامشروع تمیز داد زیرا استفاده نادرست یا عدم شناخت منبع قدرت ممکن است اثر بخشی را از میان ببرد. برای مثال افرادی که در زمینه ای دانش کافی ندارند و اظهار نظر می کنند قدرت مهارت (خبرگری) را به تدریج کاهش می دهند. افرادی که رفتارشان موجب عدم اعتماد دیگران می شود اندک اندک قدرت صلاحیت را از دست می دهند.

۴- مدیران و کارکنان مؤثر به دنبال پستها و موقعیتهایی هستند که امکان ایجاد و استفاده از قدرت را فراهم سازد. به بیان دیگر مشاغل را انتخاب می کنند که در مسیر اصلی موضوعات حیاتی و مورد حلاق سازمان باشند. این مشاغل فرصتهایی را فراهم می آورند که بتوان رفتار دیگران را تحت تأثیر قرار داد. عملکرد مؤثر در این موقعیتهای موجب قدرتمند شدن این افراد می گردد.

۵- سرانجام، مدیران اثر بخش از قدرت خود با کمال بلوغ و خودکنترلی استفاده می کنند. آنان نیک می دانند که احداثشان بر زندگی و رفتار دیگران اثر دارد و در همان حال ضرورتاً در استفاده از قدرت، تردید و هراسی به خود راه نمی دهند و تشخیص می دهند که تأثیر بر رفتار کارکنان بخشی از لوازم مشروع ایفای نقش مدیریتی است. به هر حال آنان قدرت را با مراقبت تمام به کار می گیرند به گونه ای که در عین منصفانه بودن با هدفها و نیازهای سازمان نیز سازگار باشد.

با توجه به ویژگیهای مزبور و تحقیقات انجام شده پیشنهادهای عملی زیر برای نفوذ در سازمان ارائه می شود:

- ۱- با افزایش دانش و خبرگی خود، می توان به عنوان فردی کاردان و صاحب نظر تشخیص یافت.
- ۲- باید در هر یک از روابط کاری حیاتی با توجه به نیازهای کاری وقت کافی در نظر گرفت نه آنکه وقت خود را در هر زمینه مبتنی بر حادث یا ترجیح فردی صرف کرد.
- ۳- با تشکیل شبکه ای از افراد می توان به هنگام نیاز از آنان کمک گرفت.
- ۴- برای کسب هدف ترکیب درستی از استراتژیهای نفوذ و کسانی که باید تحت تأثیر قرار

شروع، نفوذ و نفوذ و سیاست، در سازمان ۱۹

امتیازات زمان است. شرعاً بود بلکه در انجام کار نیز مشکل خواهند داشت.^۱

این دنیای مهم و شگفت‌انگیز را با شناخت مسائل زیر می‌توان کارید و به تابه‌جی سودمند دست یافت:

۱- تعریف رفتار سیاسی در سازمان، ۲- عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی، ۳- تعیین سطوح عمل سیاسی، ۴- بحث پیرامون تاکتیک‌های سیاسی خاص، ۵- بررسی پژوهش‌های انجام شده در این زمینه و کاربردهای عملی آنها.

علم سیاست و رفتار سیاسی با قدرت، ارتباط تنگاتنگی دارد.^۲ اساساً رفتار سیاسی بر استفاده از قدرت برای الگولاری بر تصمیم‌گیری در سازمان با رفتار افراد سازمان با هدف شخصی تمرکز دارد.^۳ یکی از پژوهشگران^۴ کوشیده است با نشان دادن برخی از واقعیتهای جدی رفتار سیاسی بر پاره‌ای از آرزوهای آدمی که از آن جمله است داشتن سازمانهای ایده‌آلی که ساختار متغیری داشته و انسانی باشند خط پخلان بکشند. وی چهار اصل درباره قدرت در سازمان ارائه می‌دهد که به شناخت واقعیتهای سیاسی در سازمان کمک می‌کنند:

۱- سازمان ترکیبی از اتلافهاست که برای دستیابی به منافع، انرژی و نفوذ با یکدیگر در رقابتند.

۲- اتلافهای گوناگون در جستجوی حفاظت از منافع و موقعیتهای نفوذ خود از طریق متبادل سازی فشارهای محیطی و آثار آنهاست.

۳- توزیع نابرابر قدرت خود آثار غیر انسانی به همراه دارد.

1- Roberta Bhasin, "On Playing Corporate Politics," Pulp & Paper, October 1985, P. 175.

2- Andrew J. Dubrin, R. Duane Ireland, and J. Clifton Williams, Management and Organization, Cincinnati, Ohio: South-Western Publishing Co, 1989, P. 242.

3- Jeffrey Pfeffer, Power in Organizations, Marshfield, Mass.: Pitman Publishing, 1981, P. 4.

4- Jeffrey Pfeffer, Organizational Design, Arlington Heights, IU.: AHM Publishing, 1978, P. 8.

۱۱۳

۱۲۵

۲- اعمال قدرت در سازمان یکی از جنبه‌های ملمس اعمال قدرت و از نمودهای آن در سیستم بزرگتر یعنی اجتماع است.

رفتار سیاسی مانند سایر جنبه‌های پویای سازمانی لراپند ساده‌ای نیست و از سازمانی به سازمان دیگر و حتی از واحدی به واحد دیگر تفاوت می‌کند. با استفاده از ادبیات رفتار سیاسی به تازگی تعریف جامعی از رفتار سیاسی ارائه شده است.

تعریف و حوزه رفتارهای سیاسی در سازمان

رفتارهای سیاسی در سازمان شامل اعمال آگاهانه‌ای است که به جهت نفوذ افراد یا گروه‌ها برای دستیابی یا حفاظت از منافع خود به هنگام وجود راه‌حلهای متضاد صورت می‌گیرد.^۱ در این تعریف تأکید بر منافع خود، رفتار سیاسی را از نفوذ اجتنابی متمایز می‌سازد. مدیران همواره در چالش برای کسب تعادل عملی میان منافع فردی کارکنان و منافع سازمان هستند. ناگفته نماند که گاهی تعظیم منافع فردی ممکن است در خدمت منافع سازمان باشد. هنگامی که پیگیری منافع فردی موجب فرسایش یا شکست منافع سازمانی شود رفتار سیاسی به صورت نیرویی بازدارنده در می‌آید. برای مثال اخیراً پژوهشگران از تاکتیک سیاسی پالایش و تحریر اطلاعاتی که باید به رئیس برسد خبر می‌دهند که این عمل خود خدش، کارمندی را که مؤلف به دادن اطلاعات بوده در بهترین وضعیت ممکن قرار داده بود.^۲

عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی

همه گروه‌ها با سازمانها به یک اندازه سیاسی رفتار نمی‌کنند. برای مثال در برخی از

1- Robert W. Allen, Dan L. Madison, Lynna W. Porter, Patricia A. Renwick, and Brooston T. Mayes, "Organizational Politics: Tactics and Characteristics of Its Actors," California Management Review, Fall 1979, P. 77.

2- See Patricia M. Fandt and Gerald R. Ferris, "The Management of Information and Impressions: When Employees Behave Opportunistically," Organizational Behavior and Human Decision Processes, February 1990, PP. 140-58.

۱۲۴

۱۲۴

سازمانها، رفتارهای سیاسی آشکار و پنهان است در حالی که در برخی از سازمانهای دیگر رفتار سیاسی نقش کمی در نتایج عملکرد آنها دارد. مثالها و مشاهدات اخیر عواملی را که مشوق رفتار سیاسی هستند شناسایی کرده است. برخی از این عوامل ویژگیهای فردی هستند و برخی دیگر نتیجه فرهنگ سازمانی یا محیط داخلی سازمانها و گروه‌ها است.

عوامل فردی

در سطح فردی، پژوهشگران صفات مشخصه، نیازها و عواملی را شناسایی کرده‌اند که بر رفتار سیاسی آنها اثر دارند. از نظر صفات مشخصه، کارکنانی که خود نظارتی زیادی داشته، مرکز کنترل رفتارهایش را درونی داشته و نیاز شدیدی برای کسب قدرت دارند با احتمال بیشتری دست به رفتارهای سیاسی می‌زنند. فردی که خود نظارتی زیاد دارد نسبت به محرکهای اجتماعی حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهد، سازگاری اجتماعی بالایی از خود به نمایش می‌گذارد و در رفتار سیاسی نسبت به کسی که خود نظارتی کمتر دارد مهارت بسیار زیادتری دارد.^۱ افرادی که خود را مسؤول رفتارهایشان می‌دانند از آنجایی که بر این باورند که می‌توانند محیطشان را نیز کنترل نمایند بیشتر در معرض وسوسه نقش فعال به خود گرفتن و شرایط محیطی را به نفع خود جهت دادن قرار دارند. و جای شگفتی ندارد که افراد ریاست طلب و نشئه قدرت، راحت‌تر دست به سیاسی کاری زده و ابزارهای بیشتری را برای کسب منافع فردی به کار برند.^۲

گذشته از موارد فوق میزان سرمایه گذاری فرد در یک سازمان، و ادراک وی از سازمانهای دیگری که می‌تواند خود را به آن سازمانها منتقل نماید و انتشارش از موفقیت در سازمان فعلی

- 1- D. T. Mayes and R. W. Allen, "Toward a Definition of Organizational Politics," Academy of Management Review, October 1977, PP. 672-79. See also, G. Biherman, "Personality and Characteristic work Attitudes of Persons With High, Moderate, and Low Political Tendencies," Psychological Reports, October 1983, PP. 1363-19.
- 2- D. L. Madison, R. W. Allen, L. W. Porter, P. A. Renwick, and B. T. Mayes, "Organizational Politics: An Exploration of Manager's Perceptions," Human Relations, February 1980, PP. 79-100.

بر میزانی که او به دنبال ابزارهای غیر مشروع سیاسی کاری می‌رود اثر می‌گذارد. هر چه فردی سرمایه گذاری بیشتری از نظر زمان و کسب مهارت در یک سازمان کرده باشد احتمال کمتری دارد که دست به رفتارهای سیاسی بزند زیرا اگر اخراج بشود بیشتر متضرر می‌شود. هر قدر فردی جایگزینهای شغلی بیشتری داشته باشد - به دلیل بازار کار مطلوب یا داشتن دانش یا مهارتهای کمیاب، یا شهرت زیاد یا ارتباط با افراد یا نفوذ خارج از سازمان - احتمال بیشتری دارد که مخاطره سیاسی کارهای غیر مشروع را بپذیرد. سرانجام اگر فردی انتظار موفقیت کسی در استفاده از ابزارهای غیر مشروع داشته باشد احتمال اینکه دست به رفتار سیاسی بزند صفر است. انتظار موفقیت در به کارگیری ابزارهای غیر مشروع به احتمال زیاد محور فعالیت افراد یا تجربه و قدرتند است که با مهارت کامل به سیاسی کاری مبادرت می‌ورند و کارکنان کم تجربه و ساده لوحی، قضاوت درستی درباره احتمال موفقیت خود ندارند بر گمان تلاش می‌کنند تا آنچه را که دارند به خیال آنچه می‌توانند داشته باشند از دست ندهند.

عوامل سازمانی

فعالیت سیاسی بیشتر حاصل ویژگیهای سازمانی است تا تفاوتهای فردی. ریسر بیشتر سازمانها نیروی انسانی بسیاری با ویژگیهای شخصی گوناگون دارند با این همه نمود رفتار سیاسی در هر سازمانی تفاوت چشمگیری نسبت به سازمان دیگر دارد. در همین حال که نمی‌توان نقش تفاوتهای شخصی را در بروز رفتارهای سیاسی نادیده گرفت ولی شواهد حکایت از آن دارند که رفتار سیاسی را وضعیتها و فرهنگهای معینی دامن می‌زند به ویژه هنگامی که منابع سازمانی رو به کاهش می‌گذارد یا هنگامی که انگیزه موجود منابع دستخوش تغییر و تحول می‌گردد. گذشته از این، فرهنگهایی که در آنها اعتماد کم است، ابهام در نقش وجود دارد یا سیستم ارزشیایی همگرا در آنها نامشخص است و

- 1- D. Farrell and J. C. Petersen, "Patterns of Political Behavior in Organizations," Academy of Management Review, July 1982, P. 405.
- 2- C. Hardy, "The Contribution of Political Science to Organizational Behavior," in J. W. Lorsch (ed.), Handbook of Organizational Behavior, Englewood, Cliffs, N. J.: Prentice-Hall, 1987, P. 103.

شیرهای خرد و پتروش و بیات در سازمان ۱۲۴
تصمیم‌گیری سستی بر روی مردم است فرصت‌هایی را برای پرورش و رفتار سیاسی فراهم می‌آورد.

سه سطح مختلف عمل سیاسی عبارتند از:

- ۱- سطح فردی: این سطح پیگیری شخصی منافع فردی است که خود ویژگی برجسته این سطح از عمل سیاسی می‌باشد.
- ۲- سطح انتزاعی: سطح انتزاعی تشریک ماسم در پیگیری منافع گروهی در موضوعهای ویژه را شامل می‌شود.
- ۳- سطح شبکه‌ای: تشریک ماسم در پیگیری منافع همگانی را سطح شبکه‌ای گویند.

عدم اطمینان و رفتار سیاسی

مانورهای سیاسی به طور عمده در اثر عدم اطمینان شکل می‌گیرد. منافع معمول عدم اطمینان در سازمان عبارتند از:

- ۱- هدفهای نامشخص: هر چه هدفها مبهم و پیچیده‌تر باشد مسائل سیاسی آن بیشتر خواهد بود.
- ۲- ابهام در استانداردهای عملکرد: لازمه عملکرد عالی کارکنان روشن بودن استانداردهای عملکرد است.
- ۳- نامشخص بودن فرایندهای تصمیم‌گیری: تصمیمهای مبهم یا تصمیمهایی که توافقی همگانی را به همراه ندارند و یا تصمیمهای بلند مدت و نامطمئن استراتژیک به رفتارهای سیاسی بیشتری منجر می‌گردد تا تصمیمهای تکراری و جاری.
- ۴- رقابت فردی یا گروهی شدید: در ارتباطات متقابل شخصی یا گروهی، همکاری بر رقابت مزیت دارد زیرا رقابت موجب سیاسی کاری می‌گردد.

1- P. M. Fandi and G. R. Ferris, "The Management of Information and Impressions: When Employees Behave Opportunistically," *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, February 1990, PP. 140-58.

۲- نخستین چهار منشاء عدم اطمینان در سازمان از منبع زیر گرفته شده است.
Don R. Beeman and Thomas W. Sharkey, "The Use and Abuse of Corporate

۱۲۴ مدیریت رفتار سازمانی

۵- منابع کمیاب و حیاتی: میان میزان رفتار سیاسی و دستیابی به منابع حیاتی و کمیاب ارتباط مستقیم وجود دارد. رفتار سیاسی همچنین به هنگام توزیع منابع جدیدی که تقاضای خاصی از پیش برای آن نبوده است تشویق می‌گردد.

۶- تکنولوژی و محیط بیرونی: به طور کلی هر چه تکنولوژی داخلی سازمان پیچیده‌تر باشد مسائل سیاسی درگیر آن بیشتر خواهد بود. به همین ترتیب هر چه محیط بیرونی سازمان پویاتر باشد رفتارهای سیاسی بیشتر دامن زده می‌شود.

۷- تغییر و تحول: تجدید ساختار سازمانی یا برنامه بهبود سازمانی یا حتی تغییر برنامه‌ریزی نشده احتمالی در اثر فشارهای خارجی مانورهای سیاسی را شدت خواهد بخشید. یکی از صاحب‌نظران بهبود سازمانی یادآور می‌شود که هر چه راکه بکوشیم تغییر دهیم خرده سیستم سیاسی لعال می‌شود. منافع افراد تقریباً همواره در خطر است بنابراین با توزیع قدرت مخالفت می‌ورزند.

بدین ترتیب انتظار می‌رود یک نماینده فروش که تلاش می‌کند به میزان تعیین شده کالا را به فروش برساند از یک کارآموز مدیریت که بر روی پروژه‌های متعدد کار می‌کند کمتر سیاسی باشد. در حالی که برخی از نوآموزان مدیریت موفقیت در مسیر ترقی خود را با سخت‌کوشی، شایستگی و توکل بدست می‌آورند برخی دیگر چنین نمی‌کنند. این افراد تلاش می‌کنند جنبه رقابتی خود را از طریق ترکیبی از تاکتیکهای سیاسی بدست آورند. در هر حال از آنجا که عملکرد نماینده فروش بر حسب میزان فروش تعیین می‌شود که دوستی یا رئیس یا کسب اعتبار از کار دیگران، بنابراین کارآموز مدیریت از نماینده فروش سیاسی‌تر است زیرا عدم اطمینان بیشتری درباره انتظارات مدیریت وجود دارد. مطالعات حکایت از آن دارد که کارکنان در آغاز کارشان به دلیل آنکه با عدم اطمینان بیشتری مواجه هستند سیاسی‌تر از

Politics, "Business Horizons, March-April 1987, PP. 26-30.

1- Anthony Raia, "Power, Politics, and the Human Resource Professional," *Human Resource Planning*, no. 4, 1985, P. 203.

2- Andrew J. DuBrin, "Career Maturity, Organizational Rank, and Political Behavior: A Correlational Analysis of Organizational Politics and Career Experience," *Psychological Reports*, October 1988, P. 535.

۱۲۸

۱۲۵

۱۲۷

کارکنان با سابقه رفتار می‌کنند^۱

سه سطح عمل سیاسی

گرچه بیشتر مانورهای سیاسی در سطح فردی رخ می‌دهد ولی این مانورها می‌تواند در سطح گروهی یا اقدام جمعی نیز باشد. در سطح ویژگیهای برجسته خاص خود را دارد. در سطح فردی، آدمها به دنبال منافع فردی آن هستند ولی به هر حال ایجاد سیاسی انتلافها و شبکه‌ها به روشنی عمل سیاسی سطح فردی است. آدمهای را که منافع مشترک دارند در صورت سازگاری با تعریف زیر می‌توان یک انتلاف سیاسی بشمار آورد در قالب سازمان، یک انتلاف، یک گروه غیر رسمی است که دارای اهداف و مقاصد مشخص و مشترک است. انتلافها می‌توانند به خدمت دو گروه غیر رسمی تقارن داشته یا نداشته باشند. هنگامی که موضوع مورد نظر حل شد انتلاف از هم می‌پاشد.

صاحبزنان متفکر می‌شوند که انتلافهای سیاسی در روزهای ناممکن دارند بدین معنی که در عضویت سیال هستند، از نظر ساختار منطقی بوده و دور انتلافشان نیز موقتی است. انتلافها یک نیروی سیاسی بالقوه در سازمان بشمار می‌آیند.

سطح سوم عمل سیاسی سطح شبکه‌هاست. هر خلاف انتلافها که بر محور مسائل خاص دور می‌زند شبکه‌ها، اجتماعات غیر منجمد افرادی است که برای منافع کلی خود به دنبال حمایت اجتماعی می‌باشند. از نظر سیاسی، شبکه‌ها مردمگرا هستند در حالی که انتلافها مردمگرا هستند شبکه‌ها دستور کار گسترده و بلند مدت تری نسبت به انتلافها دارند.

۱- این سه سطح عمل سیاسی از منبع زیر اخذ شده است.

Anthony T. Cobb, "Political Diagnosis: Applications in Organizational Development," *Academy of Management Review*, July 1982, PP. 452-55.

۲- دیدگاه نظری و تاریخی مالی از انتلافها را می‌توان در منبع زیر یافت:

William B. Stevenson, Jose L. Pearce, and Lyman W. Porter, "The Concept of 'Coalition' in Organization Theory and Research," *Academy of Management Review*, April 1985, PP. 256-68.

تاکتیکهای سیاسی

هر کسی که در سازمانی کار کرده باشد دانش دست اولی از سیاسی کاری خشن دارد. برای مثال دیگری را به خاطر اشتباه خود سرزنش کردن یک اقدام سیاسی آشکار است ولی سایر تاکتیکهای سیاسی ماهرانه‌تر هستند. پژوهشگران طیفی از رفتار سیاسی را شناسایی کرده‌اند. در یک مطالعه برجسته، که شامل مصاحبه‌های عمیق با ۸۷ مدیر از ۳۰ شرکت الکترونیکی در کانفرنسیای جنوبی بوده است، هشت تاکتیک سیاسی شناسایی شده است. در این نمونه مدیران سطوح عالی، میانی و عملیاتی به تعداد مساوی شرکت داشتند. بنا به گزارش این پژوهشگران از پاسخ دهندگان خواسته شده بود تاکتیکهای سیاسی سازمانی و ویژگیهای شخصی بازیگران سیاسی را بر بخش را بر مبنای تجربیات اندوخته خود در تمام سازمانهای که کار کرده بودند تشریح نمایند.

هشت تاکتیک سیاسی که حاصل این پیمایش بود به ترتیب بسامدهایشان در زیر فهرست شده است:

- ۱- سرزنش یا حمله به دیگران
- ۲- استفاده از اطلاعات به عنوان ابزار سیاسی
- ۳- ایجاد تصویر مطلوبی از خود
- ۴- ایجاد پایگاه حمایتی برای خود
- ۵- ستایش دیگران (مورد لطف و حمایت قرار گرفتن)
- ۶- انتلافهای قدرت با هم پیمانهای قوی برقرار کردن
- ۷- معاشرت با افراد بانفوذ (خود را با افراد بانفوذ مرتبط جلوه دادن)
- ۸- ایجاد الزامهای اخلاقی (معاشرت به مثل).

حمله به یا سرزنش دیگران: برای اجتناب یا به حداقل رساندن سهم خود در یک شکست به کار می‌رود. هنگامی که دیگران سبب بلا قرار گیرند رفتاری انفعالی محسوب می‌شود ولی

1- Allen, Madison, Porter, Renwick, and Mayes, "Organizational Politics: Tactics and Characteristics of Its Actors," P. 77.

هنگامی که هدف کاهش رقابت برای منابع محدود باشد رفتار فعال به شمار می‌آید.

استفاده از اطلاعات به عنوان یک ابزار سیاسی: نگاهداشتن یا تحریف حقایق اطلاعات را گویند و از آن جمله است یک وضعیت نامطلوب را از طریق بهباران اطلاعاتی مانع‌ها پنهان کردن.

ایجاد تصویری مغالطه‌آمیز از خود: نوع لباس و نوع آرایش خود را مطابق ذوق و سلیقه دیگران انتخاب کردن
هنجارهای سازمانی را رعایت کردن، توجه دیگران را به مولفیتها و نفوذ خود جلب کردن و از مولفیتهای دیگران کسب اعتبار کردن.

ایجاد پایگاه حمایتی (مردمی): حمایت قلبی برای یک تصمیم به دست آوردن، متعهد ساختن دیگران به یک تصمیم از طریق مشارکت دادن آنان در تصمیم‌گیری.

ستایش دیگران (مورد توجه و تقدیر قرار دادن): به انجام کاری پرداختن برای آنکه افراد بانفوذ خوششان بیاید (چاپلوسی کردن).

اتلاف قدرت با هم پیمانهایی قوی کردن: تشکیل تیم دادن با افراد قوی که می‌توانند کارها را به نتیجه برسانند.

معاشرت با افراد با نفوذ (خود را به افراد با نفوذ مرتبط جلوه دادن): ایجاد یک شبکه حسابش در داخل و خارج سازمان.

ایجاد الزامهای اخلاقی (مقابله به مثل): دیگران را از نظر اخلاقی به همکاری کردن (من لطیف در حق تو کردم بنابراین شما نیز باید لطیف در حق من بکنی).

پژوهشگران تاکتیکهای واکنشی را از تاکتیکهای فعالانه متمایز ساختند. برخی از تاکتیکها مانند «دیگران را سیر بلا قرار دادن» واکنشی هستند زیرا مقصود از این تاکتیک دفاع از نفع شخصی است. در حالی که تاکتیکهای مانند «ایجاد پایگاه حمایتی»، فعال محسوب می‌شود زیرا شخص با استفاده از این تاکتیک در جستجوی ارتقاء منابع فردی است.

شواهد تحقیقی بر رفتارهای سیاسی در سازمان

شواهد تحلیلی در ارتباط با رفتارهای سیاسی در سازمان به تدریج زیاد می‌شود. در اینجا به ذکر چند نمونه خواهیم پرداخت که روشن‌گر تواند بود. دو نمونه بر مبنای پرسشنامه است و یکی مبتنی بر مشاهده مستقیم مدیران در صحنه عمل. نتایج پژوهشها حکایت از آن دارد که:

- ۱- شصت درصد مدیران رفتارهای سیاسی را در سازمان رخدادی مکرر گزارش کرده‌اند.
- ۲- هر چه سازمان بزرگتر باشد رفتار سیاسی در آن بیشتر و مشهودتر خواهد بود.
- ۳- نقشها و مدل‌های مبهم و افزایش تعارض میان افراد با افزایش فعالیت‌های سیاسی همراه است.

۴- کارکنان واحد بازاریابی و اعضای هیأت مدیره‌ها به عنوان سیاسی‌ترین افراد درجه‌بندی شده‌اند در حالی که کارکنان تولیدی، حسابداری و مالی به عنوان افرادی که کمترین رفتار سیاسی را دارند شناخته می‌شوند.

- ۵- تجدید ساختار و جابجایی نیروی انسانی فعالیت‌های سیاسی را دامن می‌زند.^۱
- در یک مطالعه دیگر، سیمند و سی خلاصه گزارش که توسط نود نفر از مدیران میانی صنایع گوناگون ارائه شده بود تحلیل به عمل آمد. گزارشها درباره چگونگی موضوع‌گیری مدیران با مقاومت آنان در برابر تصمیمهای مدیران عالی بوده است. پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که مدیران میانی که اغلب انتظاری نیز تشکیل داده بودند در برابر اجرای

1. Dan L. Madison, Robert W. Allen, Lyman W. Porter, Patricia A. Renwick, and Bronston T. Mayes, "Organizational Politics: An Exploration of Managers' Perceptions," *Human Relations*, February 1980, pp. 79-100.

برنامه‌های استراتژیکی که با متالشان سازگار است مانعی اساسی شناخته شده‌اند.

پژوهش‌های مشاهده‌ای جدیدتری که از ۲۲۸ مدیر از سازمانهای گوناگون صوت پذیرفت و رابطه فوق‌العاده‌ای میان زمان صرف شده در شبکه سیاسی و موفقیت در مسیر ترقی و ارتقای مدیریت یافته است. تیم پژوهشی دانشگاه نبراسکا زیر نظر فرد لوتانز شبکه‌ای حمل‌گرفته را اجتنامی شدن، شامل با افراد خارج از سازمان و رفتارهای سیاسی تعریف کرده است و موفقیت در مسیر ترقی و ارتقا با سرعت فرد و طی تریه‌بان مدیریتی معین در رابطه می‌داند. اثر بخشی مدیریتی بر حسب عملکرد واحد و تمهد و ره‌ایت خاطر کارکنان ارزیابی شده است. تنها ده صد مدیران هم موافق و هم اثر بخشی بودند و در این میان نود درصد دیگر کسانی که در مسیر ترقی و موفقیت کسب کرده بودند بیشترین وقت خود را صرف فعالیت در شبکه سیاسی کرده بودند. این مطالعه لوتانز را واداشت تا این سؤال را قرا روی خود و دیگران قرار دهد که: آیا این یافته تحقیقی تشریح‌کننده برخی از مسائل عملکرد که سازمانهای امروزی آمریکایی با آن روبرو هستند می‌باشد؟ آیا مدیران موافقی که از رفتار سیاسی خوب می‌دانند چه بکنند و به سرعت به پستهای حساس ارتقا می‌یابند مدیران اثر بخشی را تشکیل نمی‌دهند که کارکنان متعهد و ره‌ایت‌مند داشته و عملکرد کمی و کیفی خوب در واحدهای خود ارائه دهند؟^۱

آنگاه لوتانز تلاش هماهنگی را برای پرورش مدیران متعادلی که هم موافق و هم اثر بخشی باشند طلب می‌کند. یک برخورد احتمالی آموزش مدیریت راه پیشرفت و مهارت‌های شبکه‌ای به مدیران مؤثر می‌تواند باشد.

۱- برای جزئیات بیشتر به منبع زیر مراجعه کنید:

William D. Guth and Ian C. Macmillan, "Strategy Implementation versus Middle Management Self-Interest," Strategic Management Journal, July-August 1986, PP. 313-27.

2- Fred Luthans, "Successful vs. Effective Real Managers," Academy of Management Executive, May 1988, P. 127.

مدیریت رفتارهای سیاسی در سازمان

رفتارهای سیاسی در سازمان را نمی‌توان از میان برد. مدیری که انتظار داشته باشد کسی دست به این گونه رفتارها نزند با این نگرش نشانه‌ای از ساده‌لوسی خود را به معرض نمایش گذاشته است. ولی مانورهای سیاسی را می‌توان و باید کنترل کرد تا در محدوده منطقی و سازنده‌ای قرار گیرد. آبراهام سلزنیک استاد دانشگاه هاروارد چنین بیان می‌دارد:

«آدم‌ها می‌توانند توجه‌شان را به تعداد معینی از چیزها متمرکز نمایند تا به این امر چه بیشتر بر رفتارهای سیاسی متمرکز شوند انرژی احساسی و فکری کمتری از آنان بهر جای می‌ماند تا به مسائل واقعی کار بپردازد.»^۱

شاید به همین دلیل بود که تنها ده درصد از نمونه‌ای که لوتانز مورد مطالعه قرار داده بود توانستند به سرعت ارتقا یابند در حالی که کار خوبی هم انجام می‌دادند. مدیران موافق ولی نامؤثر ظاهراً انرژی احساسی و فکری زیادی صرف سیاسی‌کاری می‌کردند. تاثیر این پژوهشگران برآیند تا حد متوسط رفتار سیاسی مورد نیاز را معین نمایند.

گفته می‌شود که درجه سیاسی بودن هر فرد به ارزشهای فردی، روش اخلاقی و خلق و خوی او بستگی دارد. افرادی که شدیداً غیر سیاسی یا بسیار سیاسی هستند همگی زیانمند خواهند بود. اولی ممکن است به کندی ارتقاء یابد و احساس کند که کنار گذاشته شده است در حالی که می‌تواند دومی در معرض خطر متهم شدن به خود خلعی و از دست دادن حیثیت و اعتبار خویش قرار گیرد. افرادی که در دو نهایت طیف سیاسی قرار می‌گیرند به عنوان افراد طعیف در تلاش گروهی به شمار می‌آیند. به طور معمول میزان متوسطی از رفتارهای سیاسی حساب شده به عنوان ابزار ادامه حیات در سازمانهای پیچیده به شمار می‌آید.

با این چشم‌انداز گامهای عملی زیر توصیه شده است.

1- Abraham Zalcznik, "Real Work," Harvard Business Review, January-February 1989, P. 60.

الف - کاهش عدم اطمینان دو سیستم

۱- میناها و فرایندهای ارزیابی را روشن سازید

۲- در دادن پاداش به کسانی که عملکرد عالی یا ضعیف دارند تمایز قائل شوید

۳- اطمینان حاصل کنید که هر چه ممکن است پاداشها به طور مستقیم و بدون واسطه با عملکرد ارتباط داشته باشد

ب - کاهش رقابت

۱- تلاش کنید رقابت میان مدیران برای گرفتن منابع را به حداقل برسانید

۲- تلاش کنید هدفهای کوتاه مدت و بلند مدت تأمین منابع از خارج سازمان را جایگزین رقابت برای گرفتن منابع نمایید

ج - شکستن قبول سیاسی موجود

۱- در جایی که امپراطورهای سیاسی بسیار منجمد وجود دارد با برداشتن یا تقسیم

خرده گروه‌های ناکارآمد آنها را در هم بشکنید

۲- اگر مدیر اجرایی هستید نسبت به مدیرانی که شیوه کارشان جلب حمایت‌های سیاسی

برای خودشان است کاملاً حساس باشید ابتدا به این گونه افراد اخطار کنید که مانورهای

سیاسی را متوقف سازند اگر ادامه یافت از آن دست برکنارشان کنید و ترجیح آن است که

آنان را از سازمان اخراج کنید

د - جلوگیری از شکل‌گیری قبول سیاسی آبی

مهمترین شاخص ارتقاء مدیران را نگرش غیر سیاسی‌ای که هدفهای سازمانی را بر کسب

قدرت فردی اولویت دهد قرار دهید

اهمیت کاهش عدم اطمینان از طریق ارزیابی‌های عملکرد استاندارد شده و ارتباطهای

روشن میان پاداش و عملکرد را مد نظر داشته باشید^۱ هدفهای قابل اندازه‌گیری اولین خط

دفاع مدیریت در برابر بروز رفتارهای سیاسی منفی در سازمان است مدیران عالی برای حل

تضاد میان منافع فردی مدیران رده میانی و اجرای استراتژی، به ایجاد تمهید نسبت به

برنامه‌های استراتژیک در میان آنان از طریق هدف‌گذاری استراتژیک مشارکتی نیازمند

هستند

۱۳۵

۱- مدیریت رفتارهای سیاسی در سازمان در منابع زیر نیز مورد بحث قرار گرفته

است:

Stephen L. Payne and Bernard F. Pettigall, "Coping with Organizational

"فصل ششم"

نازیسم

فعالیت‌های حزب نازی (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان) در ۱۹۱۹ آغاز شد. پیش از اینکه هیتلر به عضویت حزب نازی درآید، این حزب گروه کوچکی بیش نبود، اما پس از پیوستن هیتلر به آن ظرف مدت کوتاهی به صورت نهضت توده‌ای وسیعی سراسر آلمان را گرفت. هیتلر در ۱۹۳۳ از رایشستاگ (پارلمان) ناسیونال آلمان اختیار مطلق کرد و آنها را به دست آورد و بلافاصله پس از این کار رژیم دیکتاتوری تحت حاکمیت شخص خویش ایجاد کرد. «این رژیم تنها نمونه از یک رژیم نوین نوتالیست بود که از طریق رأی اکثریت و تأیید پارلمان ایجاد شد». نازیسم تأثیری شدید و مستقیم بر مردم آلمان و تأثیری غیر مستقیم اما فلج کننده بر اروپا و سایر کشورهای جهان بر جای گذاشت.

نازیسم به میزان زیادی زیر نفوذ تعلیمات نیچه، هگل و روزنبرگ قرار داشت. هگل معتقد به نظامی‌گرایی افراطی و ناسیونالیسم تنگ‌منظرانه بود و نیچه نیز با فلسفه هیچ‌گرایانه (نیهیلیستی) خود آرمان‌های غربی را در مورد اخلاق و شرافت انسان رد می‌کرد. این فلسفه بوضوح به ترور و قتل بیگناهان، اردوگاه‌های کار اجباری، و اتاق‌های گاز منجر شد. نیهیلیسم جوهر پدیده نازیسم بود که در قتل سازمان یافته میلیون‌ها انسان و نابود کردن فرد به عنوان موجودی معتقد به اخلاق متجلی شد. هدف نازیسم «تبدیل انسان به غیر انسان و تنزل دادن انسان به موجود مورد نظر رهبران نازی» بود.

نازیسم ریشه‌های نژادگرایی و یهودستیزی خود را در عالم آلفرد روزنبرگ یافتند. روزنبرگ معتقد بود که پیشرفت فرهنگ‌های بزرگ و کهن در یونان و روم ناشی از ژرمنی بودن نژاد مردمان آن بوده است. او نظر او این فرهنگ‌ها بدان علت سقوط کردند که مردمانش با مردمی از نژادهای پست‌تر در آمیختند. شیفتگی روزنبرگ در برابر برتری و والایی نژاد ژرمن تا

بدانجا بود. ده می‌گفت: «زرتیسم باید. هر چون یک آئین بجای مسیحیت را بپذیرد. یهودیها مسئول اصلی این انحطاط فرهنگی به شمار می‌آمدند زیرا آنها بودند که از طریق تولد، نژاد ناب و اصیل ژرمن را آبیخته کردند. هیتلر نیز به اندیشه‌هایی نظیر «فضای لازم برای زندگی یک ملت» اعتقاد داشت هیچ ملتی نمی‌توانست بدون خاک حاصلخیز و دهقانان راضی قدرتمند باشد. دهقانان راضی می‌توانستند از هر تحول اجتماعی - اقتصادی رادیکال جلوگیری کنند.

دوران حاکمیت نازیها بر آلمان تأثیر شدیدی بر حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ملت آلمان داشت. نازیها بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن همه چیز را با مقررات حاکمیت خود هماهنگ کردند. مردم از حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی محروم شدند. تمام احزاب منحل گردیدند، روزنامه‌ها منحل یا سانسور شدند و یا خود را با عقاید نازیها هماهنگ ساختند. کتابها به شدت تحت کنترل درآمدند. گوبلس می‌گفت: «انتشارات باید همچون پیانوایی باشد که دولت بتواند آن را بنوازد». سینما و تئاتر نیز سرزیرکشی مشابه داشتند و می‌بایست خود را با چارچوب حزب هماهنگ سازند. تمام اتحادیه‌های کارگری ممنوع شد و جبهه کار تحت نظارت دولت جای آنها را گرفت. مسیحیت و کلیسا به طور کامل از جانب نازیها طرد شدند، زیرا اینها تولدهایی حساب شده از جانب یهودیان برای تضعیف همدات مردانه و استواری نژاد ژرمن بودند. نازیها حتی از نهاد خانواده نیز گدشتند و به آن حمله کردند.

از نظایر نازیها و تلفه آموزش و پرورش ترتیب نوجوانان به منظور تبدیل آنها به نازیهای خوب بود. به این ترتیب مدرسه‌ها به دستگاههای تبلیغاتی بدل شد. مواد آموزشی تغییر پیدا کرد و مقالات نژادشناسی و ژنتیک در آن گنجانده شد. آن دسته از کتابها که خواندنشان برای نازیهای خوب مناسب نبود در ملاء عام سوزانده شدند و نویسندگان لیبرال ممنوع اعلام گردیدند و یا در لیست سیاه قرار گرفتند. چنین بود که کنترل کامل بر خواندن، نوشتن و

اندیشیدن برقرار گشت.

در عرصه اقتصاد مسئله غرامات و رکود اقتصادی حیات اقتصادی آلمان را بشدت وخیم کرده، بیکاری و فقر پنهان بوجود آورده بود. تعداد بیکاران آلمان در ۱۹۳۱ به شش میلیون می‌رسید. هنگامی که هیتلر در ۱۹۳۱ به قدرت رسید اوضاع اقتصادی نا اندازه‌ای بهتر شده بود و به همین خاطر هیتلر مدعی «معجزه اقتصادی» شد. به منظور کنترل اقتصاد یک رشته برنامه‌های چهارساله تنظیم شد و صنایع در دست شرکت‌هایی نظیر کروپ، که تحت نظارت نازیها بود، متمرکز شد. بعد از ۱۹۳۵ به دلیل اجرای برنامه‌های وسیع تسلیحاتی و کانالیزه کردن تولیدات کشور در جهت جنگ صنایع سنگین شکوفا شدند و امکانات شغلی فراوانی در اختیار مردم آلمان قرار گرفت.

از آنجایی که نازیها بیکاری را از میان برداشته بودند، کارگران به طیب خاطر از آزادیها و حقوق خود دست برداشتند و اتحادیه‌های کارگری در قبایل اشتغال کامل و تأمین اجتماعی استقلال خویش را از دست دادند و به «جبهه کار» حزب نازی تبدیل شدند. شاغلان کارمزد، سرمایه داران طبقات بالا نظیر کروپ که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی مهم بودند، زمین داران بزرگ نیز به همین ترتیب از نازیسم حمایت می‌کردند. انگیزه آنها برای این کار قولی بود که درباره انحلال اتحادیه‌های کارگری آزاد به آنها داده شده بود. صاحبان صنایع بزرگ نیز تشخیص داده بودند که تجدید تسلیحات آلمان به معنای گسترش صنایع و در واقع سود بیشتر برای آنهاست. به این ترتیب اقتدار مخلف مردم آلمان هر یک به تناسب عایدات خویش از نازیها حمایت می‌کردند.

اما گروهی که از همه بیشتر قربانی حاکمیت نازیها شدند یهودیان بودند. اتهام آنها این بود که در ۱۹۱۸ از پشت به ملت خنجر زده بودند و از طریق افراد در سفته بازی و معاملات تجاری معیبت بزرگی برای ملت آلمان فراهم کرده بودند. حمله به یهودیان کارآسانی بود زیرا در جمهوری وایمار آنها بودند که رهبری مالی و سیاسی را به دست داشتند. همانطور که قبلاً

گفته شد حداید نژاد گرامانه هتلر نازی از تعلیمات آلفرد روزنبرگ بود. هتلر آریانیستها را همان نژاد ژرمن می دانست و از نظر او آریانها همان آلمانها، هلندیها و بریتانیایها بودند. او همچنین تمام مردم را به سه گروه «فرهنگ ساز»، «فرهنگ پذیر»، و «فرهنگ ستیز» تقسیم کرده بود. آریانیها فرهنگ ساز و یهودیان فرهنگ ستیز بودند. به این ترتیب هتلر یهودیان را دشمن آریانیها به حساب می آورد، زیرا آنها را تجسم «فرهنگ ستیزان» و «باندی از پارتیکاران بین المللی که به پول و سود خویش بیستی از رفاه مردم آلمان اهمیت می دهند» می دانست. نظریه برتری نژادی هتلر سبب نفرت شدید او از یهودیان شد. سیاست ضد سامی عبارت از تبعیضی برای یهودیان آلمان و سایر نژاد تحت اشغال آلمان ملی جنگ جهانی دوم به بار آورد.

سیاستی منظم و بی پروا برای آزار یهودیان در پس گرفته شد. استادان یهودی نیادار دانشگاهها اخراج شدند، کتابهایی که نویسندگانشان غیرآریانی بودند از کتابخانه ها بیرون کشیده شدند، یهودیان و کسانی که با یهودیان ازدواج می کردند حق کار در ادارات دولتی نداشتند و برطبق «قوانین نورمبرگ» یهودیان از تابعیت آلمان محروم شدند. بدترین بخش سیاست ضدیت با نژاد سامی در تشکیل اردوگاههای کار اجباری و اتاقهای گاز مشخص شد که میلیونها کودک، مرد و زن بیگناه یهودی به این اردوگاهها و اتاقها فرستاده شدند. میلیونها یهودی در آلمان به اردوگاه آشویتس فرستاده شدند و در آنجا با گاز زنده شدند. هتلر تصمیم داشت محنت گزینی را از او بخواهد و یهودیان پاک کند و این امر در زبان رسمی نازیها، «حل نژادی مسئله یهود» نامیده می شد. در طی سالهای ۴۱ - ۱۹۴۰ تمام قاره اروپا تحت تسلط هتلر بود و یهودیان اروپای شرقی به بردگی آلمانها کشیده شدند. نفرت هتلر از آریانیستها آلمان شاد بود که می گفت آریانیستها تنها مستحق یک آریانیانند که اینهم آلمانها هستند.

گروه نازیسم محرک ایجاد حکومتی نازیست، نازی و آریانی

۱۳۸

اساسی اساسها، و آزار یهودیان در آلمان گردید، با اینهمه آثار آن محدود به آلمان باقی ماند. سیاست نظامی گرانه و توسعه طلبانه هتلر منجر به خدمت نظام و طبیعت اجباری در ۱۹۳۵، نظامی کردن رایشلاند در ۱۹۳۶، الحاق اتریش در ۱۹۳۸، الحاق چکوسلاواکی در ۱۹۳۹ و منجر به هجوم به لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹ و آغاز جنگ جهانی دوم شد. فرانسه در ۱۹۴۰ به اشغال درآمد. نازیها با آنکه بخش وسیعی از اروپا را در اختیار داشتند در ژوئن ۱۹۴۱ به اتحاد شوروی حمله کردند و در دسامبر همان سال به ایالات متحده اعلام جنگ دادند.

چنین بود روند گسترش سریع جنگ جهانی دوم که با شکست و خودکشی هتلر در ۱۹۴۵ پایان گرفت.

اگر چه هتلر مرد و رفت اما عقاید شوم او هزارگاه در بخشهایی از جهان سر برمی آورد. آمار نفرت در افریقای جنوبی و تبعیض نژادی علیه سیاهان در امریکا همگی جنبه هایی از مفهوم برتری نژادی است که نازیها بدان معتقد بودند.

روانشناسی نازیسم

در فصل قبل، بررسی ما بر دو نمونه روانی متمرکز شد: اول خوی قدرت گرا و بعد نوع ماشین خودکار. در این فصل و در فصل بعد دو مسئله مورد توجه قرار خواهد گرفت: یکی روانشناسی نازیسم و دیگری دموکراسی نوین، امیدواریم بحث جامع تری که در زمینه آن دو نمونه روانی عرضه خواهیم نمود، درک این دو مسئله را ساده تر نماید.

قبل از آنکه در مورد روانشناسی نازیسم گفتگو نمائیم، باید این موضوع منجیده گردد که ارتباط عوامل روانشناسی با فهم نازیسم چیست. در بخشهای علمی و گفتگوهای مردم راجع به نازیسم اکثراً دو نظریه متفاوت وجود دارد: اول آنکه روانشناسی نمی تواند پدیده ای اقتصادی و سیاسی مانند فاشیسم را توجیه نماید، دوم آنکه فاشیسم مسئله ای کاملاً روانی است.

گروه اول نازیسم را حاصل تحرکی میل اقتصادی می داند و با در آن به عنوان نتیجه تمایلات توسعه طلبی امپریالیسم آلمان، و به

شکل پدیده‌ای صرفاً سیاسی نگاه می‌کنند که قصد از آن تسخیر دستگاه دولت به دست یک حزب متکی به سرمایه‌داران و نجبا و اشراف پرورس بوده است. خلاصه برحسب این عقیده، نازیسم نتیجه کلاهبرداری و تزویر و زور گروه کوچکی بر اکثریت مردم است.

دسته دوم اعتقاد دارند که توجیه نازیسم تنها از طریق روان‌شناسی یا حتی اسب‌شناسی روانی امکان‌پذیر است و در هینرلر به چشم یک دیوانه یا «نوروتیک» و در پیروانش به دیده دیوانگان و محرومین از تعادل ذهنی می‌نگرند. این عقیده، برطبق تفسیری که ال. مامفورد می‌کند، ریشه‌های واقعی فاشیسم را در «روح آدمی» می‌داند «نه در اقتصاد». نظر مامفورد آن است که: «غرور بیش از اندازه و لذت از بیرحمی و از هم پاشیدگی نوروتیک است که فاشیسم را توجیه می‌کند نه پیمان ورسای و بی‌لیافتی جمهوری آلمان».

به نظر ما هیچکدام از این دو عقیده - یعنی انکاه بر عوامل سیاسی و اقتصادی و حذف عوامل روانی یا بالعکس - درست نیست. صحیح است که نازیسم مسئله‌ای روانی است، اما باید دانست که عوامل روانی آن خود توسط عوامل اجتماعی-اقتصادی شکل گرفته‌اند، و با وجود آنکه نازیسم مسئله‌ای اقتصادی و سیاسی است، اما نفوذی که این مسلک بر افراد یک نژاد یافته باید برحسب ملاحظات روانشناسی سنجیده و درک گردد. آنچه در این فصل به آن می‌پردازیم همین جنبه روانی یا پایه انسانی نازیسم است که خود دو مسئله به وجود می‌آورد: اول ساختمان خوی مردمی که به نازیسم روی آوردند، دوم خصائص روانشناسی ایدئولوژی که در مقابله با آن مردم، از این ساختمان خوی وسیله‌ای چنان مؤثر ساخت و به کار گرفت.

در سنجش اساس روانی موفقیتی که نازیسم به دست آورد

باید از ابتدا گفت که عده‌ای از مردم بی‌هیچگونه مقاومتی شدید در مقابل نازیسم تسلیم شدند اما ستایشگر ایدئولوژی و روش سیاسی آن نیز نشدند، حال آنکه عده دیگر سخت شیفته آن شدند و با نصب مبلغ آن گشتند. گروه اول که اکثراً از طبقه کارگر و بورژواهای لیبرال و کاتولیک تشکیل می‌یافت برخلاف داشتن سازمانی عالی (مخصوصاً در میان طبقه کارگر) و دشمنی تقریباً همیشگی که از آغاز کار نازیسم تا سال ۱۹۳۳ در مقابل این ایدئولوژی نشان داد، در درون اعضای خود آن مقاومتی را که پنداشته می‌شد در نتیجه اعتقادات سیاسی دارا باشد نداشت. قدرت ایستادگی آن به سرعت کاهش یافت و از آن پس نیز مشکلی در راه رژیم به وجود نیامده است (البته غیر از اقلیت کوچکی که در تمام این سالها در برابر نازیسم قهرمانانه جنگیده است). از لحاظ روانشناسی، به نظر می‌آید این آمادگی برای تسلیم و رضا باشد که، همانگونه که در فصل آینده خواهیم دید، از خصائص مردم این دوره حتی در کشورهای دموکراتیک است در مورد آلمان، علتی که علاوه بر شرایط دیگر از لحاظ طبقه کارگر وجود داشت، شکست این طبقه بعد از پیروزیهای آن در انقلاب سال ۱۹۱۸ بود. وقتی طبقه کارگر وارد دوره بعد از جنگ شد، نسبت به تحقق سوسیالیسم یا لافلر بود. وضع سیاسی و اجتماعی خود امید فراوان داشت، اما علت هرچه بود، حاصل آن یک سلسله شکست پی در پی عاقبت به بر باد رفتن کامل این امیدها منجر شده و نتایج پیروزیهای اولیه این طبقه تا اوایل سال ۱۹۳۰ تقریباً همه از میان رفته بود و به جای آن احساسی از تسلیم و رغبت در کارگران به جای مانده بود که اعتقاد آنها را به رهبران سیاسی خود و اطمینانشان را نسبت به ارزش هرگونه سازمان و فعالیت سیاسی کاهش می‌داد. البته هنوز از عضویت در احزابی که به آنها

تعلق داشتند و اعتقاد ظاهری به تعالیم سیاسی این احزاب دست برنداشته بودند، اما در ته قلب، از تأثیر فعالیت سیاسی مایوس شده بود. نکته دیگری که بعد از روی کار آمدن هیتلر محرک اکثریت مردم برای وفادار ماندن نسبت به حکومت نازی قرار گرفت آن بود که به عقیده میلیونها نفر آلمانی حکومت هیتلر و آلمان یکی محسوب می شدند. موقعی قدرت به دست هیتلر افتاد نتیجه ضمنی جنگیدن با او بیرون ماندن از اجتماع مردم آلمان شد، و بعد از انحلال احزاب دیگر سیاسی، حزب نازی به منزله اکمال و مخالفت با آن مخالفت با آلمان محسوب شد. از نظر افراد متوسط ظاهراً تحمل هیچ چیز مشکل تر از آن نیست که نتوانند خود را با گروه بزرگتری یکی ببینند. هر چه یک آلمانی با اصول کار نازیسم مخالف باشد، اگر قرار شد میان تنهایی و احساس تعلق به آلمان یکی را انتخاب نماید اکثراً تعلق به آلمان را انتخاب می کند. بسیار می توان مشاهده کرد که کسانی که از پیروان نازیسم هم نیستند از نازیسم در مقابل حملات بیگانگان دفاع می کنند زیرا حمله کردن به نازیسم را حمله بر آلمان می دانند. پس از تسلط بر دستگاه دولت، هر حزب می تواند در جلب وفاداری تمام مردم از ترس تنها ماندن و ضعف نسبی اصول اخلاقی آنان کمک بگیرد.

بر اساس این مشاهدات می توان یک اصل کلی بیان نمود که در مسائل مربوط به تبلیغ سیاسی دارای اهمیت زیاد است و آن اینکه: هرگونه هجوم به آلمان، هرگونه تبلیغ و بدگویی علیه آلمانیها (مانند استفاده از کلمه «هون»^۱ در مقام اشاره به آنان در جنگ گذشته) فقط

۱-Hun نام قومی وحشی آسیائی، که در جنگ جهانی اول به آلمانیها

گفته می شد.

باعث شدت وفاداری اشخاصی می گردد که خود را کاملاً نیز با سیستم نازی یکی نمی بینند. این مسئله از طریق مهارت در تبلیغات قابل حل نیست، راه کار آن است که این واقعیت بنیانی در تمام کشورها پیروز گردد که اصول اخلاقی در مقامی بالاتر از حیات ملل جای دارند و وقتی فرد از این اصول تبعیت نمود به کسانی می پیوندد که به این اعتقاد چه اکنون پای بندند چه در گذشته بوده اند و چه در آینده خواهند بود.

به عکس طبقه کارگر و لیبرال های کاتولیک و بورژوا که وضعی منفی و حاکی از تسلیم و رغبت به خود گرفته بودند، اقرار پائین تر طبقه متوسط متشکل از مغازه داران کوچک و صنعتکاران و «پشت میز نشینان» با شور و اشتیاق به استقبال ایدئولوژی نازی شتافتند.

در بین اعضای این طبقه، به شکل بنیاد متراکم و بی اراده و مقاومت درآمدند و فرزندان آنها رزمندگانی کوشا گردیدند. ایدئولوژی نازی، روح اطاعت کورکورانه از پیشوا، نفرت در مقابل اقلیت های نژادی و سیاسی، آرزوی پیروزی و تجلیل قوم آلمان «نژاد شمالی» سخت نزد هیجانات این طبقه مورد قبول واقع می شد و این پذیرش بود که باعث شد به نازیسم روی آوردند و به آن ایمان بیاورند و به خاطر هدف آن لباس جنگ به بر کنند. برای یافتن علت اقبال اعضای طبقه متوسط پائین به ایدئولوژی نازی باید به تحلیل خوی اجتماعی آنها پرداخت. موقعی این بررسی انجام گرفت می بینیم که خوی اجتماعی اعضای این طبقه با خوی اجتماعی اعضای طبقه کارگر و لایه های بالاتر طبقه متوسط و اشراف قبل از جنگ ۱۹۱۴ به طرز محسوس تفاوت داشت. از دوره خاصی هم که مورد بحث است بگذریم،

مشاهده می کنیم پاره ای صفات در طول تاریخ طبقه متوسط پائین همیشه از خصائص آن محسوب می شده است: برای مثال محبت به قدرتمندان و نفرت از ضعیفان، خرده بینی و دشمنی، احتیاط در بروز احساسات و صرفه جویی در بخشش مال و خلاصه روح ریاضت کشی، عدم وسعت نظر در زندگی، بدگمانی و نفرت نسبت به بیگانه، کنجکاوی و رشک نسبت به آشنا، و البته کوشش در نشان دادن رشک به عنوان رنجش اخلاقی. خلاصه مطلب آنکه اساس زندگی اعضای این طبقه بر اصل قحط زدگی چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ روانی استوار بود.

موقعی که می گردیم خوی اجتماعی طبقه متوسط پائین و طبقه کارگر باهم متفاوت بود، منظور آن نیست که این ساختمان خوی در اعضای طبقه اخیر به کلی وجود نداشت. بلکه مقصود آن است که این ساختمان خوی صفت نوعی طبقه متوسط پائین بود حال آنکه در طبقه کارگر تنها اقلیت محدودی به آن شکل بدان متصف بودند. البته باید اضافه کرد که یکی دو صفت خاص، مانند احترام به مراجع قدرت و صرفه جویی، به گونه ای ضعیف تر در بیشتر اعضای طبقه کارگر هم وجود داشت، از سوی دیگر به نظر می آید که بیشتر «پشت میز نشینان» از حیث ساختمان خوی بیشتر به کارگران (مخصوصاً «کارگران کارخانه های بزرگ» شباهت داشت تا به «طبقه متوسط قدیم» که در پیدایش سرمایه داری انحصارگرا سهمی نداشتند و تنها از طرف آن در معرض تهدید قرار گرفته بودند.^۱

۱- تحلیلی که در اینجا می آوریم بر اساس نتایج مطالعه ای است به نام «خوی کارگران و کارمندان آلمانی در سالهای ۱۹۲۸-۳۰» (Character

البته خوی اجتماعی طبقه متوسط پائین از مدتها قبل از جنگ ۱۹۱۴ یکسان باقی مانده بود، اما اتفاقات بعد از جنگ باعث تشدید صفاتی شد که ایدئولوژی نازی بیش از همه در پیش آنها مورد قبول واقع می شد. این صفات میل به تسلیم و شهوت قدرت بود. بااینکه در دوره پیش از انقلاب ۱۹۱۸ آلمان وضع اقتصادی انتشار پائین طبقه متوسط قدیمی و تجار مستقل و صنعت کاران نابامان بود، اما یأس و مأیوس شدن هم جایز نبود و عواملی موجود بودند که به آن ثبات می دادند.

قدرت سلطنت محفوظ بود و فردی از افراد طبقه متوسط پائین می توانست با اتکاء به آن و یکی دیدن خود با آن احساس امنیت و غرور نماید. دیانت و سنتهای اخلاقی به اعتبار گذشته باقی بودند و هنوز اساس خانواده به عنوان مأمنی در دنیای پر آشوب خلل نیافته بود. انسان احساس می کرد که به سیستم اجتماعی و فرهنگی ثابتی تعلق دارد و در آن مکان معینی دارد و بااینکه در برابر قدرتهای موجود سر فرود می آورد به این صورت جوابی برای کوششهای ناشی از ماز و خیم

German Workers, and Emploees in 1929-30) که هنوز منتشر نشده و توسط A. Harzoch و A. Harzoch و A. Harzoch (نویسنده)، زیر نظر مؤسسه بین المللی تحقیقات شاخه II. Schachte و خودم (نویسنده)، زیر نظر مؤسسه بین المللی تحقیقات اجتماعی کلمبیا و با پیشگفتاری تاریخی از اف. نوی من F. Neumann انجام گرفته است. ششصد نفر به سؤالاتی که در یک پرسشنامه بزرگ مطرح شده بود جواب دادند و بررسی جوابها نشان داد که از بین این افراد، کسانی که خوی قدرت سر بروز می دهند و آنها که در پی آزادی و استقلال هستند تعدادی تقریباً برابر دارند و هر دو نیز در اقلیت هستند، در حالیکه اکثریت با کسانی است که مخالفی از صفات مختلف از خود ظاهر می سازند.

خود می یافت. اما افراط هم نمی کرد و از تسلیم کامل خود احتراز می نمود و هنوز احساس غرور و همچنین اهمیتی که برای شخصیت خود قائل بود به طور کامل از دست نداده بود. چه اگر از حیث امنیت کمبود داشت یا قادر نبود آن طور که می خواهد پرخاشگری نماید، نیروی مراجعی که در مقابل آنها تسلیم می شد این کمبود را جبران می کرد. خلاصه وضع اقتصادی فرد هنوز از استحکام برخوردار بود و به او احساسی از حب نفس و امنیت نسبی می داد و اگر کمبودی از نظر امنیت وجود داشت که شخص خودش نمی توانست آن را جبران کند، قدرتهائی که به آنها متکی بود به نیروئی که داشتند این کمبود را برطرف می ساختند.

در دوران بعد از جنگ این وضع متحول گشت. ابتدا، زوال اقتصادی طبقه متوسط قدیم بیشتر شد و توسط بحرانی که در سال ۱۹۲۳ اندوخته سالها ^{تجربیات} را از بین برد تسریع شد.

با اینکه در فاصله سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ وضع اقتصادی این طبقه بهتر شد و امیدهای تازه ظاهر گردید، اما بحران اقتصادی ۱۹۲۹ باز هم آنها را از بین برد. دوباره مانند دوران بحران طبقه متوسط میان طبقات کارگر و بالا به زیر فشار آمد و بی دفاع و بی پناه در معرض مهلاک ترین ضربات قرار گرفت.

غیر از عوامل اقتصادی، ملاحظات روانی از جمله شکست در جنگ و سقوط نظام سلطنت نیز به وخامت اوضاع کمک می کرد. به این علت که خبرده بورژوازی حیات روانی خود را بر اساس سلطنت استوار کرده بود، موقعی شکست به میان آمد، اساس زندگی خود را بر باد رفته دید. اگر قرار باشد امپراطور آلمان را در پیشروی مردم مسخره نمایند و افسران را مورد هجوم قرار دهند و سیستم دولت تغییر شکل

بدهد و «اخلال گران سرخ» را به عنوان وزرا و زین سازی را به عنوان رئیس جمهور قبول نمایند، پس مردم باید به چه کسی اعتماد کنند؟ بعد از نابود شدن مؤسسهائی که همین مردم به عنوان زیردستان خود را با آنها یکی دیده بودند، باید به کجا رفت؟

به همین صورت بحران در اقتصاد و در روان هردو تأثیر نمود. اصل صرفه جوئی و اعتبار دولت هردو از بحران ضربات شدید و کشنده ای دریافتند. اگر بنا باشد که پس انداز سالها که حاصل فدا کردن آنها لذات کوچک به دست آمده، بی آنکه شخص خود تقصیری داشته باشد نابود شود، پس قایده پس انداز چیست؟ اگر قرار باشد دولت عهد و پیمانش را که روی اسکناسها و اوراق قرضه اش چاپ شده بشکند، باید از این به بعد قول چه کسی را باور کرد؟

غیر از وضع اقتصادی، آبرو و اعتبار طبقه متوسط پائین نیز بعد از جنگ به سرعت رو به نابودی گذاشت. قبل از جنگ، عضوی از این طبقه می توانست احساس کند رشد و بیشتر هماهنگی پیدا نمود و سازگار شد. به این ترتیب در نسل جوان احساسی پدیدار گشت که از پیران نژاد برتر است و این امر باعث شد که نتواند برای تمایز آنها وزنی قائل شود. غیر از این، زوال اقتصادی طبقه متوسط، پدران و مادران را از نقشی که در قبل به عنوان حامیان اقتصاد آینده فرزندان برعهده داشتند محروم نمود.

در بین این طبقه، نسل قدیم رنجیده و آزرده شده بود اما حالت فعالیت و سستی و بی ارادگی خود را از دست نمی داد، اما نسل جوان در جستجوی فعالیت زیاد بود؛ بنیان استقلال اقتصادی در زندگی که والدین این نسل در زمان خود از آن استفاده کرده بودند از بین رفته بود و بازار تقاضا برای اشخاصی مانند پزشکان و حقوق دانان حرفه ای

می دانستند به حد کمال رسیده بود. آنها که در جنگ شرکت داشتند خود را لایق وضع بهتری می دانستند، مخصوصاً افسران جوان که سالها به فرمان دادن و قدرت نمایی عادت کرده بودند پذیرش کارهایی مانند منشی گری و فروشندگی را بسیار دشوار می دانستند.

این ناکامی روزافزون اجتماعی سبب شد که اعضاء طبقه متوسط وضع دیگران را نیز مانند خود بدانند و این امر یکی از سرچشمه های ناسیونال سوسیالیسم قرار گرفت. چه اینان در عوض اینکه به غایت اقتصادی و اجتماعی طبقه متوسط قدیم فکر کنند، که نسبت به کارگران برتر است، بعد از انقلاب، آبرو و اعتبار اجتماعی طبقه کارگر افزایش یافت و در نتیجه از اعتبار طبقه متوسط پائین کم شد. دیگر کسی به جای نموده بود که بشود او را ننگدست دانست، و این امر یکی از بزرگترین امتیازاتی بود که مغازه داران خرده و مانند آنها در زندگی برای خود قائل بودند.

علاوه بر این عوامل، آخرین سنگر امنیت طبقه متوسط یعنی خانواده نیز از بین رفت. دگرگونیهای بعد از جنگ بیشتر از دیگر کشورها در آلمان قدرت پدران و اخلاقیات طبقه متوسط را سست نمود. نسل جوان دیگر به خواست پدر و مادرش عمل نمی نمود و آنچه خود می خواست انجام می داد.

بحث مفصل راجع به علل این تحول به علت زیادی و پیچیدگی از حوصله این مقاله خارج است و مجبوریم تنها به ذکر چند علت بسنده کنیم. نابودی نشانه های قدیم قدرت اجتماعی، مانند نظام سلطنت و سیستم دولت، در مراجع قدرت اجتماعی که والدین احترام آنها را واجب دانسته به نسل جوان یاد داده بودند مست نمایان شدند، والدین نیز از اعتبار افتادند و قدرت خود را از دست دادند. عامل دیگر

آن بود که نسل هوشیار و جوان کمتر از نسل قدیم در تحت شرایط جدید، مخصوصاً بحران، مبهوت و سرگردان مرنوشت منت را مرنوشت خود پنداشتند و ناکامی اجتماعی خود را به حساب چیزهایی مثل شکست ملی و پیمان ورسای گذاشتند.

اکثراً این نکته به گوش می خورد که از عوامل مهم ظهور نازیسم رفتاری بود که فاتحین در سال ۱۹۱۸ با آلمان کردند. قبول کردن این مطلب بی هیچ قید و شرطی ناروا است. درست است که بیشتر مردم آلمان قرارداد ورسای را ضد اصول عدل و انصاف می دانستند، اما باید در نظر داشت که آزدگی طبقه متوسط از برای این پیمان به مراتب بیش از طبقه کارگر بود. گروه اخیر نسبت به نظام کهن مخالفت کرده بودند و شکست در جنگ را به منزله شکست آن می دانستند و علاوه بر این احساس می کردند که در جنگ شجاعانه جنگیده اند و شرمسار نیستند. از این که بگذریم، پیروزی انقلاب به ترویج و کامیابی طبقه کارگر در زمینه های سیاسی و اقتصادی و انسانی منجر شده بود و این امر جز با شکست نظام سامانت در آلمان امکان پذیر نبود. پس آنانکه از پیمان ورسای دل آزدگی داشتند اعضاء طبقه متوسط پائین بودند که این احساس را به صورت آزدگی ملی درآوردند و حقارت اجتماعی خود را در معیار حقانیت ملی می گرفتند.

معیار قرار دادن حال خود، یا کار دیگران را از خود قیاس گرفتن با «طراحی» در احوال شخصی هیتلر کاملاً چشم گیر است. هیتلر نمونه اعضاء طبقه متوسط پائین بود، یعنی گمنامی که نه در زندگی موفقیتی داشت و نه می توانست به آینده امیدوار باشد. او در کتاب خود به نام «نبرد من» غالباً از خودش در جوانی به همین عنوان

کشتن سخن می گوید، ولی با اینکه علت اصلی این امر وضع خاص اجتماعی خود او بود، هیتلر به دلیل تراشی می پردازد و سعی می کند تا به موضوع رنگی ملی دهد. چون خارج از امپراطوری آلمان یا رایش مباد شده بود خویش را بیشتر از لحاظ ملی محروم احساس می کرد تا از نظر اجتماعی، و امپراطوری آلمان که امکان برگشت به آن بود، در نظر او به صورت نشانه شرف و آبروی اجتماعی و امنیت می نمود.

ولی احساس ضعف و اضطراب اعضای طبقه متوسط کهن و تصور جدائی از اجتماع و حس تخریبی که از این وضع ناشی می شد تنها منشاء روانی نازیسم نبود. کشاورزان از طلبکاران شهرنشین که از آنها مجبور به گرفتن وام شده بودند رنجش داشتند و کارگران از اینکه بعد از پیروزیهای اولیه ۱۹۱۸ اکنون توسط اشخاصی رهبری می شدند که به کلی ابتکار کار را از دست داده بودند و دائماً از لحاظ سیاسی کناره می گرفتند و مایوس می شدند. اکثریت مردم دچار احساس بی مفداری و ضعفی شده بودند که قبلاً به عنوان یکی از خصائص نوعی سیستم های سرمایه داری انحصارگر وصف آن گذشت.

این شرایط روانی «علت» پیدایش نازیسم نبود، بلکه اساس انسانی آن به شمار می رفت چون بدون وجود آنها پرورش نازیسم میسر نمی شد. هر صورت تجزیه و تحلیل پدیده پیدایش و پیروزی نازیسم به طور کلی باید هم از سوی اقتصادی و سیاسی و هم از سوی روانشناسی به موضوع نزدیک شود. با در نظر گرفتن آنچه در این زمینه نوشته شده و هدف خاصی که این کتاب در پیش دارد احتیاج نیست که با گفتگو در زمینه های اقتصادی و سیاسی مسئله سخن بگوئیم، کافی است که نقش نمایندگان صنایع بزرگ و اشراف تقریباً ورشکسته پروس را در پایه گذاری نازیسم به خوانندگان یادآور شویم و بگوئیم که بدون

حمایت این گروه هیتلر هرگز نمی توانست پیروز شود و حمایت اینها نیز بیشتر بر برداشتن از منافع اقتصادی خودشان مبتنی بود تا بر عوامل روانی.

چهل درصد نمایندگان از سوسیالیستها و کمونیستهای تشکیل می شد که به نمایندگی گروه های ناراضی به مجلس راه یافته بودند. تعداد نمایندگان نازی نیز رو به افزایش بود و این عده هم از سوی طبقه ای وکالت داشتند که با نیرومندترین نمایندگان سرمایه داری آلمان شدیداً مخالفت می کرد. به این ترتیب مجلسی که اکثریت آن به کسانی تعلق داشت که به نمایندگی از تمایلات منافع طبقه ثروتمند بر کرسی نشسته بودند، این طبقه را خطرناک می دانست. ثروتمندان فریاد می کشیدند که دموکراسی عملی نیست، ولی واقعیت آن است که دموکراسی به خوبی مشغول کار بود. مجلسی که وجود داشت نمودار کامل منافع طبقات مختلف مردم آلمان بود اما به همین علت بین آن و امتیازات صاحبان صنایع بزرگ و مالکین نیمه فئودال شکاف افتاده بود. توقع کسانی هم که از این امتیازات بهره مند می شدند آن بود که نازیسم آزدگیها و هیجانها را که علیه آنان متوجه بود به مجاری دیگر انتقال دهد و در عین حال ملت را در خدمت منافع اقتصادی آنها مجهز نماید. با اینکه این حسابها گاهی در جزئیات درست از آب درنیامد، اما رویهمرفته انتظارات برآورده شد. البته هیتلر و سیستم اداری او هم آلت نبودند که تیسنها و کروپها که ناگزیر باید قدرت خود را با نازیها تقسیم می کردند و در مقابل آنها تسلیم می شدند، هرگونه می خواهند با آنها رفتار کنند. اما با اینکه همه طبقات دیگر از نازیسم

زبان اقتصادی دیدند، گروههای نیرومند صاحبان صنایع آلمان از آن سود بردند. سیستم نازی صورت ساخته و پرداخته امپریالیسم قبل از جنگ آلمان است و پیشرفت آن حتی در مواردی که رژیم سلطنت با شکست مواجه شده بود پیروزمندانه ادامه پیدا کرده است. (این نکته نیز درخور توجه است که بسط سرمایه داری انحصارگرانه در آلمان حتی در دوران جمهوری آن کشور هم دچار وقفه نشد و رژیم جمهوری به کمک و مایلی که در اختیار داشت به پیشبرد آن کمک کرد).

سؤالی که امکان دارد در اینجا به فکر بیشتر خوانندگان رسیده باشد این است که چگونه می توان این دو مطلب را با یکدیگر هماهنگ کرد که از یک طرف می گوئیم طبقه متوسط کهن اساس انسانی نازیسم را تشکیل می دهد و از طرفی دیگر می گوئیم که نازیسم در خدمت منافع امپریالیسم آلمان به کار مشغول است؟ جواب به این سؤال و جوابی که قبلاً به مسئله نقش طبقه متوسط شهرنشین در دوران پیدایش سرمایه داری داده شد هردو بر یک اصل مبتنی است. گروهی که در دوره قبل از جنگ از طرف سرمایه داران انحصارگر مورد تهدید قرار داشت از اعضای طبقه متوسط پائین تشکیل می شد. اضطرابی که در این طبقه به وجود آمد سبب گریه گردید و بعد هراسی نمایان شد و باعث میل به تسلیم و آرزوی تسلط بر ضعیفان گشت. در این بین طبقه ای دیگر ظهور نمود و از این احساسات در بنیان نهادن رژیمی که در خدمت منافع آن به کار می افتاد کمک گرفت. کارآیی هیتلر برای اجرای این هدف از آنجا بود که خصوصیات یک خرده بورژوازی آزاده کینه توز، که طبقه متوسط پائین از حیث هیجانی و اجتماعی خود را با او یکی می دید، و خصائص یک فرصت طلب خدمتکار صاحبان صنایع آلمان و نجیبای پروس هردو در او جمع می شد. در ابتدای کار هیتلر

بمانند مسیح موعود طبقه متوسط کهن ظاهر شد و قول داد که فروشگاههای بزرگ نابود می شود و به تسلط بانکداران سرمایه دار خاتمه خواهد داد. تاریخ این دوره گواه است که هیتلر از قولها جامه عمل به خود نگرفت برای اینکه نازیسم هرگز مقید به اصول سیاسی و اقتصادی نبوده است و اساس کار را بر اصل منفعت و سودجویی از مقتضیات قرار داده است. ولی این نکته قابل توجه واقع نشد. آنچه اهمیت پیدا کرد آن بود که صدها هزار خرده بورژوا که اگر اوضاع مثل همیشه بود دستشان به پول و قدرت نمی رسید به سیستم اداری نازی ملحق شدند و طبقات بالا را مجبور کردند در ثروت و اعتبار خود با آنان شریک شوند. آنها که از سیستم نازی به دور بودند به مشاغل که از یهودیان و دشمنان سیاسی گرفته شد دست یافتند. باقی مردم هم گرچه در این معرکه چیزی عایدشان نگردید اما در عوض تماشاگر شعبده باز شدند. منظره های آمیخته با سادیسم و ایدئولوژی که به آنها احساس برتری نسبت به دیگر انسانها می داد هیجانانشان را آرامش می بخشید و دست کم موقتاً فقر اقتصادی و فرهنگی را که به آن دچار شده بودند جبران می نمود.

قبل از این دیدیم که پاره ای تحولات اجتماعی-اقتصادی و مخصوصاً نابودی طبقه متوسط و افزایش قدرت سرمایه انحصارگر، آثار روانی عمیقی به جای گذاشت. ایدئولوژی سیاسی نوین مانند ایدئولوژیهای دینی قرن شانزدهم این آثار را شدت دادند و به آنها شکلی منظم داد. اما نیروهای روانی که به این صورت برانگیخته شدند و در جهت مخالف منافع اقتصادی اصلی این طبقه به کار افتادند، نازیسم امکانات تجدید حیات روانی طبقه متوسط پائین را فراهم آورد اما در عین حال نیز موقعیت اجتماعی-اقتصادی سابق آن را برهم زد و

یک طرف و آرزوی تسلیم از طرف دیگر در تردید دائمی رها می کند. علت تترک «منتخبین» یا رهبران نازی میل به تسلط بر توده هاست. همانگونه که مطالب نقل شده نشان داد، این خواسته گاهی با صراحتی شگفت انگیز عیان می شود، گاه با تکیه بر این نکته که به زیر فرمان درآمدن خواهش خود توده هاست به شکلی بهتر بیان می گردد، و عاقبت گاه به اقتضای خویشاند توده ها و به خاطر لزوم پنهان داشته پست شماری آنها به داستانی مانند آن که اکنون شرح می دهیم منتهی می شود: گفتگو از غریزه حیانت نفس است، یعنی همان غریزه که در نظر هیتلر با قدرت طلبی یکسان می نماید. نظر او آن است که حیانت نفس نزد آریائیها به شریف ترین صورت رسیده «زیرا آریائی بی اکراه نفس خود را تابع حیات جامعه می دارد و در صورت لزوم آن را فدا می کند.»

البته «رهبران» باید حکومت نمایند، اما این دلیل آن نیست که توده ها امیال سادیستی خود را آرام نکنند. اقلیت های نژادی و سیاسی آلمان و بعد از آنها ملل و نژادهای دیگر که به مستی و انحطاط متصف می شوند طعمه های سادیسیم هستند که به توده ها عرضه می گردند. هیتلر و سیستم اداری بر توده های آلمان مسلطند، و توده های آسان هم به تسلط بر ملل دیگر تشویق می شوند و فرامی گیرند که شهوت غلبه بر دنیا را محرک خود قرار دهند.

هیتلر از بیان اینکه غلبه بر دنیا هدف خود یا حزب اوست روی گردان نیست. بر صلح جویان طعنه می زند و می گوید: «فکر صلح جویی و بشردوستی بسیار خوب است به شرط آنکه قبلاً کسی که پای بند شریفترین اصول کار است دنیا را فتح کرده و تحت اختیار درآورده آقای منحصر به فرد تمام جهان شده باشد.»

و باز می گوید: «در زمانی که نژادها به زهر آلوده شده اند، دولتی که سعی خود را در راه مهربانی و گرمی داشتن بهترین عناصر نژادی خود به کار می برد باید روزی فرمانروای جهان شود.»

هیتلر همواره سعی می کند که میل خود را به قدرت مدال سازد و موجه جلوه دهد. عمده دلایلی که می آورد آن است که: اولاً سلطه او بر مردمان دیگر برای اصلاح آنها و به سود فرهنگ جهان است، ثانیاً میل به قدرت در قوانین ازلی طبیعت جا دارد و کار او فقط آن است که این قوانین را شناسایی کند و از آنها تبعیت نماید، ثالثاً خود او تابع قدرتی است مانند خدا یا تقدیر یا تاریخ طبیعت و دستوراتش را از آنها می گیرد، رابعاً سعی او برای تسلط دفاعی است در مقابل دیگران که سعی دارند بر او و مردم آلمان غلبه کنند. خود او هیچ چیز غیر از صلح و آزادی نمی خواهد.

دلیل تراشی نوع اول با مثال پانین که از «نبرد من» گرفته شده روشن می شود:

«اگر در جریان تاریخ، مردم آلمان نیز مثل اقوام دیگر از اتحاد بهره برده بودند، شاید اکنون دولت آلمان («رایش») خداوند زمین بود.» به نظر هیتلر غلبه آلمان بر دنیا می تواند به «صلحی بیانجامد که اساس آن شمشیر پیروزمند خداوند گاران قوی خواهد بود که فرهنگی بالاتر در دنیا بوجود خواهند آورد نه برگهای تخیل زنان - وگواری که اشک ریزان به دنبال صلح هستند.

در سالپان اخیر نیز دلگرمی های هیتلر که هدف او نه فقط خیر و سود مردم آلمان بلکه صلاح تمدن بشری است برای هر خواننده روزنامه نکته ای آشنا است.

توجیه دوم، یعنی این ادعا که میل او به قدرت در قوانین

طبیعی ریشه دارد، بیش از یک دلیل تراشی ساده است و از آرزوی گردن نهادن در مقابل قدرتی خارجی ناشی می شود. این همان تمنائی است که ضمن کوششهای بیهوده هیتلر برای عوام تفهیم کردن نظرات داروین بیان می شود و در ضمن آن می بینیم که «غریزه حفاظت نوح» نمایان می شود.

غریزه حفظ نفس به مبارزه قوی تر برای چیرگی بر ضعیف تر می انجامد و به مقتضای صرفه جویی طبیعت عاقبت با زندگی مناسب پس از مرگ، پایان می گیرد. نظر هیتلر که غریزه حفظ نفس را با قدرت با تسلط بر دیگران یکی می داند در این فرض او به نیوی آشکار است که می نویسد: «بدون شک اولین فرهنگ بشر بیشتر به استفاده از مردم پست وابسته بوده تا به جانوران اهلی».

هیتلر احوال طبیعت را که به نظر او «ملکه ظالمان تمام خرد است» از سادیسم خود قیاس می گیرد و در نظر می آورد که قانون طبیعتی حفاظت «مقید به پروای لزوم و حقانیت غلبه برتران و قدرتمندان گیتی است».

جالب توجه آنکه هیتلر به اصطلاح «سوسیالیست» موقفی به زمینه این داروینیسیم خام می رسد از طرفداران اصول رقابت نامحدود می شود. در یکی از پرخاشگریهای که علیه همکاری بین دسته های مخالف ناسیونالیست می کند می نویسد:

«این دسته بندی از اینکه انرژیها به طور آزاد عمل کنند ممانعت خواهد کرد، تنازع برای انتخاب شدن بهترین را متوقف می سازد و به این ترتیب پیروزی واجب و آخرین مرد قوی و سالم را برای ابد دچار مانع خواهد کرد». و در جای دیگر هم باز از بازی آزاد انرژیها صحبت می کند و از آن به عنوان حکمت زندگی سخن

می گوید.

البته می دانیم که نظریه اصلی داروین بیانگر احساسات یک منش سادیسیم - مازوخیست نیست، برعکس، بیشتر پیروان داروین از این نظریه برای امید به تکامل بشر برای دستیابی به مراحل بالاتر فرهنگ مایه گرفته اند. ولی در نظر هیتلر عقیده این دانشمند به صورت بیان و توجیه سادیسیم درآمد. در کتاب او قسمتی وجود دارد که در آن با سادگی اهمیت و مفهوم روانی داروینیسیم را از نظر خود روشن می سازد و می نویسد وقتی که هنوز آدمی سرشناس نبود و در شهر مونیخ زندگی می کرد هر روز صبح ساعت ۵ از خواب بیدار می شد و عادت کرده بود «چند تکه نان برای موشهایی که در اطراف او بودند بگذارد و بعد مشاهده کند که چگونه این جانوران مضحک و کوچک به خاطر این نانها به دنبال یکدیگر می دوند و تلاش می کنند».

این یعنی همان «تنازع بقاء» داروین البته به اندازه ای کوچکتر، و برای هیتلر یعنی جانشینی که خرد بورژوا برای سیرک قیصرهای رومی انتخاب می کند و مقدمه ای برای سیرکهای تاریخی که خود او بعدها ایجاد کرد.

آخرین دلیلی که هیتلر می آورد تا سادیسیم خود را به عنوان دفاع در مقابل حملات دیگران توجیه کند در نوشته های او به گونه ای مختلف بیان شده است. خلاصه آنکه هیتلر و مردم آلمان همیشه بی گناهند و دشمنان آنها سادیسیم و حیوان صفت. بیشتر این تبلیغات چیزهای غیر از دروغهای عمدی و خود آگاه نیست، «صداقت» عاطفی که در آنهاست از همان گونه است که در اتهامات خیالی است که از نوع آشفتنگی مغزی ناشی می شود (اتهامات پارانویید)^۱ نهفته است. باید

دانست که این اتهامات همیشه به خاطر ممانعت از کشف شدن سادیسم و حس تخریب خود فرد به کار برده می شوند، و شکل کلی آنها عبارت است از اول متهم نمودن شخص دیگر به داشتن سادیسم و دوم بی گناهی خود را نتیجه گرفتن. جنبه غیرمعمول این مکانیسم دفاعی درباره هیتلر به حد افراط رسیده است زیرا او دشمنان را به همان اموری متهم می کند که خودش اعتراف می کند از مقاصد شخص اوست. به این ترتیب مشاهده می کنیم که اتهاماتی که به یهودیان و کمونیست ها و فرانسویان وارد می سازد همان چیزهایی است که خود می گوید نهایت مکر کارهای او را تشکیل می دهند و در قید آن هم نیست که دست کم دلیلی برای این اختلاف بیاورد. یهودیان را متهم می کند که افراد ارتش فرانسه را در آفریقا به کرانه رود راین آورده اند به آن منظور که با اختلاط خونها نژاد سفید را نابود سازند و «خود به پایگاه قدرتمندان دست یابند.» ولی چون درمی یابد که محکوم کردن دیگران به جرمی که خودش ادعا می کند از شریفترین هدف نژاد اوست ضدیت دارد، دلیل تراشی می کند که غریزه حفظ نفس نژاد یهودیان فاقد آن کیفیتی است که به کمال مطلوب نظر دارد و در هدایت کننده برتری جوئی آریائی ها نهفته است.

همین اتهامات بر ضد فرانسویان نیز به کار برده می شود که اینان قصد دارند آلمان را خفه کنند و قدرت آن را بگیرند. از این اتهام اینطور نتیجه گیری می شود که قصد فرانسویان برای سلطه بر اروپا باید حتماً سرکوب شود، اما با تمام اینها خود هیتلر اعتراف می کند که اگر

— Rhine رودی است که از خاک سوئیس سرچشمه می گیرد و پس از

عبور از آلمان به دریای شمال می ریزد.

به جای کلمنسو بود مانند او عمل می کرد. کمونیست ها به درنده خوئی متهم می شوند و موفقیت مارکسیسم به حساب اراده سیاسی و وحشی گری ناشی از اعتقاد این مشرب به تأثیر عمل نوشته می شود. ولی این معنی مانع از آن نیست که خود هیتلر اعلام کند: «آنچه آلمان نداشت همکاری نزدیک میان یک قدرت درنده خوی و یک نیت سیاسی استادانه بود.»

بحران ۱۹۳۸ در چکسلواکی و بحران کنونی، نمونه هایی از این قبیل بسیار به همراه آورده است. عمل ظالمانه ای نبوده که از نازیها سرزند و به عنوان دفاع در مقابل ظلم دیگران توجیه نگردد. شاید بشود گفت که اتهاماتی که در جریان این اتفاقات وارد شده تنها جنبه مکر و شیطننت داشته و فاقد آن «صداقت» خیالی بوده است که در مورد تهمت به یهودیان و فرانسویان مشاهده کردیم. اما باز این نکته باقی می ماند که همین اتهامات همراه با دورویی هم از نظر تبلیغاتی بی ارزش نبوده است و قسمتی از مردم، مخصوصاً طبقه متوسط پائین که به خاطر ساختمان خوی اعضای آن آماده برای پذیرش اتهامات خیالی است، آنها را باور کرده است.

هیتلر ضعفها را خوار می انگارد و این نکته مخصوصاً زمانی آشکار می گردد که راجع به مردمانی صحبت می کند که اهداف سیاسی آنان - یعنی نبرد برای آزادی ملی - مانند مقاصدی است که خود ادعا می کند دارای آنهاست. شاید هیچ چیز مثل توهم به انقلابیون ناتوان عدم صداقت هیتلر را در مورد آزادی ملی نشان ندهد. هنگامی راجع به گروه کوچک ناسیونال سوسیالیست هائی گفتگو می کند که

— Clemenceau سیاستمدار فرانسوی.

تاکنون گفتگو از جنبه سادیستی ایدئولوژی هیتلر بود. اما همانگونه که در مورد خوی های قدرت گرا دیدیم، جنبه سادیست با جنبه مازوخیست همراه است. از یک طرف آرزوی تسلیم به نیروهای غالب و میل نابود کردن نفس. جانی که جنبه مازوخیستی ایدئولوژی و کردار نازی به خوبی آشکار می شود در مورد توده هاست، که دائماً می شنوند که فرد هیچ است و باید بی مقداری خویش را قبول کند و خود را در قدرتی بالاتر حس کند و از اینکه در قدرت و شکوه این قدرت شریک شد به خود افتخار نماید. این فکر در تعریفی که هیتلر از ایده آلیسم می کند به خوبی بیان شده است: «فقط ایده آلیسم است که می تواند انسانها را راهنمایی کند تا خود بی اختیار مزیت قدرت و نیرو را بشناسند و تصدیق نمایند و ایشان را وادار می سازد تا به صورت ذره ای خاکی که سراسر کیهان را شکل می دهد درآیند.»

مانند این نکته را در تعریف گوبلز از آنچه او سوسیالیسم می خواند می یابیم:

«سوسیالیست یعنی کسی که از خود می گذرد و سوسیالیسم، یعنی فدا شدن فرد به خاطر جمع.»^۱

معنی ضمنی فداکاری فرد و کاهش پیدا کردن او به ذره و خاک به نظر هیتلر گذشتن از حق عرضه عقاید و منافع و حتی سعادت شخصی است. گذشتن از این حق به گمان او رکن اصلی هر سازمان سیاسی است که در آن «فرد از آنچه نماینده عقاید و منافع شخصی اوست چشم پوشی می کند...» هیتلر یاد می دهد که نباید خودخواه بود و اضافه می کند که «وقتی مردم تنها خود را در نظر می گیرند و به

دنیاال سعادت خود می روند، بیشتر از بهشت دور می شوند و به جهنم می روند». پس هدف آموزش و پرورش باید آن باشد که به افراد باد دهد از ابراز وجود خودداری کنند. پسری که به مدرسه می رود باید فرابگیرد که «نه تنها موقعی که به حق مورد سرزنش قرار می گیرد بلکه اگر لازم شد اوفانی که بر او ستم می کنند نیز حرف نزنند و سکوت نمایند». در زمینه این هدف، نهانی است که می نویسد:

«در دولت مردم، عاقبت باید زندگی از دیدگاه مردم نگریسته شود، و این نظر دوره ای به وجود می آورد که در آن به جای انسانها غصه پیدا کردن راه بهتر برای سگ و اسب و گر به باشد به تعالی نفس انسان چشم دوخته شود، و زمانی بیاید که یکی دانسته و خاموش چشم ببوشت و دیگری خوشحال ایثار نماید.»

این جمله قدرتی جای تعجب است زیرا انتظار می رفت بعد از توصیف کسی که «با آگاهی چشم پوشی می کند»، نفر مقابل به عنوان کسی که راهنما می شود یا مسئولیت را به دوش می گیرد یا امثال آن وصف گردد. در صورتیکه مشاهده می کنیم هیتلر این شخص دوم یا «دیگری» را هم بر حسب توانائی او برای ایثار تعریف می کند و بنابراین این عیب پیدا می شود که تفاوت بین آن که «خاموش چشم می پوشد» و دیگری که «خوشحال ایثار می نماید» چیست. حدس خود من آن است که نیت باطنی هیتلر فرق گذاری میان توده ها و حکمرانان بوده است به آن صورت که توده ها از خود بگذرند و رهبران حکومت کنند، اما چون با اینکه بعضی اوقات به طور واضح اعتراف می کنند که خود او و «منتخبین» در آرزوی قدرت هستند، غالباً از تصدیق این معنی خودداری می کند، بنابراین در این جمله هم نخواست به صراحت بگوید و میل به «فداکاری و ایثار» را جایگزین آرزوی حکومت کرده

است.

هیتلر به خوبی می داند که فلسفه انکار نفس و ایثار برای کسانی نوشته شده که وضع اقتصادی آنها اجازه نمی دهد که خوشبخت شوند، و نمی خواهد سیستمی در اجتماع به وجود آورد که همه را به سعادت فردی برساند. هدف او بهره برداری از تنگدستی توده ها است تا به این وسیله ایمان آورند که این همان از خود رسته موهوم است، و می بینیم که به روشنی می گوید: «ما به صفوف عظیم کسانی روی می آوریم که آنقدر در فقر به سر می برند که زندگانی شخص آنان هم دراز بزرگترین ثروت دنیا نیست...»

منظور از این همه سخنرانی در مورد فداکاری جز این نیست که توده ها از خود بگذرند و تسلیم شوند تا قدرت طلبی پیشوا و «منتخبین» از فوه به فعل درآید. هیتلر خود نیز دچار این اشتیاق ناشی از مازوخیسم است اما قدرتی که به آن تسلیم می شود «خدا»، «سرنوشت»، «واجبات»، «تاریخ»، و «طبیعت» است. این گفته ها همه در نظر او دارای معنای یکسانند و مبین قدرتی غالب هستند. در ابتدای شرح احوال او به این عبارت برمی خوریم: «از خوش اقبالی بود که من در شهر براوناوا^۱ کنار رود این^۲ به دنیا آمدم.» بعد می گوید همه مردم آلمان باید در یک دولت اتحاد یابند برای اینکه تنها در آن صورت است که به علت کوچکی این دولت لزوماً دارای حق «اختلاتی تسخیر خاک و سرزمین» خواهد شد.

شکست در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ به عقیده هیتلر مجازاتی بود که به حق از طرف قانون عذاب ابدی نازل شد. مللی که با نژادهای دیگر

مخلوط شوند «درمقابل اراده خداوند» یا «اراده آفریدگار» مرتکب گناه می شوند. رسالت آلمان به فرمان «آفریدگار جهان» است. آسمان از انسانها برتر است برای اینکه خوشبختانه می توان مردم را گول زد اما «به آسمان نمی توان رشوه داد».

ولی قدرتی که شاید از خدا و پروردگار و سرنوشت هم هیتلر را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد طبیعت است. حرکت پرورش تاریخ در چهار قرن اخیر چنین بود که تسلط بر طبیعت جایگزین تسلط بر انسانها شده است، اما هیتلر در این باب اصرار می کند که شخص قادر است و باید بر مردم حکومت کند ولی حکومت بر طبیعت خارج از قدرت اوست. گفته او را که محتملاً تاریخ بشر عوض آنکه از اهلی کردن جانوران شروع شود با تسلط بر مردم پست شروع شده قبل از این نقل کردیم. او بر این فکر که انسان می تواند طبیعت را تسخیر کند مسخره می نماید و کسانی را که در تصور غلبه بر طبیعتند و «فقط به سلاح یک» اندیشه «مسلحند» ریشخند می کند و می گوید:

«انسان بر طبیعت مسلط نیست تنها با دانشی که از چند قانون و راز طبیعت کسب کرده بر جاندارانی که این دانش را ندارند حکمروا گشته است.» این فکر همان است که دیدیم، یعنی باید درمقابل قدرت بزرگ طبیعت تسلیم شویم اما بر موجودات جاندار سلطه پیدا کنیم.

در آنچه گذشت کوشش کردیم دو وجهی را که به عنوان مبانی خوی قدرت گرا در نوشته های هیتلر از آنها یاد شده بود نشان دهیم. این دو وجه یکی تمایل به غلبه بر مردمان و دیگری آرزوی تسلیم در برابر قدرتهای غالب برون است. طرز تفکر هیتلر و ایدئولوژی حزب نازی تقریباً یکسان اند. افکاری که در کتاب او ابراز می شوند

همانهاست که مکرراً در نطقهای سیاسی وی که توسط آن توده‌ها را مرید حزب خود ساخت تکرار می‌کردند. این ایدئولوژی نتیجه شخصیت اوست که با احساس کوچکی، نفرت از زندگی، ریاضت کشی و رشک بر آنان که از زندگی لذت می‌برند می‌پیوندد و ریشه کوششهای سادیستی - مازوخیستی را پذیرا می‌شود. روی سخن در این ایدئولوژی با مردمی بود که به خاطر شباهت ساختمان خوی، از آن به وجد آمدند و در نتیجه این تعالیم پیروان مردی شدند که احساسات آنان را به خوبی بیان می‌کرد. طبقه متوسط پائین از این ایدئولوژی سیراب می‌شد و روش سیاسی نازیها بشارتهای آن را حقیقت می‌بخشید. در سلسله مراتبی که به وجود آمده هرکسی در برابر بالا تران تسلیم می‌شود و بر زیردستان حاکم است، حتی کسی که بر مقام پیشوائی نشسته به زیر قدرتهائی مانند سرنوشت، تاریخ یا طبیعت قرار دارد تا خودش را در آنها غرقه سازد. بدین ترتیب ایدئولوژی و روش عملی نازی از یکطرف کسانی را که تمناهایشان بر ساختمان خاص خوی آنها مبتنی است راضی می‌کند و از طرف دیگر به آنان که با وجود عدم لذت از تسلط و تسلیم دست از تلاش برداشته‌اند و ایدئانشان از زندگی و تصمیحات خودشان و خلاصه تمام چیزها سلب شده است جهت و هدف می‌دهد. حالا باید دید این مشاهدات کلیدی به دست می‌دهند که بتوان پایداری وضع نازیسم را در آینده پیشگونی کرد؟ باینکه من صلاحیت پیشگونی در این مورد را در خویش نمی‌بینم، اما جا دارد از بعضی قضایائی که از لحاظ روانی مقدمه گرفتیم به عنوان چند نکته نتایجی بگیریم. با در نظر گرفتن این شرایط و احوال روانی، آیا می‌شود گفت که نازیسم نیازهای هیجانی خلق را ارضاع می‌کند؟ و آیا این وظیفه روانی عاملی نیست که به پایداری روزافزون آن بیانجامد؟

بر اساس آنچه که تاکنون گفته شد، مسلم است که جواب به این سؤال جز به صورت منفی نمی‌تواند باشد. واقعیت تشخیص و تعین یافتن انسان (یگانگی) و از میان رفتن «علائق اولیه» غیرقابل برگشت است. سقوط دنیای قرون وسطی چهارصد سال به طول انجامیده و تازه در زمان ما در شرف اتمام است. باید تمام سیستم صنفی و روش تولید دگرگون شوند و به سطح دوران قبل از ظهور صنایع برگردند. وگرنه انسان به صورت فردی که به کلی از جهان پیرامون خویش بیرون آمده باقی خواهد ماند. مشاهده کردیم که انسان توانائی تحمل آزادی منفی را ندارد و می‌کوشد به طرف بندهای جدید بگردد تا آنها را بر جای علائق اولیه که از دست داده بگذارد، ولی این علائق تازه او را واقعاً با جهان وحدت نمی‌دهند و او به ناچار این امنیت جدید را به بهای دست برداشتن از تمامیت نفسی می‌خرد. عدم توحید بین انسان و قدرتهائی که به آنها پناه می‌آورد دارای واقعیتی خارجیت و هرگز از بین نمی‌رود. امکان دارد انسان اختیاراً در مقابل این قدرتها تسلیم شود، اما واقعیت آن است که بسط آزاد زندگانش در برخورد با آنها دچار انسداد می‌گردد. انسان در دنیائی زندگی می‌کند که نه فقط در آن به شکل اتم یا ذره درآمده، بلکه کلیه امکانات «فرد شدن» در این جهان برایش فراهم گشته است. سیستم صنفی جدید دارای قدرتی است که نه تنها تولید اسباب امنیت اقتصادی برای عموم در قدرت آن است بلکه قادر است بنیادهایی به وجود آورد که بر اساس آن استعدادهای فکری، حسی و هیجانی انسان به فعل برسد و بیان یابد، در عین حال ساعات کار او به میزان قابل توجهی کاهش یابد. وظیفه یا کار یک ایدئولوژی قدرت گرا یا روشی را که در عمل انتخاب می‌کند با وظیفه یا کار علانم ناراحتی‌های نوروتیک قابل

مقایسه است که در نتیجه یک، حالت غیرقابل تحمل روانی به وجود می آورند و در ضمن راه حلی پیش او می گذارند که به وسیله آن زندگی امکان پذیر شود. ولی راه حلی که به این صورت به دست آمده به سعادت و رشد شخصیت نمی انجامد و شرایطی را که به وجود می آورد به جستجوی این راه حل نوروتیک رویم همچنان باقی می ماند. تحرک طبیعت انسان عامل مهمی است که اگر امکانی وجود داشت او را مجبور می کند به دنبال راه حل های راضی کننده تر رود. تنهایی و ضعف فرد و تلاش او در تحقق بخشیدن به قوا و استعدادهایی که در درونش پیدا شده اند و واقعیت عینی ظرفیت اجتماع جدید برای تولید، همه عوامل متحرکی هستند که جستجوی انسان برای آزادی و خوشبختی بر آنها استوار شده است. گریز به سوی همزیستی درد را موقتاً تسکین می دهد اما به کلی از بین نمی برد. تاریخ بشر تاریخ افزایش تعین و تشخیص است، تاریخ رشد آزادی است، جستجوی آزادی، نیروئی فوق طبیعت نیست که بشود توسط قانون طبیعت توجیه کرد، حاصل چیرگی سیر تعین و تشخیص و رشد فرهنگ است. سیستم های قدرت گرا قادر به آن نیستند شرایطی را که به جستجوی آزادی می انباشند از بین ببرند و روح آزادی طلبی را که از این شرایط سرچشمه می گیرند نابود سازند.

روانشناسی و مناسبات بین المللی

"فصل هفتم"

مقدمه

• از آنجایی که سرچشمه همه جنگها ذهن آدمی است ، دفاع از صاحب نیز باید در ذهن آدمی پرورش یابد . این عبارت معروفی از پیسکفناز اساسنامه یونسکو است که موجب گفتگوها و جری بحثهای گوناگون شده است . بعضی آنها بشارتی سزاوار پیروی دانسته و برخی دیگر آنرا سخنی بیهوده و باطل شمرده اند . اگر این ادعا درست باشد علوم اجتماعی و مخصوصاً روانشناسی را به بارزه طلبی دعوت میکند ، زیرا بهر حال ذهن بشره موضوع روانشناسی است و همه آنها در حیطه صلاحیت و قدرت این علم میدانند . و اگر سرچشمه جنگها واقعاً ذهن بشر باشد بشریت حق دارد از روانشناسان توقع داشته باشد که او را در حل مسائل بین المللی به نفع عصر ما مدد کنند .

کسانی که درباره درستی اعلامیه یونسکو تردید میکنند غالباً میگویند که عوامل روانی در حاشیه مناسبات بین المللی قرار دارد و سیاستمداران را نیروهای غیرذهنی و بی نام و نشانی که از مهار کردن آنها عاجزند به حرکت در میآورد . این نیروها را بناهای کوراکون خوانده اند : بعضی آنها را اقتصادی شمرده اند و بعضی دیگر آنها را مربوط به جمعیت و دسته سوم یکیشها و آئینها منتسب دانسته یا فرهنگی و مانند آن شمرده اند . عده ای معتقدند این نیروها جداگانه اثر میکنند و بعضی دیگر آنها را باهم مؤثر میدانند . گاهی نتیجه انگیزه های فردی مردم نسبت باین نیروها را ناچیز شمرده و بیشتر آنها را مملول دانسته اند نه علت .

این تقسیم بندی عوامل به عوامل عینی و ذهنی توجه نیست زیرا نه تنها این دو گانه پرسی امروز دیگر کهنه شده اصولاً عوامل عینی نیز در وجود افراد و از راه آن اثر میگذارد. و امر اقتصادی توسط «شخصی» اثر میکند که واکنش او نسبت باین امر بتأثیر خوی و سوابق او گوناگون است. این نکته ای است که مثلاً کمپبل (1) که ما مطالعه او را در فصل گذشته خلاصه کردیم، ثابت کرده است. پشدآوری بر ضد گروه های اقلیت، مربوط به پیروزی اقتصادی نیست بلکه به میزان کامکاری مربوط است که شخص از پیروزی اقتصادی در خود احساس میکند. بسیار دیگر، امر اقتصادی به تنهایی نیست که در درجه اول اهمیت قرار دارد، آنچه بیش از همه مهم است معنی روانی آنست.

در زمینه ای که با سیاست بین المللی ارتباط نزدیک تر دارد غالباً اظهار عقیده شده است که عوامل جمعیتی و مخصوصاً تورم جمعیت در ایجاد کشمکش میان ملل و فروختن آتش جنگ سهم بسزایی دارد. همه ما بیاد داریم که چگونه باز برای موجه جلوه دادن سیاست توسعه طلبانه خود راجع به فضای حیاتی افریقا میزدند. والر (2) در ضمن تجزیه و تحلیل افزایش جمعیت بعنوان علت جنگ باین نتیجه رسیده است که نمیتوان این افزایش را مسؤول جنگ افروزی دانست. دست کم در سالهای اخیر نخست کشورهای پر جمعیتی مانند هند نبودند که خود را خواستار جنگ نشان دادند. وانگهی، همان کشورهایی که با هو و جنگال فضای حیاتی بیشتر طلب میکردند در عین حال و برخلاف عرف عام پیش از همه مایل بودند میزان ولادت را بالا ببرند و برای تشویق خانواده های پرفرزد از هیچ اقدامی فروگذار نمیکردند. آلمان که جنگ دوم را آغاز کرد واقعاً کشور پر جمعیتی نبود و در روش رادر محاسبه تراکم جمعیت بکار بریم وضع این کشور از لحاظ جمعیت بهتر از کشورهایی بود که مورد حمله او قرار گرفتند.

با اینهمه، بسیاری از آلمانی ها افسانه پر جمعیت بودن کشورشان را پذیرفته بودند. پس در بیان اینکه چرا بعضی از مال دست بجنگ زدند درست تر اینست که احساس پر جمعیت بودن را از خود پر جمعیت بودن مهم تر بشماریم. شاید این مثالها برای نشان دادن این مطلب کافی باشد که عوامل باسلاح بی نام و نشان و غیر شخصی و عینی که در روابط میان ملل مؤثرند خود از عوامل روانی سخت متأثرند.

لکن تصدیق وجود جنبه های روانی روابط بین المللی با فهم طبیعت و امکان با زرسی اثر این جنبه ها فرق دارد. آیا روانشناسان میتوانند در این زمینه خدمت مؤثری انجام دهند و سبیل اطلاعاتی دارند که در خور این باری باشد؟ آیا فتونی در دست دارند که در این خدمت مؤثر باشند، بیکمان بسیاری از مردم - که بعضی از ایشان روانشناسان و اینترشان

از روانشناسی بی خبرند - یکدل و بکریان به این سؤال پاسخ منفی خواهند داد. وجه بسا دلائل استواری نیز در تأیید عقیده خود دارند. مثلاً ممکن است بگویند که روانشناسی نمیتوان علم، پایداری از خود نشان نداده و نظریه هایی که تا دیروز مورد قبول بود است امروز باطل شمرده میشود. در سال ۱۹۱۴ هنگامی که همراه اولاس^۱ کتاب «طبیعت آدمی و سیاست»^۲ را نوشت برای بیان مسائل سیاسی جهانی روانی را بیج آن عصر را به دست اما این روانشناسی تقریباً تنها در نظریه غربیه ماکس و سمال مبتنی بوده و حال آنکه بیشتر روانشناسان امروزی این نظریه کاملاً کهنه شده است. آری، این نکته راست است. اما این حقیقت در مورد شبمی و فیزیک و پخته های بسیاری از پزشکی نیز راست است و بر اعمه این دانشها در سالهای اخیر تغییرات بزرگی بخود دیده است ولی بدلیل ذکر گونی هیچکس آنها را بدور میانندازد.

دلیل دیگری که بر ضد بکار بردن روانشناسی در سیاست افزوده میکنند برای نکته مؤسس است که روانشناسی یکی نیست، چند تا است. هرگاه پزشکان با هم موافق باشند چگونه میتوان بیماریها را باز شناخت و درمان کرد. چه کسی میان - وزنها و متناوبه های متضاد به انتخاب خواهد پرداخت؟ مسأله دیگری نیز برای تاریکی و آشفتگی میافزاید و آن اینست که ما نه تنها منظومه های روانشناسی گوناگون داریم، در هر منظومه ای نیز تفاسیلات کوچکتري وجود دارد. یعنی نه تنها نحله روانکاوان و نحله طرفداران اسالط رفتار هر يك قلمروی مخصوص بخود دارند، روانکاوی نیز نحله های گوناگون و فلسفه اسالط رفتار نیز صور مختلف دارد. آری، این نیز راست است. يك سؤال اساسی دیگر نیز باقی میماند و آن اینست: با توجه بگوناگون بودن نظریه ها، آیا همه روانشناسان لااقل بپرس مشهورات توافق دارند؟ آیا آن اندازه باهم موافقتند که یکی از آنان بتواند بنام «دانش روانشناسی درباره مسائل سیاسی سخن بگوید؟ ما اندکی دور تر و بار دیگر در این موضوع سخن خواهیم گفت.

نظر دیگری که با آنچه گفته شد بستگی دارد نظریه ای است که در سالهای اخیر خاسته پس از اختراع استعمال نخستین بمب اتمی بمورد های گوناگون ابرار شده است. بهر این فلسفه، علل دردی که دنیای امروز از آن رنج میبرد در این است که علوم مادی با انتخاب بیش از اندازه پیشرفته است در صورتیکه علوم انسانی و از جمله روانشناسی پیشرفتی بیش از اندازه کند داشته است. فیزیک دانان اتم را شکافته و با اینکار نیروهای را آزاد کرده اند که ممکن است موجب ویرانی های بشمار گردد. حال اگر روانشناسان هم - مفیده طرفداران این نظر - آدمی را می شناختند میتوانند باو بگویند چگونه باید این نیروها

را مهار کنند یا چگونه مناسبات خود با دیگران را بر همان خود در آورد تا هرگز بکار بردن این نیروها در راه اغراض ویران کننده ضروری نگردد. اگر امروز بزرگترین بلائی که تاکنون مرکز جهان بچشم خود ندیده است ما را تهدید میکند برای اینست که علوم انسانی از بجا آوردن آنچه گفته شد ناتوانست؛ حتی بعضی پیشنهاد کرده اند که شاید بد نباشد قرار منع تحقیقات فیزیکی صادر گردد یا مدتی از فعالیت علوم مادی جلوگیری شود تا علوم انسانی بتواند مگرد این علوم برسد.

این طرز فکری شکست علم ما (روانشناسی) و علوم انسانی نزدیک باغرا سخت محکوم میبازد. همه ما نیز بوجود این نظریه کم و بیش آگاهیم و بسیاری از ما هم اکنون درباره ارزش کار و حرفه خود بشک افتاده و حتی بیاس گرفتار شده اند؛ آیا واقعاً مادر این همه مدت این اندازه کم آموخته ایم؟ آیا هنوز در خم یک کوجه ایم؟ یا اینکه تنها مسائل پرداخته ایم که نسبتاً بیشتر در دسترس ما بوده و ما میتوانستیم آنها را در آزمایشگاه مطالعه کنیم یعنی مثلاً با اصول یادگیری یا چگونه سازگاری با تاریکی و ساختن آزمون اکتفا کرده ایم؟ یا اینکه این اتهام بی پایه است؟

حال مسأله را از دریچه دیگر بررسی کنیم. یعنی وضعی را فرض کنیم که در آن همه تصمیمات سیاسی بر طبق وقایع مسلم و یا وقایعی که مورد قبول روانشناسان است گرفته شود. یعنی سیاستمداران از روانشناسان نظر بخواهند یا وقایع مورد تدبیر همگان قرار گیرد و سیاستمداران نیز بآن توجه کنند. آنوقت باید دید نتیجه چه خواهد بود؟

نتایج اکتشافات روانشناسی

نخست بعنوان مثال بذکر نتایجی میپردازیم که ما در ضمن اشاره به کشفیات مربوط بمسأله اختلافات روانی فطری میان گروههای نژادی (فصل یازدهم) بدست آورده ایم. وضع بیشتر روانشناسان در این باب برداشتی بیان شده است. در زمان جنگ بسیاری از انجمنهای روانشناسان و از جمله انجمن مطالعه روانی مسائل اجتماعی و سازمانهای سنتی مردم شناسان و وراثت شناسان اعلامیههایی صادر کردند و در آن نوشتند که وجود تفاوتهای روانی فطری میان گروههای نژادی هیچچیز ثابت نشده است و بنابراین تبعیض نژادی از نظر علمی بی پایه است. چند روانشناس انگشت شمار هم که هنوز معتقدند تفاوتهای فطری معینی وجود دارد در این نکته همسخن اند که از لحاظ استدلالها و تداخل میان گروهها چندان است که مسلماً نمیتوان ادعای روانشناسی داشت و همه اعزاء گروه نژادی

معینی را بر تروحه اعزاء گروه نژادی دیگر را فروتر دانست. بنابراین، میتوان گفت که در مخالفت بر هر عمل سیاسی که مبتنی بر تفاوتهای نژادی باشد همگی توافق کامل دارند.

پذیرفتن این «واقعیت» و بر طبق آن عمل کردن بیشک در مناسبات بشر انقلابی ایجاد خواهد کرد که موجب دگرگونی مهمترین جنبه های سیاست بین المللی خواهد شد. حال ببینیم این امر در گذشته نزدیک چه نتایجی ممکن بود داشته باشد. مسلماً با این عمل یکی از مهمترین تکیه گاههای برنامه سیاسی هیتلر فرو می ریخت زیرا این برنامه بر اساس پیوند مرموزی تنظیم شده بود که آلدانیهای سراسر جهان را بر اساس همخوانی و قصد نابودی همه کسانی که خون دیگر داشتند چه در آلمان و چه در کشورهای دیگر متحد می ساخت. پس با بهم خوردن این برنامه میلیونها یهودی و لهستانی و چک و مانند ایشان که بنظر نازیها لیاقت زیستن نداشتند جان بدر می بردند. جاذبه هیتلر نیز بر اثر این عمل کمتر میشد پنحوی که نمیتوانست قدرت را در دست گیرد. و بدین منوال شاید جنگه برپا نمیشد.

حال ببینیم این وضع برای تاریخ ایالات متحده امریکا چه معنی داشت. قانونی که شرقیان را از کشور میزاند، قانونی که بر این فرضیه بنا نهاده شده بود که ژاپنیها و چینیها با امریکاییها فرق دارند و با آنها جوش نخواهند خورد مسلماً در ایجاد خصومت و کینه توزی ژاپن نسبت به ایالات متحده مؤثر بود. این قوانین اهانت نسبت بملتی بود که برای وجهه بین المللی خود اهمیت فراوان قائل است و شاید نخستین مرحله واقعه پیرل هاربر بود.

حال معنی این عمل را در جهان امروز تصور کنید. در افریقای جنوبی سیاست تبعیض نژادی که تقسیم یک جانیته نامیده میشود رفته رفته وضعی را بوجود می آورد که عواقب خطرناکی برای سراسر افریقا به بار خواهد آورد. در گذشته نیز این سیاست مناسبات میان افریقای جنوبی و هند را تیره ساخته بود. این سیاست صلا میلیونها سیاه پوست افریقای را از حقوق مدنی محروم ساخته و موجب کینه توزیهایی شده است که هر روز به آنسوی مرزهای کشور تیز کشیده میشود. گذشته از این، احتمال وقوع جنگه نژادها را در آینده بسیار دور افزایش میدهد. اگر «واقعیتی» که ما درباره نژادها می دانیم پذیرفته و بکار بسته میشود این وضع پیش نمی آید و اوضاع و احوال افریقا نیز سراپا جز این می شود که هست.

اینک وضع کنونی کشور خودمان را از این لحاظ در نظر بگیرید. اگر بیهودگی نظریه برتری نژادی پذیرفته می شود مسأله سیاه پوستان وجود نمی داشت. ما ستاتورهایی

مؤثر باشد. تصور این امر نیز محال نیست که دولتها در روابطی که اینک از روی آنها نماینده انتخاب میکنند تجدید نظر کنند و بهخاصی خلقی نمایندگان در مذاکرات دوجانبه‌ای که مخصوصاً دقیق است توجه کنند. بعضی از این مذاکرات - و در حقیقت مذاکرات بسیاری از هیأت‌های فنی - به علت واکنش‌های خام نمایندگانی که به چنگ می‌خورند نتوانستند کشمکش‌ها و فشارهایی را که بایدشان وارد میشده است تحمل کنند. از راه خود منحرف شده است. (صفحه ۱۹۳). البته این امر نه‌بیشتر مآل به پیچیده‌تر شدن دلیلی شکست مجامع بین‌المللی نیست اما یکی از دلایل ممکن این شکست است و با بکاربردن زیرکانه اطلاعاتی که امروز در دست ماست میتوان آنرا از میان برد. و نظار به اهمیت مجامع بین‌المللی در این عصر، نتیجه این اقدام بسیار پرارزش خواهد بود.

مثالی که قبلاً ذکر میشود بسیار پدیده تصورات قالبی ملی (فصل هجدهم) و اثر این تصورات در تعیین روابط ما با ملل دیگر مربوط است. کسانی که چنین تصورات قالبی را باور دارند و برطبق آن عمل میکنند و بیکامان بیشتر مردم جهان چنین اند - عموماً به سنی پایه‌های این تصورات و اینکه اغلب از واقعیت دور است - توجه ندارند. اغلب مردم با یقین کامل میگویند که فرانسویان با آلمانی‌ها یا ایرانی‌ها مسلماً چنین باچاندند. تحقیقات دقیقی که ما آنها را خلاصه کردیم نشان میدهد که این پنداره‌های قالبی غالباً - هرچند نه همیشه - پدید می‌آیند بی آنکه درباره حقیقت آمیزه آنها ملایم و قابل تشخیص باشد. در این مورد نیز شناختن این وقایع و قبول آنها ممکن است روابط ما با دیگران را اندکی تغییر دهد. همچنین وقتی بدانیم که وضع روانی ما نسبت به بعضی از گروه‌های نژادی ممکن است هیچ پایه‌ای عینی نداشته باشد چنانکه در مورد مردم پیرنه و والون (فصل نوزدهم) حال بدین‌منوال بود، این علم در محو این افسانه که نفرت ما نسبت بگروه متبنی حتماً دلیل بر آنست که این گروه کاری کرده‌است که سرادار این نفرت است مؤثر خواهد بود. اگر روش واقفاً علمی نسبت بهخاصی ملی در پیش گیریم و مکتشفات علمی را جانشین قول دیگران و تصورات عوام کنیم، میتوانیم در این زمینه روابطی عینی‌تر و واقع‌بینانه‌تر میان خود و دیگران برقرار کنیم. این اطلاعات باید نه تنها شامل تفاوتها باشد باید - و این شاید مهم‌تر هم باشد - شباهتها و همسانی‌های عمده‌ای را در بر داشته باشد که میان آرزوها و کارها و اعتقادهای ملل جهان وجود دارد (بکتاب آلپورت، ۸، رجوع کنید).

رشته دیگری از تحقیقاتی که در این زمینه میتوان از آنها نتایج عملی بیرون کشید، تحقیقات مربوط به عوامل اجتماعی ادراک حس است (فصل هشتم). تجاربی که هدف آنها تعیین ماهیت نوع و حدود تأثیر اجتماعی در ادراک حس است و نیز بحثهایی که این آزمایش‌ها پیش می‌آورد، همواره دنبال میشود اما هیچکس در مورد تأثیر عوامل اجتماعی خاصه تنای بگروه تردیدی ندارد. در زمینه بین‌المللی نیز میتوان تمایل فرد با ادراک پدیده‌های خارجی

و حکم درباره آنها را از روی تنای خود بگروه ملی معینی پیش کشید و باید عنوان ادراک حس نژاد مداری داد. اگر بطور عینی سخن بگوئیم، رفتار واحد هر یک از این کشورها خود ما یا از ملت بیگانهای باشد معنی کاملاً متفاوت دارد. پیشنهادی که در مجموع میشود وقتی از فلان گوشه میز بگوش میزند راه حل مخربین می‌نماید و چون از سوی دیگر می‌شنیده شود نوطه‌ای که اولیاً جاره میکند. مساعدتی که به ملت گرسنه‌ای میشود در حساب روانی ما نسبت بکشوری که مواد غذایی می‌فرستد گاهی اقدامی بشردوستانه و گاهی وسیله نیلانی تلقی خواهد شد. کمک نظامی بدولتی که در معرض خطر شورش و ملیان است بر حسب وضع روانی به منزله تأیید قدرت قانونی یا سرکوشی آرمانهای قانونی ملت کشور خواهد شد. در اینگونه موارد، احساس بندرت با آنچه لاسول (۹) واقفیت منجی و می‌داند می‌پردازند. بکنش واقعیت را تابع ادراک نژاد مدارانه خود می‌دانند. اما این پدیده با اینکه اگر این پدیده چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار گیرد و اگر در مراعات شود و کشمکش دو طرف دعوا بتوانند ببینند که چگونه دیگران اعمال ایشان را ادراک میکنند چه اندازه مناسبات بین‌المللی تغییر خواهد کرد. این نکته ما را یاد می‌دهد و هشدار می‌دهد که در زمینه کشمکش‌های میان اشخاص بکار می‌برند که اصل هفدهم (۱۰) فهم ادراکاتی که در این اجتماعی دارد و در دیگران دیده میشود نخستین گام مهمی است که در راه روانی و مسائل بین‌المللی میتوان برداشت.

از واقعیت دیگری که با مسأله پیش رابطه دارد نیز نباید غافل بود. در یکی از فصل‌های که بونسکوب بر پرستی کانتریل منتشر کرده است، موردون آلبورت (۱۱) تأثیر انتشار را در وقوع پیشامدها گوشزد کرده است و تذکر او نیز بسیار بجاست. اگر ما در انتشار جنگ باشیم این انتشار بر احتمال وقوع این واقعه شوم می‌افزاید. و این پدیده به‌جوعه اسرار آمیز نیست. بدیهی است وقتی انتشار ما در اعمال ما هیچگونه تأثیری ندارد یا آنچه می‌کنیم نمیتواند در پیشامد پیش بینی شده تأثیر کند این پدیده روح نمیدهد. مثلاً روشن است که هرگاه همه آدمیان در سراسر جهان چشم براه باشند که فردا باران باید این انتشار در وقوع این حادثه هیچگونه تأثیری ندارد. اما وقتی انتشار ما در کارهای ما یا در آنچه از کردن آن خودداری میکنیم مؤثر است این انتشار معجزه‌ترین نتایج را در خواهد داشت (فصل هجدهم رجوع کنید). اگر واقفاً در انتشار وقوع جنگ باشیم معنی این انتشار آنست که ما دیگر برای جلوگیری آن آنچه در قدرت داریم نخواهیم کرد و نیروی جنگجوی راه‌های مسالمت آمیز را بکسره از دست داده‌ایم. اگر ره‌مداران

و کسانی که وسایل سررک تبلیغاتی را در اختیار دارند این واقعیت را می پذیرند و آنرا درک می کردند و بیاد داشتند و اگر ما از احتمال وقوع جنگ کمتر و از امکان حفظ صلح بیشتر سخن می گفتیم - یا اگر ما (امریکاییان) کمتر از روشهای بحث می کردیم که امریکا با ایجاد شوروی ممکن است مورد حمله واقع شوند و بیشتر از ایمان خود به سازمان ملل متفق کهنگو می کردیم - این وضع تا حدی در کاهش خطر جنگ مؤثر نبود - شکی نیست که طایفه دیگر هم باید همین شیوه را اتخاذ کند - وقتی از و آتش افروزان فاشیست و امپریالیست و کاپیتالیست امریکایی و آلستریست جنگه سخن میگویند این سخنی نیست که در روسیه محبیطی فراهم کند که بتوان آنرا به انتظار یا امید بصلح - شمرد - اگر چنانکه ما منتقدیم امریکاییان حیوانان جنگه نباشند و اگر - چنانکه امید ماست - روسها هم چنین چیزی را طالب نباشند نتیجه انتظاراتی در طرف باغاب احتمال بهبود وضع دنیا خواهد بود.

بدیهی است که این چند مثال برای تجزیه و تحلیل وضع سیاسی کافی نیست و همه امور روانی مربوط با آنرا نیز شامل نیست - این حقایق را ما از مجموعه وسیعی از اطلاعات و دلایل روانی بیرون کشیده ایم که در دسترس کسانی است که میخواهند از آنها استفاده کنند و هرگاه این اطلاعات مورد قبول واقع و بکار بسته شود بوسیله آن میتوان نوع مناسبات انسانی را تغییر داد

میتوان مثالهای فراوان دیگری ذکر کرد - وقایع مربوط به تأثیر مهم علم دلائل ارتباطات و تفاهم بین المللی (فصل سوم) و ماهیت ستیزه جوییها (فصل پنجم) و نیز اثرات (11) در روشهایی که در تغییر وسیع روانی بکار میرود (فصل هجدهم و نوزدهم) و روشی که بوسیله آنها میتوان کردار کردها را بهبود بخشید (فصل هفدهم) همگی ممکن است در این امر مهم مؤثر باشند.

فایده روانشناسی

اگر تجزیه و تحلیلی که تاکنون کردیم درست باشد روانشناسی بیش از آنچه همواره تصور میکنند ميتواند در دنیای ما اثر داشته باشد. دشواری در این نیست که نتایج مثبت در دسترس ما نیست - دشواری در این است که همواره این نتایج را نمی پذیرند یا متکراهیت آن هستند. روانشناسان برای استواری در این دیری کرده اند اما نتوانسته اند ارزش آنرا بدیگران بپذیرانند - از این نظر میتوان گفت که حتی در این راه با آزمایشی هم نپیداخته اند - و درستی داشتند را با نتایجهای پادو تجارتخانه سودا کردن در شان روانشناس نیست و در وضع حاضر نیز ممکن است با این عملها به نفع بشری از منافع خود فروغین و بیش از اقدام نقشه کشیدن

است - با اینهمه - میتوان ضمانتهایی علمی بدست آورد که هنگام اظهار نظر برب اغیار ما گردد و ما را در پیشنهاد خود قویتر سازد - وقتی ما کالای خود را باین نحو عرضه کنیم کار ما موجب رضوایی نخواهد شد -

قرائنی درست است که سبب امیدواری است - اینک چند سالی است روانشناسان بیش از پیش مسائل بین المللی توجه میکنند و میکوشند بحل این مسائل مدد کنند - انجمن مطالعه روانی مسائل اجتماعی یکی از کتابهای سالیانه خود را که زیر نظر ۳۳ اردنره و رفی انتشار یافته است به طبیب آدمی و صلح پایدار اختصاص داده است (12) - دو کتاب نیز در قسمت علوم اجتماعی یونسکو و در ضمن تحقیقات مربوط به طرح کشمکشها انتشار یافته است - یکی از آن دو برهبری هادلی کانفریل زیر عنوان «کشمکشهایی که موجب جنگ میشوند» (11) و دیگری زیر نظر مؤلف این کتاب تحت عنوان «کشمکشهایی که در تفاهم بین المللی مؤثر است» منتشر شده است - بکشته مقالات نیز زیر عنوان «کشمکش در دنیا» بنام روانشناسی بنام کیسکر (14) انتشار یافته است - روانشناسان با همکاری متخصصان دیگر کتابهایی از قبیل کتاب «شخصیت و بحران سیاسی» که زیر نظر استانتون و پری (15) انتشار یافته است تألیف کرده اند. در رشته های دیگر نیز دانشندان گاهی از اکتشافات روانشناسان استفاده کرده اند - مثلاً دن ۸ در کتاب خود بنام «جنگه و روحيات بشر» (16) و جاکسون (17) در کتاب «انجمن اندیشه ها» (17) چنین کرده اند. بسیاری از روانشناسان در دبیرخانه سازمان ملل متحد و یونسکو عضویت دارند - سازمان اخیر نیز با اجرای برنامه وسیعی برای اشاعه اطلاعات علمی مربوط باین مسائل پرداخته است - یکی از جالبترین نمونه این کار سلسله انتشارات یونسکو در باره «مسأله نژادی از لحاظ دانش جدید» (18) است - نمونه های دیگری از اینگونه نیز فراوانند - البته متاور این نیست که روانشناسان پاسخ همه مسائل را پیدا کرده اند - هنوز اطلاعات ما تقایم مهمی دارد که تنها بر اثر تحقیقات دقیق و دشوار ممکن است مرتفع گردد - در این مورد نیز هم در زمینه ملی و هم در زمینه بین المللی کوششهای روزافزونی بعمل آمده است - آلپورت (8) از مسائل بسیاری که باید مورد بررسی قرار گیرد فهرست برارزشی ترتیب داده و وسایلی را که ممکن است برای تحقیق این مسائل بکار برد پیشنهاد کرده است.

- | | |
|-------------------------------------|--|
| 1. Tensions That Cause Wars | 2. Tension Affecting International Understanding |
| 3 World Tension | 4. Kisker |
| 5. Personality and Political Crisis | 6. Stanton |
| 7 Perry | 8 Dunn |
| 9 War and the Minds of Men | 10. Jackson |
| 11. The Meeting of Minds | 12. The Race Question in Modern Science |

اینک به اختصار بیوع دیگر از خدمتی که ممکن است روانشناسان و متخصصان همه علوم اجتماعی انجام دهند اشاره میکنیم. غالباً وقتی درباره مسائل بین‌المللی مثل ماهیت کشمکش میان دولت‌ها امکان تغییر خاصی از وضع‌های روانی از روانشناس اطلاعاتی خواسته میشود جواب هیچ‌یک اوابست است. همین در این باره چیزی نمی‌دانم اما می‌توانم این اطلاعات را بدست بیاورم. به عبارت دیگر، حتی در صورتیکه در فنان موضوع اطلاعاتی نداشته باشد فنونی در اختیار دارد که بوسیله آنها میتواند باین اطلاعات دست یابد. در موضوع وضع‌های روانی و عنایت حال روانشناس چنین است و این زمینه‌ای است که مطالعه آن هم کار روانشناسان است هم کار متخصصان دیگر علوم اجتماعی. مطالعه‌ای که در نظر قرارد در موزنی (۱۹) برای دولت‌ها شده است. موضوعی از طرف بنابر بردن این مهارت‌های فنی است. وزارت فرهنگ هند می‌خواست کشمکش‌هایی را که میان گروه‌های مختلف اجتماع هند وجود دارد بهتر بشناسد و برای این تحقیق از قسمت علوم اجتماعی یونسکو یاری جست. یونسکو نیز بنوبه خود از پروفیسور مودنی دعوت کرد که چندی بهند برود و در آنجا با همکاران هندی باین تحقیق سروامان دهد و عملیاتی را که در این زمینه انجام می‌گیرد همانک سازد و با هم تلفیق کنند. نتایج این اقدام، نمونه امید بخشی از کارهایی است که در این شرایط می‌توان کرد و گریه قضاوت درباره نتایج عملی این اقدام در کشمکش‌های میان گروه‌ها در هند هنوز زود است. بی‌گمان این مطالعه در روشن ساختن مسائل و آماده کردن زمینه حل آنها کاملاً مؤثر بوده است. باید امیدوار بود که این نمونه سرمشق آینده قرار گیرد.

ما نمیکویم که اعتماد روانشناسی باید بر روابط بین‌المللی مسلط گردد. متخصصان علوم دیگر برای مطالعه جنبه‌های بسیاری از این مسأله از روانشناسان صالح‌ترند. اما در هر حال عوامل روانی نیز در این موضوع دست‌اندر کار است و خلاصه روحیه آدمی در اینجا سهمی دارد. البته امور بسیاری است که هنوز روانشناسان نمیتوانند. باید دامنه تحقیق و مطالعه را بیشتر توسعه داد و فنون بهتری فراهم کرد تا صلاحیت روانشناسی افزایش یابد. بیشک بهد اطلاعاتی که امروز در دست است میتوان رفتار آدمی را بر پایه اصول استوار روانشناسی قسار داد و در راه بهبود مناسبات بین‌المللی اقدامات مهمی بعمل آورد. این وسیله، دشوار و پیچیده و در عین حال حایز اهمیت است.

خلاصه :

مناسبات بین‌المللی شامل عناصر مهم روانی است. عوامل اقتصادی و جمعیتی و عوامل دیگر در روان آدمی تأثیر دارد و از این راه درام‌ور دیگر مؤثر است. اگر روانشناس در

حل مسائل مربوط به صلح و جنگ کامکار شده است علت این نیست که واقعیت بنظر آدمی معلوم نبوده؛ علت این است که دیگران اقبول این واقعیت و بنابرینش آن سر را در روماند. میتوان مثال تاریخی را ذکر کرد که روانشناسان و متخصصان دیگر در مسأله مرادی و تشخیص رهبر بیمار و خطرات بکار بردن تصورات قالبی ملی و آثار ادراک افراد مدارانه و نقش انتظار و مانند آنها بدست آورده‌اند. میتوان گفت که روانشناسی هم از اجزاء اکتشافات مهم ارسطو روش میتواند خدمات مرادانی انجام دهد. هم‌اکنون فراین امید بخشی یعنی مرکار بخشی رورافرون روانشناسی در این موضوع دیده می‌شود.

۱۲۲

۱۲۲

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- ارتباطات سیاسی، پرویز علوی، موسسه نشر علوم نوین، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۲- اصول روانشناسی (جلد دوم)، نورمان ل. مان، ترجمه محمود ساعندی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۴۵.
- ۳- اصول روانشناسی عمومی، سیروس عظیمی، انتشارات صفار، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۰.
- ۴- تفکار عمومی، حسن صفوی، انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی تهران، ۱۳۵۱.
- ۵- تفکار عمومی و ارتباطات، علی اسدی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۶- روانیات بنی، انطولی، رامنا، ملکونه، ناراسیمهارانو، ترجمه علی صلح جو، چاپ و نشر بنیاد، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۷- روانیات عمومی و زیست، انطولی، انتشارات بهجت، ۱۳۷۲.
- ۸- روانشناسی اجتماعی، یوسف کریمی، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۹- روانشناسی اجتماعی، انوکلا، برگ، غلیمحمدکاروان، نشر اندیشه، ۱۳۶۳.
- ۱۰- روانشناسی اجتماعی کاربردی، استوارت ازکمپ، فرهاد ماهر، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ۱۱- روانشناسی نو، ها، گوستاو لویون، کبیر مرث خواجهی، انتشارات روشنگران، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۱۲- روانشناسی شایعه، علامعلی افروز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۱۳- روانشناسی عمومی، علی اکبر شعاری نژاد، انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران، چاپ سوم، ۱۳۵۲.
- ۱۴- روشنفکر در تبعید، ماهنامه جامعه سالم، سال ششم، شماره سی و یکم، اردیبهشت ۱۳۷۶.
- ۱۵- زمینه روانشناسی (جلد اول)، ریتال، انکینسون، ریچارد س. انکینسون، ارنست. و. هیلگارد، ترجمه وزیر نظر محمد تقی براهی، انتشارات رشد، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۱۶- شکوه در جهل، ترجمه محمد رضا موحدی راد، ناشر مترجم، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۷- شکوه و شکوه گردیدگاه، روانشناسی، نشر بهداشت جهان، پهل دهم، شماره اول.
- ۱۸- شیوه های نو در پیشرفت سیاست دوسازمان، علی رضائیان.
- ۱۹- فرهنگ جامع روانشناسی و روانپزشکی (جلد دوم)، نصرت ا. پورافکاری، انتشارات فرهنگ معاصر.
- ۲۰- گریز از آزادی، اریک فروم، ترجمه داور حسینی، انتشارات گلشنی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۲۱- مانی سیاست (جلد اول)، عبدالحمید ابوالحمد، انتشارات نوس، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
- ۲۲- مبانی و کلیات علوم سیاسی (جلد اول)، سید جلال الدین مدنی، چاپ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۲۳- مقدمه ای بر شناخت پویایی گروه، منصور قنادان، انتشارات آوای نور، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۲۴- نگرش جدید به علم سیاست، مورتی بالمر، لاری اشترن، چارلز گایل، ترجمه منوچهر شجاعی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

25 - "What is Political Psychology?", (1983), Deutsch.Morton, International Social Science Journal, v35 n2 p221-36.

۲۶- "روش های پژوهش در روانشناسی سیاسی"، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۷.

۲۷- "نظریه های قدرت"، دکتر علی اکبر سیاسی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۱.

مادسیج

شبکه آموزشی - پژوهشی ایران



مادسیج، پنجره ای به یادگیری نوین

مادسیج مخفف کلمه madsage به معنای شیفته دانایی و در مفهوم بومی به معنای دهکده علم و دانش ایران می باشد. در این مفهوم اشاره به دو کلمه سیج (یکی از روستاهای زیبای کشورمان) و ماد (یکی از اولین اقوام ایران) می باشد.

شبکه آموزشی - پژوهشی مادسیج (IRESNET) با هدف بهبود پیشرفت علمی و دسترسی هرچه راحت تر جامعه بزرگ علمی ایران، در فضای مجازی ایجاد شده است. هسته اولیه مادسیج از طرح پایان نامه کارشناسی ارشد جناب آقای رضا محمودی دانش آموخته رشته مدیریت آموزشی دانشگاه تهران که با راهنمایی استاد گرانقدر جناب آقای دکتر عبادی معاون دانشگاه مجازی مهر البرز می باشد، بر گرفته شده است.

IRan Education & Research NETWORK